

راه آزادی

مرداد ماه ۱۳۷۱

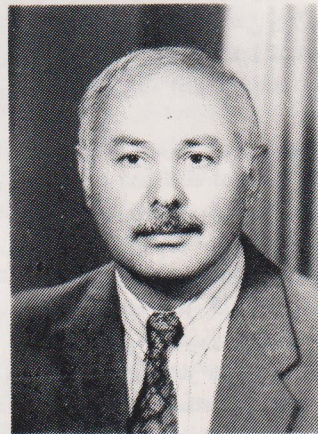
۲۳

نشریه سیاسی - اجتماعی - فرهنگی

مصاحبه راه آزادی با کاک صادق شرفکندی
دبیر کل حزب دمکرات کردستان ایران

تأمین خواستهای ملی بخشی از
دمکراسی است!

برای ما توجه به حل عادلانه مسئله
ملی شرط اصلی شرکت در
هر جبهه ای است.



* رژیم نفرین شده!

* در پشت پرده هیاهوی مبارزه با مفسد اجتماعی چه میگذرد؟

تارکین معروف و عاملین منکر چه کسانی هستند؟

* اسناد منتشر نشده درباره کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲

توضیح ضروری

در شماره آخر نشریه «راه آزادی» وعده مصاحبه با دکتر شرفکندی دبیر کل حزب دمکرات کردستان ایران را داده بودیم. در آخرین لحظاتی که نشریه زیر چاپ بود، خبر ترور دلخراش دکتر شرفکندی و سه تن دیگر از شخصیت‌های برجسته اپوزیسیون دمکرات ایران را دریافت کردیم. دست اندرکاران نشریه «راه آزادی» ضمن محکوم کردن این ترور وحشیانه، به یازماندگان این رفقای شهید تسلیت می‌گویند.

بیانیه اجلاس فوق العاده شورای مرکزی حزب دمکراتیک مردم ایران

اپوزیسیون دمکراتیک ایران یکبار دیگر در سوگ از دست رفتن چندین تن از بهترین فرزندان خود فرورفته است. دکتر صادق شرفکندی دبیر کل حزب دمکرات کردستان ایران، فتاح عبدلی عضو کمیته مرکزی این حزب، نوری دهکردی یکی از بنیان گزاران جنبش متحد چپ دمکراتیک و کادر های برجسته آن و همایون اردلان مسئول آلمان حزب دمکرات جدید ترین قربانیان گروه های آدم کش حرفه ای هستند که در سالهای اخیر کشور های خارجی را جولانگاه عملیات سنگدلانه و خونین خود ساخته اند. این آدمکشان وقاحت را به آنجا رسانده اند که در حاشیه کنگره انترناسیونال سوسیالیست و در برابر چشمان همگان دست به ترور کسانی می زنند که برای شرکت در این اجلاس به برلن آمده بودند. این دور بی پایان کشتار شخصیت های اپوزیسیون خارج از کشور را سر پایانی نیست. دیروز ما شاهد مرگ دلخراش دکتر قاسملو، سیروس الهی، عبدالرحمان برومند، دکتر بختیار، دکتر کاظم رجوی و فریدون فرخزاد بودیم، امروز با اندوه فراوان به پیگر های خونین عزیزانی که هنوز صدایشان در گوشمان طنین افکن است خیره مانده ایم و فردا...

دیدن دست های اهریمنی رژیم که زبانی جز خشونت و زور با مردم و مخالفان نمی شناسد و پیامی جز نفرت و مرگ و خون ندارد و قاتلان حرفه ای خود را با برنامه و پشتوانه مالی روانه کشور های مختلف می کند و سپس آنان را از مهلکه خارج می سازد چندان دشوار نیست. چه کسی جز جمهوری اسلامی میتواند سر نخ این همه جنایات تدارک شده را در دست داشته باشد؟

خشم ما بویژه در اینست که سلسله کشتار های فجیع جمهوری اسلامی در کشور های خارجی همچنان ادامه دارد و هیچ اقدام مؤثری علیه آن صورت نمیگیرد. دولت های غربی علیرغم همه شواهد انکار ناپذیری که شرکت جمهوری اسلامی در این عملیات تبه کارانه را محرز می سازند، سکوت اختیار میکنند و به ملاحظه روابط اقتصادی خود و یا مصلحت های دیگر از واکنش قاطع استنکاف می ورزند. این سیاست در عمل دست جوخه های مرگ را در کشتار مخالفین سیاسی خارج از کشور باز گذاشته است، اروپا به شکارگاه این تشکیلات مخوف تبدیل شده است.

تا کی باید شاهد این همه جنایت بود؟ تا کی باید در سوگ عزیزان و جان های شایسته ای نشست که تنها گناه آنها مبارزه برای دمکراسی و حقوق بشر در کشورشان است؟ فردا نوبت کیست؟

شورای مرکزی حزب دمکراتیک مردم ایران در جلسه فوق العاده ۲۸ شهریور خود ضمن اظهار همدردی عمیق با حزب دمکرات کردستان ایران و جنبش متحد چپ دمکراتیک ایران و نیز خانواده های شرفکندی، دهکردی، عبدلی و اردلان از اپوزیسیون دمکرات ایران میخواهد فعالیت های خود را بویژه در زمینه فشار به افکار عمومی و دولت های غربی را تشدید کنند. باید از دولت و مقامات مسئول کشور های غربی خواست بدون ملاحظات سیاسی و اقتصادی آنچه درباره عملیات این جوخه های مرگ می دانند در دسترس افکار عمومی قرار دهند و بطور مؤثر با آنها به مقابله برخیزند و دست به اقدامات مشخص سیاسی و اقتصادی علیه جمهوری اسلامی زنند.

کشتار مخالفان سیاسی در داخل و خارج کشور نشان می دهد که دولت جمهوری اسلامی از سر ضعف و زبونی و بحران داخلی چاره ای جز اعمال خشونت ندارد. اما هر گلوله رژیم هزاران تن را به میدان مبارزه علیه جمهوری اسلامی و برای دستیابی به دمکراسی در ایران می کشاند.

این آخرین جنایت جمهوری اسلامی یکبار دیگر به مردم ایران و به همه نیرو های اپوزیسیون نشان داد که در کشور ما فقط با استقرار یک نظام دمکراتیک و مردم سالارانه می توان به این کشتار ها و سیه کاریهای بی شمار پایان داد.

یاد همه عزیزانی که در جریان حادثه خونین برلن جان خود را از دست دادند گرامی باد.

شورای مرکزی حزب دمکراتیک مردم ایران
۲۸ شهریور - ۱۹ سپتامبر

RAHE AZADI

№: 23

AUGUST 1992

راه آزادی

نشریه حزب دمکراتیک مردم ایران

بها: معادل ۱۲۰ ریال

با ما به آدرس زیر مکاتبه کنید:

MAHMOUD

B.P. 23

F-92114 CLICHY CEDEX-FRANCE

تذکر:

راه آزادی در چارچوب سیاست عمومی خود، مقالاتی را که خارج از کادر تحریریه به نشریه برسد، باامضاء درج نمی کند. چاپ مطالب باامضاء ضرورتاً به معنای تأیید مواضع طرح شده در این مقالات و یا وابستگی سیاسی و سازمانی نویسندگان آنها به حزب دمکراتیک مردم ایران نیست.

برای تماس مستقیم با شورای مرکزی حزب دمکراتیک مردم ایران با آدرس زیر مکاتبه کنید:

RIVERO, B.P. 47

F- 92215 SAINT CLOUD CEDEX-FRANCE

توجه:

از این پس کمک های مالی و حق اشتراك خود را به حساب بانکی زیر واریز نمایید:

MOTTAG

Konto No : 75308337

BLZ : 501 900 00

Frankfurter Volksbank eG

رژیم نفرین شده

رویدادهای هفته های اخیر نشان دادند که ساختارنی خامه ای پیرامون مسئله «مبارزه با منکرات» حاشه ای گذرا نبوده است و حتی نامنه گسسته تری یافته است. هرچند مردم طی ۱۴ سال گذشته با این شل کن و سفت کن های مسئولین جمهوری اسلامی خو گرفته اند و ناپایداری و عدم ثبات را جزئی از طبیعت این نظام میدانند، اما اینبار مسئله ابعاد سیاسی جدی دارد و امواج تهاجم «حزب الله» و نیروهای قشری چند عقب نشینی کوچک اما پرهیاهوی دولت رفسنجانی برای جلب اعتماد مردم و کشورهای خارجی و براه انداختن چرخهای اقتصاد را چون کاخ شنی ویران کردند.

نیروهایی بسیجی و حزب الهی ها با اشاره «رهبر» نه تنها باید به «نهی از منکر» و «امر به معروف» بپردازند، بلکه از قرار معلوم اقداماتی در دست انجام است که به عملیات ایزدی آنها علیه زنان و دیگران لباس قانونی پوشانده شود. خطبه های نماز جمعه در هفته های اخیر به صحنه تهدیدها و خط و نشان کشیدنهای آخوندهای ریز و درشت علیه «فساد فرهنگی»، «تهاجم فرهنگی»، «منکرات» و «ایرانیان» مقیم خارج شده است. حتا خامنه ای در دیدار خود با هیئت دولت از اینهم فراتر رفت و با انتقاد از بازار آزاد و اشاره به ضرورت توجه به اقتصاد اسلامی آشکارا سمتگیری دولت در این زمینه را مورد انتقاد قرار داد.

جمهوری اسلامی را چه میشود؟ تناقضات بی پایان نظام و تضادهای مسئولین و دست اندرکاران آنرا در شرایط جدید و پس از انتخابات مجلس چهارم چگونه باید توضیح داد؟ عقب نشینی های اخیر چه پی آمدهایی خواهد داشت و آیا رئیس جمهور خواهد توانست با فرونشستن این گرد و خاک بازهم امر خویش را پیش ببرد؟

رایج ترین تحلیلی که از حوادث اخیر ارائه میشود مربوط کردن آنها به شورش های مردمی ماههای گذشته بویژه رویدادهای مشهد است. همه شواهد نشان میدهند که واکنش خشم آلود مردم و بی عملی نیروهای انتظامی از سوی دیگر رژیم را از آینده خود به وحشت انداخته است و همین مسئله زمینه ساز اقدامات بعدی شده است.

تجربه حیات ۱۴ ساله جمهوری اسلامی نشان میدهد که مسائل و حوادث را کمتر میتوان برپایه یک رابطه ساده و علت و معلولی تبیین کرد و باید همواره

به مجموعه ای از عوامل توجه کرد که در نظامی پیچیده و درهم تنیده عمل میکنند. نظری به وقایع یکسال گذشته ضرورت برخورد جامع تری به رویدادهای اخیر را پیش می کشد. برای مثال خاتمی وزیر سابق ارشاد هنگام کنار کشیدن خود، از فشارها و عملکرد نیروهای قشری و واپسگرایی صحبت کرد که امروز بیش از هر زمان ترکنازی میکنند و دست اندرکاران را به «چنگ» آشکار در عرصه فرهنگی فرامیخوانند. حتی باید گفت روشهایی که در جریان انتخابات مجلس چهارم برای حذف مخالفین بکار گرفته شدند، چندان تصادفی نبودند.

در جریان انتخابات مجلس چهارم رئیس جمهور تلاش کرد تا به یاری متحدان قشری و محافظه کارش مجلس را هم به حوزه نفوذ خود بکشاند. اما این متحدان خطرناک هرچند در زمینه فعالیت بخش خصوصی و سرمایه خارجی با رفسنجانی همدستان هستند، در زمینه های اجتماعی نگرشی به غایت قشری و واپسگرایانه دارند. از سوی دیگر نیروهایی که در جریان انتخابات مجلس چهارم آخرین مواضع خود در مراکز قدرت را از دست دادند، اینک بصورت مخالفین «قانونی» سیاست حاکم فعالانه حضور دارند و از نفوذ قابل توجهی در پایه های رژیم برخوردارند.

واقعیت اینست که توده هایی که پایه های اجتماعی رژیم را تشکیل میدهند چندان دل خوشی از تحولات دو سال اخیر ندارند. همان اصلاحات محدود و گامهای کوچک که دولت رفسنجانی برداشته است بطور اجتناب ناپذیر با طبیعت نظام و ارزشهای اصلی آن در تناقض گریز ناپذیر قرار میگیرد. چنین سمتگیریهایی همواره بازتابی منفی در میان هواداران رژیم دارد و به تشمت و آشفته سری در میان آنها دامن میزند. تجربه ناموفق دو سال اخیر نشان داده است که میان الزامات جامعه و اصلاحات حتی کم دامنه و ناچیز و ارزشهای نظام نمیتوان آشتی برقرار ساخت و هم به سراغ اولی رفت و هم از دومی دل نکند. هم از ولایت فقیه و هم از جامعه مدنی صحبت کرد. هم به گسترش روابط بین المللی امید داشت و هم خواهان قتل سلمان رشدی شد... البته بشواریها به همینجا هم ختم نمیشوند. ساختار قدرت مغشوش و تعدد مراکز قدرت در جمهوری اسلامی آنچنان است که عناصر و نیروهای گوناگون میتوانند بر سیاست ها و

سمتگیریهای دولت اثر گذارند. این دنیایی از تناقض و مدافع ریز و درشت اند که رژیم را در هر گام خود به بن بست میکشانند.

در سوی دیگر سیاست رفسنجانی مانند همه اصلاحات هدایت شده و از بالا درمیان افکار عمومی که به شدت هم به رژیم بی اعتماد است، نتایج دلخواه را در پی نیاورد. مردم اصلاحات دولت رفسنجانی را بدرستی نشانه ضعف رژیم تلقی میکردند و دامنه مطالبات خود را فراتر میبردند. بویژه آنکه این گامهای خجولانه بر بستر یک بحران اقتصادی فراگیر عمل میکنند و روزنه هایی که برای تنفس در جامعه بسته ایران گشوده

میشوند، میتوانند حتی انفجارهایی چون حادثه مشهد را بدنیال آورند و در عمل هم اینگونه شد. حوادث مشهد، شیراز، اراک، بوکان و دیگر حرکات اعتراضی و مطالباتی بزرگ و کوچک دیگر در گوشه و کنار کشور وقایعی نیستند که رژیمی خودکامه و توتالیتر را که قصد دارد بهر قیمتی بر سریر قدرت باقی بماند نسبت به آینده خود بیمناک نسازند. استقبال مردم از نشریات غیر وابسته، رونق فعالیت های فرهنگی مستقل و رشد بی سابقه فرهنگ «غیر رسمی» در میان مردم که با ارزشهای رژیم سر ستیز دارد و نیز انزوای هواداران رژیم از هر نوعش در میان مردم، در مراکز تولیدی، دانشگاهها و سایر مراکز آموزشی کمتر از این حوادث برای جمهوری اسلامی نگران کننده و هراس آور نبوده اند.

درباره رویدادهای اخیر باید در این فضا و چهارچوب به داوری نشست. هم داستان شدن بخشهای مهمی از نیروهای جمهوری اسلامی در جریان این حوادث نشان میدهد که اینها بیش از هر چیز به بقای رژیم خود می اندیشند. خود رفسنجانی هم علیرغم حرف های گذشته نزدیک خود از مبارزه با منکرات سخن میگوید و با وجود تلاشهای دوساله خود برای منزوی کردن پاسداران و بسیجی ها، از آنها بعنوان رکن اساسی نظام نام برد.

رئیس جمهور چاره ای جز هم نوا شدن با این موج ندارد. او از طراحان و نتیجه همین نظام است و آنقدر با گذشته و حال آن آلوده است که قادر نیست خارج از چهارچوب های آن گام بردارد. او اسیر بندهایی است که خودش در تنیدن آنها نقش داشته است. او بیهوده میکوشد از همان بستگاهی که تا دیروز برای جانداختن یک نظام استبدادی استفاده کرده است، امروز برای «اصلاح» و «بهبود» آن سود جوید.

اوضاع در جمهوری اسلامی بیش از هر زمان مبهم و پیچیده است. تصور اینکه در آینده نزدیک چه نیرویی میتواند بطور قطعی دست بالا را داشته باشد، بسیار دشوار است. در برابر سمتگیری اقتصادی - اجتماعی رژیم هم سؤالات مشابهی وجود دارند، چنانکه عدم ثبات و بحران به نو عنصر جدائی ناپذیر این نظام تبدیل شده اند، ترسیم روندهای آتی آن بسیار دشوار، که ناممکن است. تو گویی این نظام نفرین شده است تا هیچگاه روی ثبات بخورد نیبند.

تارکین معروف و عاملین منکر چه کسانی هستند؟

ب.الوند

«کشورگشائی انبیاء» سنخشی فرق دارد با کشورگشائی سلاطین... انبیاء میروند یک جمعیتی را آدم کنند، تری سرش می زنند که آدم بشود.

آیت الله خمینی: صحیفه نور، جلد ۷، صفحه ۲۳۱
گرچه اینجا و آنجا شنیده میشود که تعرض «عاشورائی» رهبر انقلاب و هیاهوی غریبی که پس از «سخنان سرنوشت ساز» وی براه افتاده است، چیزی جز یک نمایش تکراری نیست که هر سال اول تابستان براه می افتد تا عصمت و عفت امت مؤنث اسلام را از گزند حوادث مصون دارد؛ با اینحال گستردگی و اهمیت حوادثی که پس از این «پیام الهی» بوقوع پیوستند، شبیه انگاری وقایع اخیر را با موارد کم و بیش مشابه سالهای گذشته ناممکن میسازد.

مرور کنجکاوانه ای در سخنرانی خامنه ای که بمناسبت شهادت حضرت سجاد در حسینیه چماران و خطاب به گردانهای تازه شکل یافته «عاشورا» و نیز فرماندهان سپاه و نیروهای انتظامی ایراد شد و بریژه توضیحات مفصل نامبرده درباره حادثه عاشورا که امسال از دیدگاه نویسی مورد بررسی قرار گرفت، نکاتی را بدست میدهد که چه بسا در فهم آنچه که بدقت از مردم پنهان نگاه داشته میشود، مؤثر افتد. باید اضافه کرد که در همین جلسه نمایشی سرتیپ پاسدار علیرضا افشار فرمانده نیروهای مقاومت بسیج طی سخنانی به فرمانده کل قوا پشارت داد که ۱۸ گردان عاشورا از نیروهای بسیجی، در فاصله شورش مشهد تا دوازده محرم تشکیل و سازماندهی شده اند و شرحی نیز در چگونگی آموزش آنها ارائه گردید.

در این سخنرانی که از فردای انعکاس وسیعش در مطبوعات رژیم بشیوه ملایان، سرنوشت ساز و بسیار مهم و عاشورایی و غیره نام گرفت، خامنه ای تصریح کرد که اینبار خیال دارد از جنبه جدیدی به حوادث عاشورا بپردازد و آنرا «عبرت آموزی» از این حادثه نام نهاد. وی تشریح کرد که عبرت گرفتن بمعنای مقایسه آن وضعیت با شرایط

حال است تا انسان بفهمد در چه حال و وضعی قرار دارد، «چه چیزی او را تهدید میکند» و چگونه باید با این تهدیدات مقابله کرد. وی سپس به شرح حادثه کربلا پرداخت و این سؤال پراهمیت را مطرح کرد که چه شد که فقط ۲۰ سال پس از شهادت حضرت علی، و در همان شهری که او حکومت میکرد، مردم چنان عرض شدند که جامعه اسلامی کارش به یزید رسید و «سرهای پسران امیرالمؤمنین را بر نیزه کردند و در آن شهر گردانند!» و «آب هم از آب تکان نخورد» وی علت این تغییرات را در «بیماری خطرناکی» دانست و تصریح کرد که «ماهم باید از این بیماری بترسیم» وی برای نشان دادن شدت توس از این بیماری، خمینی را بمثابه شاگرد پیغمبر و حضرت علی با آنان مقایسه کرد و اظهار داشت که اگر جامعه اسلامی آنان، بیست سال بعد، چنان دگرگون شد که دور به نست مواویه و یزید افتاد، «جامعه اسلامی ما خیلی باید مواظب باشد که به آن بیماری دچار نشود».

گرچه خامنه ای در همین سخنرانی ویژگی های «بیماری» مربوطه و علل بوجود آمدن آنرا نیز در آستین داشت و بلافاصله با آوردن آیاتی از قرآن، «دو عامل اصلی» این گواهی و انحراف را شمرد و یکی را «دور شدن از ذکر خدا» و دیگری را «دنیا طلبی» نامید. با اینحال سؤال اینجاست که چرا باید یک روزه خوانی اخلاقی درباره ضرورت امر به معروف و نهی از منکر، در جمع نظامیان، فرمانده نیروی مقاومت و گردانهای نظامی عاشورا مطرح شود؟ آیا عبرت گیری خامنه ای از حادثه عاشورا و ذکر بی وفائی مردم کوفه نسبت به امام حسین، شباهتی به جفای «کوفیان» مشهدی و شیرازی ندارد که روز روشن، ساعتها در خیابانها به تظاهرات پرداختند، مراکز حکومتی را یکی پس از دیگری اشغال و تخریب کردند و کسی هم به هواداری از رژیم جلویشان را نگرفت؟

در جلسات مخفی سردمداران رژیم و در اجلاسهای متعدد شورای عالی امنیت ملی چه گذشته است که در کمتر از دو ماه از حادثه مشهد، بیش از پانصد گردان جدید رزمی

تشکیل میگردد و اینک برای فرماندهان و اعضای این گردانها روضه امام حسین و عبرت گیری از آن خوانده میشود تا از «ذکر خدا» غافل نمانند و امر به معروف و نهی از منکر مسئولیت «شرعی، انقلابی و سیاسی» آنها قلمداد گردد؟ خامنه ای البته همچون یک روضه خوان حرفه ای و کارکشته خوب میدانند که چگونه حرفش هایش را در لاف عوام فریبی مذهبی و بعاریت گرفتن سخنان انبیاء و اولیاء به خورد شنوندگانش بدهد. اما نامبرده گاهی نیز مجبور است برای شیرفهم کردن مخاطبان اشاراتی داشته باشد که عاقلان را کافیهست! وی در همین سخنرانی اعتراف میکند که اگر «نیروهایی بسیجی و حزب الهی» نبودند و «از اول انقلاب تا بحال با همه حوادث» مقابله نمیکردند «ما هم در جنگ و هم در مقابل دشمنان گوناگون در این چند سال شکست میخوردیم» نامبرده یادآور میشود که وقتی کارخانه هایمان را میخواستند به تعطیل بکشاند، حزب اله «بر سینه شان میزد» مزرعه را میخواستند آتش بزنند حزب اله «توی دهانشان میزد» خیابانها را میخواستند به اغتشاش بکشاند حزب اله «دمقابلشان سینه سپر میکرد» و گرچه سخنران مثال های دیگری را خاطر نشان نمیکند، اما مخاطبانش و نیز خوانندگان ما، حوادث بیشمار دیگری را بیاد دارند که در همه آنها، حزب اله و نیز کمیته های و پاسداران و بسیاری از کسانی که در همین سخنرانی حضور داشتند- همچون بازوی مسلح رژیم به عربده کشی، ضرب و چرخ و سرکوب وحشیانه مردم معترض مبادرت کرده اند.

از همین روست که رهبر انقلاب در این سخنرانی نتیجه میگیرد که اگر «همین نیروهای مؤمن و حزب الهی با نظام و دولت باشند» که بحمدالله هستند (!) «هیچ دشمنی نمیتواند کاری ازپیش ببرد» زیرا که «دشمنان ما از این نیرو میترسند» و آنگاه خطاب به فرماندهان نظامی و گردانهای عاشورا نصیحت میکند که «شما جوانها باید دائم در صحنه باشید. باید بطور دائم نشان دهید که جمهوری اسلامی آسیب ناپذیر است».

این سخنان البته به اندازه کافی روشن هستند و به احتمال زیاد مخاطبینش را نیز شیر فهم کرده است. با اینحال تنها سؤالی که باقی میماند اینست که حزب الهی یا مشخصات بالا، که به اعتراف سخنران، همواره کارش «سینه سپر کردن»، «مشت بدهان کوبیدن» و غیره بوده است، چرا در بحث «عبرت گیری» از عاشورای حسینی و بویژه علت یابی های ادعائی سخنران درباره توسل به «معنویت» و حفظ «فضیلت ها و ارزش های انقلاب» باید از وی دعوت کرد که «دائم در صحنه» باشد؟! آیا عربده کشان حزب الهی از این پس قرار است که با توسل به ذکر خدا و ترویج فضیلت های اسلامی، به مردم درس آرماتخوانی دهند و آنان را از دنیا طلبی برحذر دارند؟

اولین ثمره آندرزهای رهبری، سازماندهی جهاد فی سبیل الله! به اعتقاد نگارنده ارزیابی از آنچه را که به

«بیانات بسیار مهم» رهبری معروف شده است، باید الائل در بر عرصه کاملاً متفاوت مورد مطالعه قرار داد. اینکه خامنه ای با استفاده از ایام عاشورا و با دعوت از فرماندهان نظامی و گردانهای رزمی، سخنانش را مطرح میسازد، خود نشانه ای است از اینکه گردانندگان صحنه، اهمیت درجه اول را به همین جنبه بسیج نظامی رژیم و تدارک قوری عملیاتی میدهند که باید به مقابله با بی وفایی کوفیان بشتابد و بازوی نظامی پرقدرتی را برای نبرد با حوادث احتمالی آماده سازد. اما بی تردید این تمام ماجرا نیست و «بیانات» مورد بحث، گرچه در این عرصه، احتمالاً با همآواشی کامل سرورگان رژیم و در جلسات شورای عالی امنیت ملی ترسیم شده است، اما این سخنرانی در عین حال جنبه پراهمیت دیگری نیز دارد، که چه بسا بتوان آنرا گشایش جبهه نبردی بحساب آورد که مؤلفین محافظه کار رفسنجانی اینک پس از پیروزی بر دشمن مشترک و حذف رادیکال ها از صحنه قدرت، با شخص رئیس جمهور و هواداران وی آغاز کرده اند.

در اینجا با توجه به درجه اهمیت بهتر است ابتدا به حوادثی بپردازیم که پس از این سخنرانی در عرصه تدارک نظامی انجام گرفته اند.

نگاهی گذرا به صفحات روزنامه های تهران در فاصله «بیانات مهم» تا امروز، نشاندهنده فعل و انفعالات متعددی است که رهبران نظامی رژیم را به تکاپوی شدیدی واداشته و به علنی کردن عملیاتی دست یازیده اند که احتمالاً تا طرح صریح نظرات خامنه ای، در خفا انجام میشود. لازم به یادآوری است که تقریباً بلافاصله پس از حوادث مشهد، مسئولان رژیم سراسیمه به جمع آوری نیرو پرداختند و تا چند هفته ای پس از واقعه مذکور، پروژه خیابانهای تهران و اطراف دانشگاه، چولنگاه مانورهای نظامی متعددی شد که طی آنها جوانان بسیجی با سربندهای سرخ، قدرت نمایی میکردند و در همین دوران بود که بسیاری از رهبران رژیم، از جمله خامنه ای، رفسنجانی، ناطق نوری، چنتی، امام جمعه شیراز و بسیاری دیگر از سردمداران به سخنرانی های غلاظ و شداد پرداختند و همزمان با حملات شدید به «ارازل و اوپاش» قوای انتظامی را نیز بباد حمله گرفتند و از «بی عرضگی» آنها در مقابله با شورش مردم دم زدند، همان زمانها بود که از برپائی تعدادی از گردانهای عاشورا سخن بمیان آمد و اینکه معلوم میشود که تا زمان سخنرانی خامنه ای، تعداد آنها به ۱۸ رسیده است! سکوتی که پس از این وقایع تا برپائی هیاهوی اخیر برقرار شده بود در واقع فرصتی بود که طی آن نیروهای انتظامی رژیم، با جدیت و سرعت به بازسازی توان نظامی خود مشغول بودند.

در آستانه طرح سخنان خامنه ای است که مطبوعات رژیم اجازه می یابند از این نوع فعالیتها پرده بردارند و بطور همزمان سر و صدای این عملیات بشیوه ای تبلیغاتی در مطبوعات رژیم منعکس میشود.

رهنائی فرمانده کل سپاه پاسداران در

عملیات مانور بسیجیان قم شرکت میکند و ۱۵ گردان عاشورا «بمنظور اعلام آمادگی در جهت مبارزه با عناصر ضدانقلاب و آشوبگر» در شهر قم رژه میروند. محسن رضائی در سخنرانی خود به همین مناسبت، از «دشمنانی» یاد میکند که «با بزرگنمایی مشکلات» مردم را مایوس میکنند تا «به مقاصد خود نست یابند». وی از حزب الله میخواهد که در صحنه باشند «تا فرصت طلبان نتوانند از رأفت سوء استفاده کنند.» در همین روزها موضوع تغییر فرمانده نیروی زمینی سپاه پاسداران اعلام میشود و خامنه ای طی حکمی سردار سرتیپ پاسدار محمد علی جعفری را به این سمت منصوب میکند و یادآور میشود که این نیرو «بنای اصلی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی» است.

روزنامه های رژیم پس از «بیانات مهم»، لبریز از بیانیه ها و اعلامیه هائی میشود که بطور تهور آوری به تعلق و چاپلوسی رهبر می پردازند و «از برکت نعمت وجود لوالفقار دار خبیر افکن عصر انقلاب جهانی اسلام، سرتعظیم بر آستان ربوی» میسایند! سپاه پاسداران، نیروی مقاومت بسیج، سازمان عقیدتی سیاسی وزارت دفاع، تیپ مستقل ۸۲ امام جعفر صادق، پرسنل تیپ قمر بنی هاشم و... غیره با صدور اعلامیه های کلیشه ای، از جانفشانی و خون و شکره رشادت و حماسه و آبیاری نهال تنومند اسلام و غیره سخن به میان می آورند و یادشان میروند که رهبر مربوطه آنها را برای ترویج فضیلت و معنویت به صحنه خوانده است!

نیروهای بسیج سپاه پاسداران روز پس از ملاقات با رهبر به سواخ رفسنجانی میروند و نامبرده نیز «محور اصلی سیاست های اجتماعی نظام» را تکیه بر «نیرو های مخلص بسیجی و حزب الهی» قلمداد میکند و می افزاید که چنین سیاستی «تاکتوئن تمامی توطئه های دشمن انقلاب» را دفع کرده است و «آینده انقلاب نیز بیمه خواهد شد.» در همین گردهمایی است که سردار سرتیپ علیرضا افشار فرمانده نیروی مقاومت بسیج سپاه پاسداران طی سخنانی پیش بینی میکند که «بزودی» این نهاد «۴ میلیون نفر» را تحت پرورش قرار خواهد داد.

روز ۲۷ تیر یعنی روز پس از «بیانات مهم»، سردار سرتیپ عبدالله عیباقی فرمانده ناحیه انتظامی تهران بزرگ در يك مصاحبه با خبرنگاران، دفاع از نیروهای بسیجی و عناصر حزب الهی را «سرلوحه کار» دولتمردان و نیروهای انتظامی شمرده و اعلام داشت که نیروهای انتظامی از این بعبء نیز مبارزه با «مرفهین بی درد فاسد راه دنبال خواهند کرد. وی حفظ «سلامت و امنیت» جامعه را «کاری مقدس و مأموریتی بسیار حساس و مهم» قلمداد کرد.

در همین روز که از جانب «رهبر انقلاب» بنام «روز نیروهای انتظامی» نامگذاری شد. وزیر کشور ضمن شرکت در مراسم صبحگاه یکی از پادگانهای بسیج، نیروهای انتظامی را مسئول «گسترش امنیت» دانست و آنان را «امید رهبر، رئیس جمهور، مجلس و دولت» نامید.

بهمین مناسبت تیمسار سرتیپ محمد

سهرابی فرمانده نیروی انتظامی ج.ا. در يك مصاحبه مطبوعاتی شرکت کرد و ضمن تشکر از «عنايات معنوی و دعای خیر» فرمانده کل قوا، اعلام داشت که دستور پرداخت «مزایا و حقوق این عزیزان» نیز صادر شده که از همین تیر ماه اجرا میشود! بدیهی است که درمقابل اینهمه عنايات معنوی و مادی، وی نیز تعهد کرد که با برخورد قاطع با مفسد! امنیت و آسایش را به «مردم» هدیه» خواهد کرد! وی از همین مصاحبه استفاده کرد تا به «برادرانی» که در ادارات و سازمانهای دولتی «مسئولیت انتظامات» را بعهده دارند خیر دهد که «باید در نیرو های انتظامی ادغام شوند» وی گفت که برای این «عزیزان» برنامه هائی داریم که به اطلاع آنها خواهد رسید! نامبرده همچنین فاش کرد که نحوه همکاری بسیجیان با نیروهای انتظامی، «در شورای عالی امنیت ملی در دست بررسی است» و در آینده اعلام خواهد شد.

روزهای ۲۰ و ۲۱ تیر ماه «سمینار سراسری مبارزه با مفسد اجتماعی» نیروهای انتظامی سراسر کشور برگزار شد. تیمسار سهرابی در این سمینار آمادگی نیروهای انتظامی را برای برخورد با «ارازل و اوپاش» و نیز همکاری با امت حزب الله و بسیجیان جان پر کف اعلام داشت. در همین سمینار، سردار سرتیپ رضا سیف الهی فرمانده محافظت و اطلاعات نیروهای انتظامی، مفسد اجتماعی را «مقوله ای بسیار پیچیده و خطرناک» ارزیابی کرد و تصریح نمود که «اولویت» مبارزه با مفسد اجتماعی باید به آنهاست داده شود که «با اعتراض سیاسی» صورت میگیرند. وی همچنین افشاء کرد که مسئولین کشور درحال برنامه ریزی برای مبارزه با انواع مختلف مفسد اجتماعی هستند.

همزمان با برگزاری این سمینار، غلامرضا فروزش وزیر جهاد سازندگی اعلام داشت که «بمنظور اجرای «فرامین» رهبر انقلاب، تسهیلات رفاهی برای نهاد های انقلاب اسلامی و «نیروهای حزب الهی» فراهم میشود. وی گفت که در جهت «تأمین مادی» اعضای سپاه، بسیجی ها، طلبه ها و جهادگران، سه شرکت فردوس، قشم و چابهار با «سرمایه ای بالغ بر ۵ میلیارد ریال» راه اندازی شده است.



«مگس ها» اسم رمز جدیدی برای «اراذل و اوباش»!

روز شنبه ۲ مرداد سمینار جدیدی بقصد «توجیه» رده های مقاومت بسیج سپاه در خصوص امر به معروف و نهی از منکر آغاز پکار کرد. در این سمینار حجت الاسلام موحدی کرمانی نماینده ولی فقیه در سپاه پاسداران ضمن سخنرانی مفصل خود درباره ضرورت «امر به معروف و نهی از منکر» (۱) و «فضیلت» و «معنویت» و از این جور حرفها خطاب به بسیجیان اظهار داشت: «شما با قدرت خدادادی تان پر و بال امریکا را شکستید، اما چگونگی رضایت دادید تا مگس ها به میدان بیایند و مزاحمتان شوند؟» نامبرده البته هیچ توضیحی در مورد مگس ها و چگونگی به «میدان» آمدن شان و نیز «مزاحمتی» که برای بسیجیان فراهم کرده بودند نداد! اما در عوض به خواص جادوشی امر به معروف و نهی از منکر اشاره کرد و از جمله تائید «امنیت در شهرها و معابر و راهها» را پوسیله امر به معروف و نهی از منکر «میسر» دانست.

در این سمینار همچنین سرتیپ سردار علیرضا افشار فرمانده نیروی مقاومت بسیج اظهار خوشحالی کرد که بلافاصله سه روز پس از «فرامین رهبر انقلاب» دستور العمل اجرای کار به کلیه نواحی سراسر کشور ابلاغ شده است. وی متن این دستور العمل را فاش نکرد ولی «محورهای عمده» آنرا در «انجام فریضه امر به معروف و نهی از منکر»، مبارزه با مفاسد اداری، فرهنگی و سیاسی ذکر کرد. وی همچنین به بسیجیان هشدار داد که «برای مقابله با ناملايمات و تهاجمات احتمالی دشمن نباید غافل شد.»

سرتیپ افشار در همین سمینار اعلام کرد که از این بپعد بسیجیان پس از طی دوره آموزشی امر به معروف و نهی از منکر، «کارت ویژه» دریافت میکنند و از قوه قضائیه خواست که از بسیجیان به اندازه يك مأمور دولتی حمایت کنند و بویژه گزارشات آنها را «بطور رسمی» بپذیرند.

باید اذعان کرد که تشخیص دیپلماسی پیچیده آخوندی، کشف رابطه میان روحانی عاشورای حسینی با هراس ناشی از بی مبری اهل کوفه، فهم چگونگی رابطه میان ترویج و فضیلت و سازماندهی گردانهای رزمی، شناخت رابطه میان امر به معروف و امنیت شهرها و درک دهها معنای قلب شده دیگر، در این نمایش پرهیاهوشی که براه افتاده است کار ساده ای نیست و چه بسا چهارده سالی که از عمر این رژیم میگذرد برای اکتشاف قواعد این ماکیاولیزم قرون وسطائی، کفایت نمیکند. با اینحال مردم اسارت زده ای که قاعدتاً تماشاچی اصلی این صحنه سازی ها هستند، چشمان تیزبین و منطق ساده و بی آلابشی دارند، که به یاری آن داوری میکنند و در موارد بسیار، با یافتن دلایل بسیار کوچکی، خواب و خیال صحنه پردازان بزرگ حرفه ای را نقش بر آب میکنند و ثمره تمام نبوغ و مهارتشان را بی اثر میسازند. مثال کوچکی شاید این حرفها را قابل درک کند:

در همین روزهای پرماجرایی بازتاب گسترده «بیانات مهم» در ستون کوتاهی از نشریه «سلام» که حرفهای تلفنی خوانندگان را منعکس میکند مطلب کوتاهی از قول يك خواننده به شرح زیر منعکس شده است:

چرا سپاه و نیروهای انتظامی اینقدر زود برای مبارزه با منکرات مهیا شدند اما برای گران، ساده از کنارش می گذرند؟ مگر مکیدن خون مردم بیچاره که هیچ پناهی ندارند منکر کبیره نیست؟

چاپگاه نبرد قدرت در حوادث اخیر همانطور که ذکر شد بررسی پیام «عاشورائی» مربوطه، علاوه بر اهداف بسیج کننده برای تدارک نظامی و نیز مرعوب کردن مردم، هدف دیگری را نیز دنبال میکند. این هدف را میتوان اعلام نبرد قدرتی دانست که مؤتلفین رئیس جمهوری را بر سر چگونگی اداره امور کشور به دو جبهه تقسیم میکند و اینکه که جناح راست فقهاتی، دشمنان رادیکال خودرا خنثی کرده است و اکثریت مجلس را نیز در دست دارد، میتوان فهمید که روزی باید نبرد برای تحمیل شیوه خود برای اداره حکومت و جامعه را آغاز کند.

آیا چنین روزی فرا رسیده است؟ «پیام عاشورائی» از این دیدگاه نکاتی دارد که قابل اشاره هستند. خامنه ای در این سخنرانی، پس از بحث درباره علل استحاله رژیم علی این ابیطالب به حکومت یزید، نتیجه میگیرد که «کم رنگ کردن شعارها، بی اعتنائی به اصول اسلام و انقلاب و همه چیز را با محاسبات مادی فهمیدن و مطرح کردن، جامعه را به آنجا پیش خواهد برد که به چنان وضعی برسد.» وی یادآور میشود که اگر «دستگاه حکومت و اداره کشور» دستگاه زهد و تقوی و «بی اعتنائی به زخارف دنیا» نباشد، امثال عمر بن سعد و شمر و عبیدالله بن زیاد سر کار خواهند آمد. «این يك حساب دو دوتا چهار تاست» و تهدید میکند که اگر بین رحلت رسول اکرم و عاشورا ۵۰ سال فاصله بود «ممکن است در روزگار ما این فاصله خیلی کمتر شود» و خطاب به حکومتیان اشاره میکند که «عده ای مسائل را اشتباه گرفته اند» سازندگی را «با مادیگری اشتباه گرفته اند.»

وی آنگاه به «دشمن» حمله میکند که میخواهد از راه اشاعه فرهنگ غلط «جوانان ما را از ما بگیرد» و سس فریاد میزند که این نه تنها تهاجم فرهنگی که «يك شبیخون فرهنگی، يك غارت فرهنگی و يك قتل عام فرهنگی است.»

با توجه به همین نکات است که وقتی فردای آن روز رفسنجانی برای بسیجیان سخنرانی میکند از «دشمنانی» نام میبرد که سعی در «الغاء تفکر کم رنگ شدن» شعارها و حضور بسیجی ها را داشته اند و سپس با خونسردی اضافه میکند که بسیجی ها «میتوانند» در بخشهای گوناگون فرهنگی - اقتصادی فعالیت داشته باشند!

نامبرده همچنین در اولین نماز جمعه پس از سخنرانی خامنه ای شرکت میکند، تا موارد وحدت و اختلاف خودرا با پیام رهبر، با «ظرافت» آخوندی مخصوص بخود روشن کند. وی درباره نقش نیروهای انتظامی در

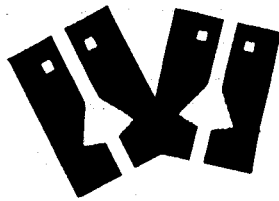
برقراری «آرامش و ثبات کشور» با خامنه ای همداستان است و حضور آنها را باعث ایجاد «احساس امنیت» قلمداد میکند. ولی درباره آنچه که به «امر به معروف و نهی از منکر» مربوط میشود، ترجیح میدهد که از فرمول «نظارت همگانی» استفاده کند و سپس با زدن به کوچه علی چپ، اصلی ترین و طولانی ترین قسمت سخنرانی اش را مفصلاً به توضیح فعالیت ها و سیاست های اقتصادی رژیم و «پیشرفت» های متعدد و سرمایه گذاری و غیره میپردازد و دست آخر هم از حزب الله میخواهد که «در صحنه های مادی و اقتصادی» وارد شوند. «ما گفتیم بیانیته مدرسه بسازید، اولویت را هم به نیروهای مؤمن دادیم، چه اشکالی دارد افراد مؤمن بیایند این کار ها را بکنند؟» و در پایان نیز برای مرزبندی کامل با نظرات خامنه ای درباره بی توجهی به «زخارف دنیا» تاکید میکند که «باور های غلط گوشه گیری و پرهیز از پرداختن به امور سودآور باید کنار گذاشته شود.»

مسئلاً شروع این نبرد جدید که با این سخنرانی ها آغاز شده اند، بهمین جا خاتمه نمی یابند. کیهان در مقالات متعددی به مصداق استحاله رژیم حسین به حکومت یزیدی می پردازد و به آنهایی حمله میکند که تا همین دیروز از «عصر خودگرانی» صحبت میکردند و شعور را بجای شعار می نشانند و از «اشتباهات» دهه اول انقلاب سخن میرانند و «دشمن سازی» را نکوهش میکنند و از «مشی عاقلانه» حرف میزنند و سرانجام طرفدار «مذاکره مستقیم» بودند!

از این رهگذر، این روزها حمله به «عصر کارشناسی» و کسانی که «تئوری توسعه را از غرب آموخته اند» و از «جامعه قانونمند» صحبت میکنند و حضور حزب الله را در اداره و کارخانه و مدرسه «مخل نظم» می دانند و حرکتشان را با «معادلات موجود جهانی» هماهنگ میکنند و به «کارشناسان غرب زده و تکنوکرات» پر و بال داده اند و غیره، شدتی بی سابقه یافته است و موج نیرومندی علیه همه آنچه که رفسنجانی رشته بود و بقصد پنبه کردن آن، آغاز گشته است. بی آنکه بتوان درباره عواقب این نبرد جدید پیش بینی کرد، با اطمینان میتوان از بحران تازه ای صحبت کرد، که بار دیگر، سراسر رژیم را در خود فرو برده است.



تأمین خواسته‌های ملی بخشی از دمکراسی است! برای ما توجه به حل عادلانه مسئله ملی شرط اصلی شرکت در هر جبهه ای است.



۱- ارزیابی شما از وضعیت کنونی جمهوری اسلامی پویژه در پی انتخابات مجلس چهارم و حذف مخالفین رفسنجانی و وقوع حرکات اعتراضی و شورشهای مردمی پردامنه در شهرهای مختلف ایران چیست؟

ص.ش: در مورد انتخابات مجلس چهارم و نتایج آن مطالب زیادی گفته شده است. اما شاید نکته ای که کمتر مورد توجه قرار گرفته، عدم شرکت بخش بزرگی از مردم در انتخابات است. ما در کردستان از طریق تماس نزدیک شاهد شرکت ناچیز مردم در انتخابات بودیم. آمار رسمی اعلام شده از سوی دولت نشان میدهد که وضع در سایر مناطق ایران هم چنین بوده است. این واقعیت نشان میدهد که مردم علیرغم همه وعده و وعید ها و حتی فشارها برای شرکت در انتخابات مانند زمان شاه خود را نسبت به رژیم و مسائل آن بیگانه حس میکنند و به برنامه های آن پی اعتنا و ناامید هستند. در مورد حرکات مردمی و شورشهای اخیر فکر میکنم همه زمینه های لازم برای وقوع چنین حوادثی مهیاست. در ایران آزادی سیاسی وجود ندارد و آزادی محدود فرهنگی که بصورت انتشار چند نشریه مشاهده میشود بسیار شکننده است و این مطبوعات در معرض تهدید و فشار دائمی قرار دارند. نمونه این فشارها و تهدیدها را ماه گذشته در مورد کردن، فاراد و دنیای سخن مشاهده کردیم. در زمینه اجتماعی هم فشار و محدودیت ها ادامه دارند و افراد حتی در زندگی خصوصی خود از مصونیت برخوردار نیستند. بالاخره باید به وضعیت اقتصادی اشاره کرد که هر روز هم بدتر میشود. تعداد زیادی از مردم بیکارند و گذار از اقتصاد با ساختار دولتی به اقتصاد لیبرال و حذف سوبسیدها بطور مستقیم به زندگی مردم فشار می آورد و مشکلات مردم در این زمینه غیرقابل توصیف هستند. شورشها در حقیقت اعتراض توده های وسیعی است که از این وضعیت طاقت فرسا به تنگ آمده اند و خشم خود را بروز میدهند.

جمهوری اسلامی و دمکراسی

۱- حذف جناح مخالف رفسنجانی در مجلس که به تند روها معروف شده اند چه پی آمدهای مشخصی میتواند داشته باشد؟

ص.ش: من البته بگویم که به این تقسیم بندی تندرو و میانه رو اعتقادی ندارم. این عنوان در غرب ساخته شده است و گرته در مسائل اساسی مانند دمکراسی و آزادی های سیاسی اینها باهم تفاوتی ندارند و هر دو جناح برخورد مشابهی دارند. اما برای غربی ها مسئله اصلی مسئله رابطه اقتصادی با

ایران است و ناگفته پیداست که جناح رفسنجانی بهتر میتواند زمینه گسترش این روابط را فراهم کند و برای همین هم غرب چشم به موفقیت رفسنجانی دوخته است. تندرو و میانه رو فقط در این چارچوب معنا پیدا میکند، چون رفسنجانی موافق گسترش روابط با غرب است و جناح رقیب مخالف...

۱- اما به نظر میرسد مسئله از این ها فراتر باشد. من این اواخر با چندین روشنفکر و متخصص داخل کشور در این مورد بحث داشتم و شماری از آنها رفسنجانی را تنها نیرویی در شرایط فعلی میدانند که قادر است دست حزب الله را بتدریج از مرصه های گوناگون کوتاه کند و زمینه را برای تحولات مهم تر آتی فراهم کند. از این رو این نیروها در ایران برخورد مسامدی با سیاستهای رفسنجانی دارند و او را حمایت میکنند. در واقع آنها میان بد و بدتر، بد را انتخاب میکنند تا از طریق پوچود آمدن برخی امکانات راه برای کارهای بزرگتر هموار شود. نظر شما در اینباره چیست؟

ص.ش: هر حکومتی ناگزیر است خود را با واقعیات تطبیق دهد. رفسنجانی هم مجبور است که سیاستهای خود را با توجه به واقعیات و تنگناهای کنونی ایران و جهان تنظیم کند. اگر کس دیگری بجای رفسنجانی هم بود، به همین راه میرفت. حتی تند روها هم اگر قدرت را بدست می گرفتند مجبور بودند به برخی از این واقعیات تن در دهند و خود را با واقعیات دنیای امروزی سازگار کنند. اما من باور ندارم که جمهوری اسلامی از طریق این سیاست دمکراسی و آزادی را به جامعه ایران بیاورد. این رژیم در جوهر خود با دمکراسی در تضاد است. من برعکس معتقدم که رفسنجانی همزمان با اقدامات گوناگون برای جلب سرمایه خارجی و گسترش روابط اقتصادی با غرب، بر کنترل و فشار سیاسی در داخل کشور خواهد افزود. از این نظر باید گفت که رفسنجانی واقع بین است. توجه کنید که رفسنجانی در جریان عمر رژیم آخوندی پیوسته مهره اصلی بوده و در پشت تئورهای مهم سیاسی سالهای اخیر نیز دست رفسنجانی را میتوان بروشنی دید. یعنی در تئور دکتور قاسملو و دکتور بختیار نست رفسنجانی بطور مستقیم در کار بوده است.

اوضاع در کردستان

۱- وضعیت در کردستان چگونه است؟ ما در این اواخر شاهد حرکت اعتراضی بوکان بودیم. فشار به مردم تا چه حد است و مردم با جمهوری اسلامی چه برخوردی دارند؟

ص.ش: من امروز میتوانم با اطمینان از سوی اصلی ترین نیروی سیاسی در کردستان به شما بگویم که جای کردستان بطور کامل در اپوزیسیون رژیم است. ۱۲ سال سرکوب و فشار نتوانسته است نظر عمومی مردم کردستان را نسبت به رژیم تغییر دهد. کردستان ۱۲ سال پیش به جمهوری اسلامی و قانون اساسی آن نه گفت و حوادث این ۱۲ ساله مردم را در جهت این اعتقاد آگاه تر و مصمم تر کرده است. رژیم با همه ترفندها و فشارهای خود نتوانسته است صاحب هیچ پایگاه اجتماعی در کردستان شود. راستی آنستکه شورش مردم در بوکان و با دامنه کمتر در سایر شهرها مانند مریوان حرکات خودبخودی مردمی بودند و هیچ نیروی سیاسی در بوجود آوردن آنها مستقیماً نقش نداشته است. این حرکات چه در کردستان و چه در سایر مناطق ایران انمکاسی از روحیه اعتراضی مردم و نارضایتی عمومی از وضعیت اقتصادی- اجتماعی و سیاسی ایران است.

۱- وقتی میگویند کردستان در اپوزیسیون رژیم است، نمود بیرونی آن چیست و مردم چگونه مخالفت خود را بروز میدهند. این مبارزه مردم شکل منفعل دارد یا نمونه های اشکال دیگر وجود دارند؟

ص.ش: در کردستان هم مقاومت منفعل، غیر فعال و منفی وجود دارد و هم مقاومت

فعال و مثبت. مقاومت مثبت و فعال مردم در حقیقت همان فعالیت حزب دمکرات کردستان ایران است. من بدون عراق و خودستایی حزبی باید بگویم که امروز نیروی تعیین کننده در کردستان حزب ماست و حد اقل ۸۰ - ۷۰ درصد افکار عمومی از آن حمایت میکنند. حضور فعال کادرها و اعضای ما از شمال تا جنوب کردستان فقط بخاطر استقبال و پشتیبانی مردمی ممکن است. زیرا که هیچ نیروی سیاسی نمیتواند بدون حمایت مردم در شرایط اختناق و سرکوب پلیسی فعال باشد. اگر حزب دمکرات کردستان همه جا هست و فعالیت میکند، بخاطر حمایت مردم است و این جنبه مثبت و فعال مقاومت مردم است. در مورد شکل منفعل مبارزه هم باید گفت که یک عدم اعتماد نوجانبه میان جمهوری اسلامی و مردم کردستان وجود دارد که رژیم را مجبور میکند از کادرها و افراد غیربومی برای اداره امور در کردستان استفاده کند. بعبارت دیگر از یکسو حکومت مرکزی در ادامه سیاستهای گذشته به مردم کردستان اجازه دخالت در امور خود را نمیدهد و از سوی دیگر افرادی که در میان مردم وزن و جایگاهی دارند، از هرنوع همکاری با دستگاه امتناع میکنند. این واقعیت را ما در جریان انتخابات مجلس هم دیدیم و کسانی که از کردستان انتخاب شدند، نماینده هیچ چیزی نیستند.

۱- من در اینجا سؤالی درباره رابطه حزب شما با مقامات جمهوری اسلامی دارم. امام جمعه رهائیه چندی پیش از تماسهای حزب دمکرات کردستان با مسئولین رژیم خبر داده بود، آیا حزب دمکرات کردستان ایران با مقامات رژیم تماس دارد و مذاکره میکند؟

ص.ش: من این را بطور قاطع تکذیب میکنم. چنین خبری واقعیت ندارد. ما از حادثه ترور دکتر قاسملو به اینسو هیچ تماسی با رژیم نداشتیم. آنها هم هیچ اقدامی در این زمینه نکرده اند. به نظر ما خواستهای سیاسی اصلی ما در چهارچوب این رژیم برآورده نخواهد شد و از همین رو هم مذاکره با آنها ثمری ندارد.

رابطه نیروهای دیگر در کردستان

۱- در کردستان ایران از سالهای پیش به جز حزب دمکرات، نیروی بومی مهم دیگری بنام کومله و نیز نیروهای سراسری مانند فدائیان خلق و احزاب دیگر فعالیت میکنند. انشعاب در حزب دمکرات نیز پای نیروی جدیدی را به میان کشیده است که در میان رهبران آنها چندین چهره سرشناس سابق حزب دمکرات دیده میشود. وضع و میزان فعالیت این نیروها چگونه است و رابطه آنها با شما در چه وضعیتی قرار دارد؟

ص.ش: نیروهای غیربومی در کردستان و

احزاب سراسری بطور کلی هیچگاه دارای پایگاه محکمی در کردستان نبودند. اینها نیروی حاشیه ای بودند و تاثیر تعیین کننده ای بر حوادث کردستان نداشتند. حوادث سالهای اخیر، سرکوب این نیروها توسط ج.ا و نیز مسائل درونی و بحران سیاسی و ایدئولوژیکی که دامن نیروهای مورد بحث را گرفته است همگی در جهت تضعیف عمومی آنها عمل کرده اند و این قضیه در فعالیت آنها در کردستان هم صدق میکند و اکنون حضور چندانی ندارند.

اما کومله بعنوان یک نیروی بومی و فعالیت چشمگیر و حضور فعال در سالهای گذشته بصورت دومین نیروی سیاسی کردستان ایران درآمده بود و در برخی مناطق مانند سنندج و اطراف نقش مهمی ایفا میکرد. اما در چند سال اخیر از وزن و فعالیت این نیرو بطرز چشمگیری کاسته شده است. کاهش فعالیت کومله از جمله بخاطر مشکلات درونی آن، پیوستن به حزب کمونیست ایران بصورت یک نیروی سیاسی سراسری و سپس جدایش از آن و نست برداشتن این حزب از مبارزه عملی بوده است و همه اینها سبب شده است که اکنون دامنه فعالیت و نفوذ آن بسیار محدودتر از گذشته باشد.

اما در مورد کسانی که از حزب ما جدا شدند، اینها از اول هم نیرویی نبودند. برخلاف حرفهای ظاهری هدف اصلی آنها ترک میدان مبارزه بخاطر خستگی و مهاجرت به خارج بود. حزب دمکرات میخواست در میدان مبارزه باقی بماند و آنها با این امر مخالف بودند، هرچند خود در موارد معدود و محدود این خواست را بطور علنی بیان نمیکردند. افراد شناخته شده ای که شما از آنها نام میبرید، همگی با خانواده های خود به خارج آمده و پناهنده شده اند و در نتیجه اینها نه به نیرویی تبدیل شدند و نه به نیرویی تبدیل خواهند شد.

۱- ولی این نیرو مسائلی را پیش میکشید که حکایت از وجود اختلافات فکری و سیاسی با شما میکرد. برای مثال در اولین نشوینده آنها پارها به حزب از زاویه سوسیال دمکرات بودن و دنباله روی از سیاستهای سوسیال دموکراتیک نوع اروپایی حمله میشد و انتقادات آنها بیشتر از چه صورت میپذیرفت....

ص.ش: اگر مسائل را از دور و از نوشته ها دنبال کنید شاید اینطوری باشد. اما حزب دمکرات هیچگاه نظریات خود درباره دمکراسی و سوسیالیسم مورد نظر خود را پنهان نکرده است. جالب این است بسیاری از کسانی که هنگام انشعاب حزب را از موضع چپ مورد انتقاد قرار دادند، کسانی بودند که اصولاً با سوسیالیسم مخالف بودند و به ناسیونالیستها و حتی شونیست در تمام حزب دمکرات معروف بودند. البته غیر از یکی دو نفر. اینها در حزب مخالف سوسیالیسم و افکار چپ بودند. منتها مد روز آن موقع اینطوری بود و میبایست برای این جدایی که علل شخصی داشت، دلایل سیاسی و فکری میتراشیدند و بعداً تجربه

نشان داد که این حرفها و ادعاها تا چه اندازه ساختگی و جعلی بودند...
۱- آیا امکان جمع شدن مجدد دور هم و اتحاد دوباره وجود دارد؟
ص.ش: البته شما اسم اینها را نیرو میگذارید، از نظر ما اینها نیرو نیستند افرادی بودند با انگیزه های شخصی صفوف حزب را ترک گفتند و بعد هم در جهت فکر اصلی شان راه مهاجرت به خارج را در پیش گرفتند. ولی بهرحال در مورد اتحاد دوباره چه دلیلی دارد که همه کسانی که در یک منطقه یا یک کشور هستند در یک حزب جمع شوند؟
۱- ولی اینها کسانی هستند که سالیان دراز در صفوف حزب مبارزه کرده اند...

ص.ش: درست است. ولی افراد یک سازمان یا یک حزب در طول زمان به دلایل گوناگون میتوانند دیگر به حزب اعتقاد نداشته باشند و یا اصلاً از مبارزه خسته شده باشند. کسی که وارد یک جریان سیاسی میشود هیچ دلیلی وجود ندارد که تا آخر عمر با این نیرو بماند. از نست این عده هیچ کار مشخصی بعد از انشعاب برنیامد و بیشتر بصورت محافلی اینجا و آنجا مانده اند. امروز هم من هیچ دلیلی نمیبینم که اینها دوباره به صفوف حزب دمکرات بازگردند. البته اگر کسانی بصورت فردی با پذیرفتن چهارچوب های تشکیلاتی حزب و سیاست آن بخواهند میتوانند تقاضای عضویت مجدد در حزب را کنند. و گر نه از نظر گروهی اینها کسانی بودند که قدرت ادامه مبارزه در حزب را نداشتند و از اینرو نیز از حزب رفتند... و راه خود را از راه حزب جدا کردند.

رابطه با مجاهدین خلق

۱- درباره مجاهدین خلق چه نظری دارید. این نیرویی است که در داخل و خارج کشور فعال است و مرکز فعالیتهای نظامی خود را در خاک عراق قرار داده است. از سوی دیگر نیرویی که از حزب شما انشعاب کرد بطور عمده با مجاهدین همکاری میکند. ارزیابی شما از فعالیتهای مجاهدین چیست؟

ص.ش: اطلاعات من بطور عمده همانهایی است که شما هم میدانید. مجاهدین در ایران فعالیت عملی چندانی ندارند و فعالیتهای ظاهری و عملی آنها بیشتر در عراق و خارج کشور متمرکز شده است. ما با مجاهدین هیچ رابطه و تماسی نداریم در واقع خود مجاهدین هیچ تمایل به گرفتن رابطه با ما و سایر نیروهای سیاسی ایرانی ندارند و نوعی انزوی سیاسی در میان احزاب و گروههای سیاسی را برگزیده اند. اما از نظر سیاسی و فکری ما با این سازمان اختلاف جدی داریم هرچند نیروی این سازمان را نمیتوان نادیده گرفت، اما سیاست سازمان مجاهدین در اصلی ترین خطوط سیاسی که ما برای آینده ایران در نظر میگیریم غیرقابل پذیرش است. این سازمان در برنامه سیاسی، در زندگی درونی و در عملکرد روزمره خود به اصول

دمکراسی و آزادی احترام نمیگذارد. بنابراین علی‌رغم اعتراف به نیروی آنها، ما مجاهدین را در حال حاضر در زمره نیروهایی به شمار نمی‌آوریم که بتوانند به استقرار دمکراسی در ایران کمک کنند و لذا دنبال اتحاد سیاسی و یا نزدیکی با آن هم نیستیم. ضمن اینکه اصل تبادل نظر یا مذاکره با آن را بطور کلی نفی نمیکنیم. ولی خود سازمان مجاهدین فعلاً تمایلی به این کار ندارد. در اینجا من گوشزد میکنم که سازمانهای ایرانی وظیفه دارند نظر خودشان را درباره سازمان مجاهدین خلق و مواضع آنها بروشنی بگویند. زیرا اگر روزی مجاهدین به حکومت برسند معلوم نیست وضعیت دمکراسی و آزادی در ایران از این که هست بهتر شود.

رابطه با نیروهای دمکرات و ملی

۱. - اجازه دهید سؤال بعدی را در رابطه با مسئله ای که در بخش آخر جواب خودتان به میان آوردید طرح کنم. مسئله اتحاد و همکاری میان نیروهای سیاسی دمکرات ایران یکی از مسائل جدی اپوزیسیون دموکراتیک است. سؤال من به رابطه و سیاست حزب دمکرات با نیروهای غیرکرد و سراسری ایران است. مذاکراتی که از مدتها پیش میان چندین سازمان سیاسی دمکرات و جمهوری خواه در جریان بود منجر به توافق بر سر یکسری مواضع برای مبارزه مشترک شد. این توافق نامه بخاطر مخالفت حزب دمکرات نتوانست راه همکاری های وسیعتر عملی میان این نیروها را بگشاید و شکل پراکنده و حتی خود بخودی این همکاری ادامه دارد. اگر حزب دمکرات به شعار دمکراسی برای ایران و خودمختاری برای کردستان اعتقاد دارد، در اینصورت مبارزه برای دمکراسی مقدم برخواست خودمختاری است. حزب دمکرات برای استقرار دمکراسی در ایران پاچه نیروهایی و چگونه همکاری میکند و چه سیاستی در این زمینه دارد؟

ص.ش: حزب دمکرات کردستان ایران از همان ابتدای انقلاب برای اتحاد عمل اپوزیسیون دموکراتیک تلاش کرده است و این مسئله از هدفهای سیاسی مهم ما را تشکیل می داده است. اما ما برای این همکاری به اصولی معتقدیم که باید ناظر بر این اتحاد به شکل جبهه یا غیر از آن باشند. جبهه دموکراتیک و ترقیخواه پیشنهادی از سوی کنگره حزب ۴ اصل اساسی را در این رابطه به میان میکشد. این اتحاد از نظر ما دموکراتیک است. چرا که از یکسو جبهه دربرگیرنده نیروهای سیاسی مختلف است که با تکیه بر جنبه های مشترک بدور هم گرد می آیند و از سوی دیگر اولین و مهمترین هدف خود را باید استقرار دمکراسی در ایران قرار بدهد. در مرحله بعدی ما این دموکراتیک بودن را با ترقیخواهی درکنار هم میبینیم.

این بدان معنی است که نظام آینده ایران باید جمهوری باشد و نه سلطنتی. زیرا ما سلطنت را هم غیر دموکراتیک و هم ارتجاعی میدانیم و مردم ایران یکبار برای همیشه به سلطنت نه گفته اند. بنابراین در چنین جبهه ای سلطنت خواهان نباید شرکت داشته باشند. همانطور که گفتیم نه دموکراتیک و نه متوقی است. زیرا اگر قرار باشد همه چیز به آراء و اراده مردم واگذار شود، چرا باید به یک خانواده امتیازات ویژه داد. حتی در اروپا هم با اینکه سلطنت در جریان تحول خود فونکسیون دموکراتیک پیدا کرده است، اما جوهر آن ارتجاعی و ضد دموکراتیک است. در ایران اضافه بر اینها سلطنت عملکرد تاریخی مشخصی دارد که همگی از آن آگاهیم.

سومین اصل مسئله حقوق ویژه برای ملیتها و خلقهای ساکن ایران است. اگر قرار است در ایران دموکراسی باشد، این دموکراسی باید شامل تامین حقوق ملیتها و خلقهای ساکن ایران هم باشد. بنظر ما تامین خواسته های ملی جزئی از دموکراسی است و جنبه ترقیخواهی هم دارد، چرا که راپسگرایان البته نمیتوانند با این مفهوم گسترده دمکراسی موافق باشند و هرچند هم در ظاهر و مطابق مد روز خود را دموکراتیک معرفی کنند.

چهارمین اصل برای ما مسئله عدالت اجتماعی است. یعنی حکومت دموکراتیک باید بتواند محتوا داشته باشد و زندگی بهتری برای اکثریت مردم تامین کند. برای ما خواست دمکراسی با برنامه مشخص عدالت اجتماعی مطرح است و گرنه امروز همه نیروها حتی سلطنت طلبان هم از دمکراسی صحبت میکنند. برداشت ما در مورد محتوای دمکراسی و عدالت اجتماعی، باید از همین اکنون تا حد ممکن روشن و صریح باشد.

بنابراین ما در پی جبهه ای هستیم با شرکت شخصیت ها و نیرو هایی که مبارزه آنها برای نهادهای کردن دمکراسی در ایران، شناسایی حقوق خلقهای ساکن ایران را شامل گردد و گام به گام طرحها و برنامه هایی در جهت تامین عدالت اجتماعی پیشنهاد کند.

شرایط شرکت در جبهه ائتلافی
۱. - البته این خواستها و سبب هستند. جبهه ای که تدارک آن آغاز شده بود، برای پرخمی از موارد پاسخ روشن داشت. اما وقتی نیروها پای تشکیل جبهه میروند باید بتوانند با هم کنار بیایند. یعنی مسائل اساسی مشترک و اصلی ترین شعارها و خواستها را بعنوان اصول مشترک بپذیرند و این پذیرش ضرورتاً عقب نشینی های معینی در برنامه های هر نیرو را اجتناب ناپذیر میسازد، وگرنه اصلاً نمیتوان با دیگر نیروها توافق کرد و کار مشترک انجام داد.

ص.ش: ما ادعا نمیکنیم که جبهه باید همه نقطه نظرهای ما را بپذیرد. اگر قرار است برای مثال ۴ نیرو با هم جبهه تشکیل دهند، موارد مورد توافق بخشی از خواسته های این نیروها را دربرمیگیرد. مثلاً اگر نیرویی به ۱۵ اصل معتقد است، فقط ۷ تای آنها بعنوان موارد مشترک با سایر نیروها

میتواند مورد قبول واقع میشود و اینرا ما بخوبی میدانیم. ولی ما این ۴ اصل را که قبلاً اشاره کردم حداقل اصولی میدانیم که برای تشکیل جبهه ضروری است. مثلاً ما چگونه میتوانیم بعنوان نیرویی که بخش مهمی از مبارزه اش وقف تامین حق یک خلق شده است، با اهزایی وارد اتحاد شویم که بکلی منکر وجود ملیتها و خلقها و حقوق آنها در ایران هستند.

۱. - برای پیشبرد مبارزه در راه دمکراسی در ایران باید طیف وسیعی از نیروهای دمکرات را بدور هم جمع کرد. و این امر خود بخود بر موارد مشترک و اصولی مورد توافق تأثیر میگذارد. مثلاً نیروهایی در ایران هستند که به وجود ملیتها و یا خلقها باور ندارند، ولی موافق خودمختاری مناطق ایرانند. حزب تا چه اندازه حاضر است با این نیروها به تفاهم برسد و زبان مشترک پیدا کند؟

ص.ش: ببینید، حزب دموکرات کردستان ایران از بدر تاسیس مسئله تامین حقوق ملی مردم کردستان را در رأس برنامه های خود قرار داده است و این مسئله تا حدود زیادی علت وجودی حزب ماست بنابراین طبیعی است که در هر حرکت سیاسی ما اینرا بطور حتم در نظر بگیریم...

۱. - حتی مقدم بر دموکراسی...
ص.ش: این فرعی از دمکراسی است و نه مخالف یا جدای از آن. اگر دموکراسی تامین نظر و اراده مردم است، بنابراین باید بتواند به خواسته های مردم هر منطقه توجه کند. دموکراسی یعنی مردم کردستان یا هر نقطه دیگر بتوانند درباره امور خود تصمیم بگیرند. بنظر ما خودمختاری در مناطق ملی شکل پیاده شده دمکراسی عمومی ایران در آن مناطق است.

۱. - این را از پیش میتوان تعیین کرد یا باید به رأی مردم گذاشت؟

ص.ش: باید به رأی مردم گذاشت. ولی به رأی مردم آن منطقه. اگر قرار است درباره چگونگی پیاده شدن دمکراسی سراسری و شکل ویژه آن (البته غیر از اصول کلی و عمومی) در منطقه کردستان بحث شود، حق اظهار نظر را باید به مردم کردستان داد نه مثلاً مردم یزد و اصفهان. برای حزب دمکرات این مسئله اصل است. یعنی پیاده کردن دمکراسی عمومی در مناطق ملی در شکل ویژه آن باید باتوجه به نظرات و خواسته های مردم آن مناطق باشد، وقتی سازمانی بصورت سازمان ملی در منطقه خاص فعالیت میکند، برای او مسائل این منطقه در اولویت ویژه قرار دارد در صورتیکه برای مردم مناطق دیگر چنین نیست. حزب دمکرات برای دفاع از حقوق ملی مردم کردستان در چهارچوب یک دمکراسی عمومی در سراسر ایران بوجود آمده است و در این راه هم مبارزه میکند و عقیده دارد که اظهار نظر و تصمیم گیری در مورد خواستها و حقوق ویژه مردم کردستان در صلاحیت خود مردم کردستان است و نه مناطق دیگر.

ناتمام

مشکلات زنان ایران - جابلسای فمینیسم

فرخنده مدرس

در مقدمه و قبل از هرچیز قابل ذکر است که نشریه «راه آزادی» از همان شماره های نخست سعی در جمع آوری و ارائه مطالب، اخبار، نظرات و انتقادات از جانب افراد گوناگون در مورد زنان و مشکلات، اقدامات و مبارزاتشان داشته است. امری که در کمتر نشریه سیاسی-اجتماعی و یا ارگان گروه‌های مختلف دیده میشود. با توجه به اهمیت قضیه باید اذعان کرد که علیرغم کمی و کاستی‌ها اقدام فوق میتواند کمک مؤثری در طرح کردن مسئله در سطح روشنفکران و بعضاً نیروهای فعال سیاسی بوده و از این رو قابل تقدیر میباشد. و اما حزب دمکراتیک مردم ایران نیز در آستانه کنگره سوم خود اینبار با پیگیری بیشتری این موضوع حیاتی و مهم را در دستور بحث‌ها و تبادل گفتارها قرار داده تا بلکه با تدقیق نظری و برنامه‌ای در این عرصه موفق به تعیین جایگاه خود گردد.

در مطلب درج شده زیر سعی گردیده از زاویه خاص با دید انتقادی و از داخل محدوده فرهنگی، عرفی و اجتماعی جامعه ایران به برخی مقولات طرح شده در مقالات مندرج در «راه آزادی» که طبعاً حامل چهارچوب‌های نظری و برنامه‌ای طرح کنندگان میباشد، بپردازد. تا باشد که حاصل این برخورد اندیشه‌ها تدقیق مطلب و راهگشای مبارزه‌ای اصولی در رفع مشکلات زنان جامعه مان گردد.

مشکلات زنان ایران و

جابلسای فمینیسم

به دنبال درهم شکستن معیار و بینشهای گذشته در مبارزات سیاسی ما ناظر بازنگری نقادانه در میان احزاب و گروه‌ها و از جمله نیروهای چپ دمکرات نسبت به نظرات پیشین خود بوده و شاهد تلاش‌هایی برای جایگزین نمودن آنها با نگرشهای نوین میباشیم که البته میبایست هرچه بیشتر در خدمت اهداف مبارزات دمکراتیک و در جهت ارتقاء زندگی انسانی باشند. در این راستا مسئله زنان بعنوان نیمی از نیروی تشکیل دهنده جامعه انسانی و در چهارچوب کشور ایران بالاخص با مشخصه فرهنگی، اقتصادی، سیاسی خود بویژه از اهمیت بسزائی برخوردار است.

در بحث‌های مربوط به زنان یکی از محورهای قابل توجه مسئله فمینیسم است که ظاهراً این روزها خریداران بسیاری

یافته. فمینیسم و چگونگی ارتباط یا عدم ارتباط آن با مشکلات کنونی زنان ایران از آن دست مقولاتی هستند که میبایست حقیقتاً در بحث‌ها و گفتگوها تدقیق گردند تا مبدا ندانسته و ناخواسته به آزمون اندیشه‌های خام تن در داده و بار دیگر در گرداب شکست‌های جبران ناپذیر در غلطیم. علاقمندان به موضوع و مشکل زنان که با پیگیری مطالب درج شده در نشریات گوناگون با موضوعات طرح شده در نشست‌ها و اجتماعات ایرانی را دنبال میکنند، شاهدند هرچا که سخنی در توضیح و بیان فمینیسم در میان است گوینده و یا نویسنده مجبور میشود برای ارائه روشن و مستدل نظرات خود به نتایج حرکتی این جنبش‌ها در کشورهای پیشرفته و یا به کشورهای که بنا به دلایل تاریخی معینی دارای سنت مبارزاتی روشنفکری بسیار غنی تری نسبت به ما هستند استناد نماید. اما در عین حال به این نکته کمتر پرداخته میشود که اولاً شرایط کنونی زنان در این جوامع تنها حاصل یک حرکت مستقل از جانب آنان نبوده بلکه خود در بطن یک روند همه جانبه مبارزات و تحولات اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی شکل یافته و اشکال و فرم‌های کنونی جنبش مستقل زنان با مضامین و خواسته‌های مختلف خود حاصل این حرکت همگرن در این جوامع میباشد. ثانیاً اینکه فمینیسم در حرکت خود در شاخه‌ها و جنبش‌های گوناگون با مضامین مختلف تظاهر یافته و از انگیزه‌های عام ستم ستیزی گرفته تا جنبش‌هایی که توك حمله خود را بسمت مردان بعنوان عاملین اصلی ستم علیه زنان و نه حاملین ناخودآگاه این روابط ناروا نشانه رفته و یا جریاناتی که علت اصلی را تنها در مسائل فیزیکی و اختلاف و نابرابری جنسی خلاصه کرده و مبلغ نوع خاصی از روابط غیرطبیعی میباشند، را در برمیگیرد. اتفاقاً دانستن این امر در رابطه با شنوندگان و خوانندگان علاقمند ما بسیار حیاتی و ضروری است که حامیان نظریه فمینیستی چگونه آن را در ارتباط با مشکلات زنان ما قرار میدهند. اما در دل این کم توجهی و ابهام گویی ما شاهد رشد نظراتی هستیم که تحت تاثیر و بهیچان آمده از این جنبش‌ها و سطح کنونی وضعیت زنان در این نوع جوامع اصرار دارند مسائل زنان ما را در این فرم‌ها و قالب‌های از پیش تعیین شده جاداده و سعی میکنند بهر شکلی شده آنها را با مضامین خاص خود با اوضاع ایران مطابقت دهند.

برخی نیز بدان بسنده ننموده بعضاً چند گروه اندک خارج از کشوری متشکل از زنان را هم بعنوان شاهد گفته‌های خود آورده و با کوبیدن مهر جنبش فمینیستی بر آن به ستایش و حمایتشان بعنوان «توك پیکان مبارزات زنان» میپردازند. به قول فرد نازک گویی: «در ایران نام افراد نابینا را میگذارند روشن دل و فکر میکنند که مشکل آنان را حل کرده اند.» اما از آنجائیکه در بسیاری موارد این فرم‌ها و قالب‌های انتخابی، با واقعیت‌های اجتماعی و فرهنگی جامعه ایران و خواستگاه زنان همخوانی لازم را ندارند و یا بصورت عام و سوء تفاهم برانگیز بیان میشوند، منجر به موضع‌گیری‌های شدید و مخالفت خوانی شده و ناگزیر بصورت تئوری‌های ذهنی و خیال پردازی و یا تکرار مکرات بی نتیجه باقی میمانند. در این میان تأسف بار است تلاش برخی از این نظریه پردازان که به همان شیوه‌های سابق با ارزش گذاری مطلق بر اندیشه‌ها و راه حل‌های خود بعنوان یگانه مشخصه ترقی و آزادیخواهی ستمی میکنند مخالفین را نه از طریق بحث اقلی بلکه برچسب عقب افتادگی، مردسالاری و... وادار به سکوت نمایند.

در این میان اما نکته‌ای فقدان در این مباحثات و تلاش‌ها برآستی محسوس است، بررسی و ارائه مضامین مبارزاتی مطابق با خواست‌های کنونی آنان و همچنین راه‌های مشخص درمانی متناسب این ویژگی‌ها میباشد. طبعاً شرط ضرور چنین عملکرد صحیحی، درک تفکیک مضمونی و مرحله‌ای جنبش زنان در جوامع گوناگون که در سطوح مختلفی از پیشرفتگی، رشد فرهنگی، سیاسی و اقتصادی قرار دارند میباشد. مسلماً آنها نمیتوانند خواسته‌ها و شیوه‌های یکسانی داشته باشند هرچند که در عامترین و کلی‌ترین چهارچوب خود یعنی برابری انسانی بین زن و مرد و منتج از آن برابری حقوقی بین آنها، مشترکند. در جایی که زنان در کشورهای رشد یافته در جدال خود با تکیه بر حمایت‌های قانونی و چهارچوب‌های باز فرهنگی و اخلاقی سعی میکنند قدم بقدم در رقابت با مردان قرار گرفته و در امری ترین و بهترین شاخه‌های مبارزاتی شان در تلاشند نفوذ خود را در موقعیت‌های اجتماعی و سیاسی بگسترانند. پیکار زنان ایران در جهت بدست آوردن کمترین حقوق برسمیت شناخته شده يك انسان و شرایط اولیه قانونی درخور نقش

تاریخی و اجتماعی و حتی طبیعی خود میباشند. هر گروه سیاسی که این اختلاف مضمون و مرحله را نشناسد و درک نکند ناگزیر با عمده کردن مقولات ناپجا و غیر ضرور از يك سو به ورطه افراط و از سوی دیگر تقلید کورکورانه همراه ولدانگی سقوط کرده و اسیر ذهنیگری و تئوری یابی دور از واقعیت میشود. هر حزب و گروه سیاسی ایرانی مختار است بر مورد مسائل و مشکلات مختلف در چهار گوشه جهان نظر داده و از هر جنبشی دفاع نماید. اما اگر چنانچه به حیات سیاسی، دوام و بقا خود علاقمند است باید قاهر به درک مشکلات و پاسخگویی به آنها در این محدوده جغرافیائی و خاکی معین باشد.

امروز در رابطه با مسئله زنان بسیاری از فعالین سابق سیاسی و بویژه زنان پس از تجویضات تلخ شکستهای گذشته، در پی تحقق آرزوهای انسانی خود به دنبال یافتن ظرفی مناسب برای تجمع مجدد توانهای پراکنده بوده و با دیربآوری و بی اعتمادی نسبت به گروههای سیاسی سعی در بهم پیوند زدن نیروها برای خیزشی نوین علیه ستمهای دیرین داند. ارائه راه برگزیدن جنبش فمینیستی و درگیر شدن در مباحثات عام و بی در و پیکری مانند آن و کشیدن شعار جنبش مستقل زنان در رابطه با جامعه ایران از بطن بحثهای فرساینده و روشنفکری عام ما را از توجه به این امر مهم باز میدارد که گروههای سیاسی اپوزیسیون خود بیشتر از هر جریان اجتماعی دیگر میتوانند با ارائه يك برنامه اصولی مطابق با واقعیتهای اجتماعی ایران و همچنین باتلاش در تغییر ساختمان و بنای تشکیلاتی خود بعنوان سازمانهای تحت سلطه مردان اولین گامها را در جهت زدودن این زنگ ناباوریه برداشته و مبلغ پیوند نیروها و تقویت آنان باشند.

شعار جنبش مستقل یا

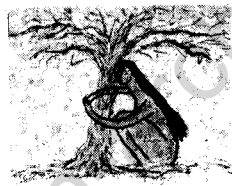
مبارزه مشترک در راه تغییر

وضعیت زنان

اگر ما در گذشته با عمده کردن شعار کسب قدرت سیاسی بدست اقشار ستم کش و رنج کشیده هرگونه خواست دمکراتیک و مترقی را بزیور قدمهای انقلاب به ناروا لگد کوب میکردیم و آنها به خواری مینگریستیم، امروز هم بنوعی دیگر عدم توان خود را از درک پیوند میان خواسته های مترقی و آزادیخواهانه نشان میدهم که بصورت کل لاینجزای درهم تنیده زمیته ساز هرگونه تحول مثبت سیاسی و اجتماعی میباشد.

این واقعیت غیرقابل انکاری است که در گذشته مسئله زنان فدای مصلحت های مبارزه سیاسی طبقاتی میشد. ولی اندیشیدن در این امر نیز غلط نیست که آن روز ما به مشکلات زنان در مجموعه ای خاص مینگریستیم که تمامی اجزایش مانند مبارزه طبقاتی، تحولات اجتماعی، شیوه های مبارزاتی در راه کسب قدرت سیاسی، تعریف از دمکراسی، درک از مشکلات اجتماعی و راه

حلهای درمانی مان در قبال این معضلات و خلاصه همه و همه در تطابق و همگونی باهم قرار داشت. امروز پس از آزمون تاریخی و شکست نگرشهای گذشته طرد این مجموعه را در کل ساده تر میسازد ولی این امر بخودی خود بدان مفهوم نیست که تعیین نقطه کاملاً متضاد و ۱۸۰ درجه ای در مقابله با آن همواره به مفهوم حقانیت داشتن و همه جانبه نگری است. اگر در گذشته گروههای مختلف سیاسی و بویژه چپ سعی میکردند در هر حرکت و جنبش توده ای اعم از صنفی و غیرصنفی نفوذ کرده و آن را با تحمیل نظرات و رهنمودهای خود به زانده ای (بخوان سیاسی لشکر) بدل نمایند و در این راستا با علم حمایت از حقوق زنان عملاً مشکلات آنان را بمثابة حربه ای برای جذب هرچه بیشتر نیرو مورد بهره برداری قرار میدادند، امروز اما سعی میشود با تفکیک مکانیکی این مشکلات از سایر مسائل مهم سیاسی و اجتماعی دیگر از طریق عمده نمودن شعار جنبش مستقل زنان، بندهای ارتباط و اتصال را بریده و از دور شاهد مشوق باشند. درست است که ظاهراً این سیاست نوین کاملاً در مقابل راه و روش گذشته قرار دارد اما بی توجهی به ارتباط تنگاتنگ مسائل زنان با سایر معضلات



اجتماعی که حل آنها در ارتباط و به همراه یکدیگر میتوانند راهگشا و هموار ساز ترقی و رشد اجتماعی باشد، نقطه ضعف اساسی و مشترک هر دو نظریه است. شعار جنبش مستقل زنان همانند سیاستهای گذشته در پاسخگویی به مسائل میرم زیر در مانده که بحق مورد پرسش اند که:

مگر مسئله آزادی زن از روابط پوسیده و عقب افتاده هزاران ساله ایران قابل تفکیک از سایر خواستهای دمکراتیک است؟ مگر بدون تحول وضعیت فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی زنان میتوان صحبتی از رشد و ترقی کامل جامعه در میان باشد؟ مگر نه اینکه تحت تاثیر میزان بیسوادی در میان زنان است که آمار بیسوادی در جامعه مان به رقمی نجومی تبدیل میشود، مگر نه اینکه با پذیرفتن اصل ناحق خانه نشینی زنان تاکنون همواره بر عدم توانائی روابط اقتصادی در جذب نیروهای فعال کل جامعه پرده دروغ و ریا کشیده شده و میشود و مگر نه عملاً با نابرابریهای حقوقی و امکانات فرهنگی از رشد و شکوفائی توانائیهای نیمی از جامعه بگونه ای عمیق تر جلوگیری بعمل آمده و از این طریق تاکنون لطامت و خسارات جبران ناپذیری بر پیکره روابط فرهنگی، اجتماعی

و اقتصادی مان وارد آمده است؟

طرح کدامیک از این مسائل در تقابل با سایر خواستهای دمکراتیک و ترقیخواهانه قرار گرفته و مبارزه در راه رسیدن به آنان را به انحراف کشیده یا تحت الشعاع قرار میدهند، که باید برای دستیابی به آنان زنان مستقل وارد کارزار شده تا مبدا حقوقشان فدای مصلحت های دیگر بشوند. چرا نباید امروز مسئله برابری زن و مرد در کنار سایر خواستهای برحق سیاسی و اجتماعی دیگر مثل آزادی بیان، قلم، اندیشه و رفاه اجتماعی قرار گیرد و شاید هم در رأس آنها؟ چرا نباید امروز تمامی نیروهای مترقی اعم از زن و مرد مشترکاً مانند هر عرصه دیگری در مبارزه علیه تمام بی عدالتیها که بر زنان روا میشوند مستقیم درگیر گردند؟

مشکلات زنان ما بیش از هر مسئله دیگر ریشه در عقب افتادگی اجتماعی، رفتاری و اساساً فرهنگی دارد. زنان همانقدر در تغییر این روابط زمینغ اند که مردان! با این تفاوت که این مردان هستند که در درجه نخست میبایست در رفتار و بینش سلطه گرانه خود و در نتیجه در رفتار و وجدان عمومی جامعه تجدید نظر نمایند. این از وظایف درجه اول مردان روشنفکر و مدعیان آزادیخواهی است که در صف مقدم مبارزه و حمایت عملی از تحولات بنیادین در وضعیت حقوقی، اجتماعی ایستاده و آن را به شعار و خواست عمومی بدل نمایند.

عمده نمودن شعار تشکل مستقل زنان حول خواسته های ویژه خودشان از جانب گروههای سیاسی و تفکیک این خواستها از سایر مسائل سیاسی و اجتماعی پینشی است که ریشه در گذشته و نگرش کهنه به مبارزه سیاسی به مفهوم مطلق کسب قدرت بعنوان پیش شرط هرگونه تحول دارد. یا بعبارت صحیح تر ریشه در ترس از بازگشت بینشهای کهنه و عدم اعتماد به خود در پایبندی به میثاق نوین بر پایه مبارزه برای دمکراسی و احقاق خواستهای که دمکراسی در آنها متبلور و متحقق گردد. حال آنکه با تعاریف و معیارهای نوین از مبارزه مسالمت آمیز سیاسی با هدف عمده بنیادی نمودن نهادهای حافظ دمکراسی در جامعه ایران نه تنها هیچ تفکیکی به لحاظ درجه اهمیت بین مشکل زنان با سایر معضلات حل نشده مثل آزادیهای سیاسی، ترقی و رشد اجتماعی وجود نداشته بلکه این استحکام بخش آن دیگری است.

از کجا باید آغاز کرد

بررسی تاریخی شرایط اجتماعی ایران در گذشته نشان میدهد که بر زنان هرگز بعنوان نیروهای سازنده جامعه ارزش گذاری نشده است. شرایط کنونی حاکم در ایران بویژه بر سرنوشت زن ایرانی و مشکلات این بخش بعنوان جزئی از يك کل، چندان تفاوتی با شرایط اجتماعی یکی دو قرن گذشته نداشته، بلکه این مشکلات خود ریشه در ساختار فرهنگی و عاداتی اجتماعی دوره های تاریخی پیشین دارند. چنانچه قواعد و اصول

حاکم بر روابط اجتماعی و انسانی گذشته امروز هم کماکان در میهنمان بقوت خود باقی اند، نه تنها نسلهای قبلی یعنی مادران ما تحت ستم مقررات اجتماعی ظالمانه و ضد انسانی در قالب احکام و قوانین متحجر بودند، بلکه ما هم بعنوان زنان نوران تمدن در ایران و جوامع نظیر آن هنوز مجبور به تحمل و بعضاً پذیرش و اطاعت از این احکام میباشیم که بعنوان نمونه میگویند: «رضای شوهر رضای خداست و غضب شوهر غضب خدا... درخت طوبی برای آن کس است که راضی باشد از او شوهر او. فاضل ترین اعمال زنان اطاعت شوهر خود است...»

تسلف بار اینکه چنین احکام و سخنانی نظم و پایه های اساسی تعلیم و تربیت اجتماعی و خانواده را ساخته و میسازند تا چنانکه به فرهنگ و باور عمومی بدل گشته اند. اینگونه پندارها متأسفانه به دروس آموزشی زندگی بدل شده و حتی توسط مادران به دختران آموخته و انتقال می یابند و تا جایی پیش میروند که موجب عمق و استحکام روابط غلط و نارواشی شده و میشوند که بر طبق آنها در جامعه مرد را بر زن و در خانواده شوهر را بر زن، برادر را بر خواهر و پدر را بر دختر مسلط و برتر میسازند. کوچکی و حقارت زن در مقابل عظمت و احترام مرد به رفتار عمومی بدل گردیده و امری کاملاً طبیعی و عادی و حتی اجباری است که زن خدمت شوی خود کند و خواهر چور برادر کشد. در چهارچوب چنین فرهنگ اجتماعی نه تنها دختران می آموزند که همواره مطیع و فرمانبردار باشند، بلکه مردان بدست مردان خود پروراند میشوند که بر خواهران و زنان آینده خویش حکومت کنند.

طی قرن های متمادی تسلط این باورها و پندارها و پیشداوریهای غیرمنصفانه و خالی از هرگونه پایه علمی و انسانی موجب گردید که زنان جامعه ما از هرگونه شرایط و امکان متناسب برای رشد و تکوین مستقلانه و همه جانبه شخصیت و توانائی های خود در جهت پذیرش تمام و کمال مسئولیتهای خیالی چه در چهارچوب خانواده بعنوان عنصر تصمیم گیرنده و چه در کل جامعه بعنوان نیروی بارور و هدایت کننده محروم بماند و درهای این فعالیتهای اجتماعی و کسب معرفت همواره پرویشان بسته و یا بسختی و با هزاران قید و بند گشوده گردند. ما شاهدیم که درمیان اکثریت بزرگی از مردم و خانواده های ایرانی بدلیل فقر مالی و فرهنگی دختران بعنوان اولین قربانیان این نظام غیرعادلانه اجتماعی برگزیده شده و در چنین شرایطی با محرومیت کامل از تحصیل یا بازماندن در نیمه راه و در بسیاری موارد با ازدواجهای زودرس و بعضاً ظالمانه خط بطلان بر هرگونه آینده روشن که حاصل تلاش فردی و تکوین شخصیتی خود باشد، کشیده میشود. فاکتورهای تکمیل کننده دیگری از قبیل نقش تعیین کننده شوهر و پدر در سرنشست زن و فرزند و تعصبات واپسگرایانه درمیان بسیاری از آنان، تنگ و محدود بودن عرصه برای فعالیتهای شغلی و

تحصیلی و اصولاً عدم امکان کافی برای جذب به بازار کار، عدم امکانات و تسهیلات مناسب و کافی برای آموزش و مراقبت از کودکان درصورت اشتغال به کار یا تحصیل مادران، زن را بصورت زایده ای از مرد و به جنس دوم که وظیفه اش صرفاً ایجاد آسایش و آرامش در خانه میباشد درآورده است.

بنا بر حقایق برشمرد شده شرط هرگونه تحول مثبت و رو به رشد در وضعیت اجتماعی زنان يك مبارزه آگاهانه فرهنگی و بازنگری انتقادی علیه باورهای غلط اجتماعی و رفتار عمومی در برخورد نابرابر به زن و مرد بویژه در چهارچوب خانواده میباشد. اما تضمین کننده پیشبرد چنین مبارزه آگاهگرایانه و فرهنگی تغییر بنیادین چهارچوبهای حقوقی و عرف مدون درمورد روابط نابرابر خانوادگی و ایجاد تسهیلات ویژه و دادن امکانات خاص به زنان برای آماده سازی خود جهت پذیرش نقش واقعی و تاریخی شان در کلیه عرصه های زندگی و اجتماعی است. بدون برقراری حمایتیهای قانونی و دولتی در حق زنان و اجرای پی گیر، دقیق و کامل آنها صحبت از هرگونه تحول و تغییر مقام و موقعیت زن ادعائی پیش نیست. تنها بر بستر چنین حمایتیهای قانونی میتوان با کمک برنامه های آموزشی عمومی گسترده و فراهم سازی امکانات عینی و اقتصادی آن دست بکار تغییر تدریجی اما عمیق رفتار اجتماعی و عادتهای عمومی شد.

مسئله زن دیگر در جامعه امروز ایران يك مسئله فرعی و کناری بی اهمیت نیست، موضوعی است که حل آن یکی از ستونهای اساسی استقرار اعتقادی و اندیشه ای هیولای عقب افتادگی ویران میگرد. مغضلی است که در صورت تحول ریشه ای در آن پوسته کهنگی و پوسیدگی برخی روابط اجتماعی شکاف برداشته و زنجیر بند و اسارت را در هم دریده و از نست و پای جامعه مان برخواهد داشت.

مبارزه در راه برچیدن قوانین ارتجاعی ازواج، طلاق، حجاب، قصاص، ارث، محدودیتهای تحصیلی و شغلی برای مبارزه زنان مبارزه در راه برقراری تحصیل اجباری برای کودکان اعم از دختر و پسر، دادن شانس برابر برای تحصیل یا جذب به بازار کار، برقراری امکانات عمومی وسیع برای نگهداری و مراقبت از کودکان بعنوان سرمایهگان آینده جامعه، تغییر بنیادین حقوق کودک و برسمیت شناختن مادر بعنوان ولی قانونی در کنار پدر و شناختن او بعنوان صاحب طبیعی و قانونی حق حضانت کودک و... میبایست در دستور کار و برنامه ای تمامی نیروهای مترقی و اپوزیسیون دمکرات ایران قرار گیرد. درصورت تحلل در برافراشتن پرچم مبارزه در راه چنین خواستهای ارزشمند انسانی که راهگشای رشد و ترقی اجتماعی نیز هست و درصورت کوتاهی در تلاش برای عمومی وتوده ای ساختن خواست تغییر این قوانین نست و پاکیر که مقام و موقعیت زن را در جامعه ما

نامه رسیده:

نشریه محترم راه آزادی!

با سلام و آرزوی موفقیت، لطفاً چند خط زیرین را در جواب نوشته و یا «نامه آقای احمد علی بابائی در راه آزادی ۲۰-۱۳۷۱ درج نمایند.

جناب آقای محمد علی بابائی! «جهاد اکبر» فقط جهاد با حزب توده و تفکر توده ای نیست. زیرا که بقول جناب عالی این تشکیلات دیگر محلی از اعراب ندارد. (هرچند که تفکر توده ای هنوز هم ضرر میزند و در این مورد به شما حق میدهم.) بلکه این «جهاد»، یا جهاد با «منم» روشنفکرانی مثل جنابعالی هم میتواند باشد. بخصوص وقتی که بیاد بیاوریم که این «منم» ها کمتر از تفکر توده ای به میازره مردم ایران در راه آزادی لطمه نزده است. طرز تفکر روشنفکرانی مثل شما که خود را همه چیز دان حساب کرده و چه و راست اعلامیه صادر میفرمایند که بیشتر از ۹۰ درصد روشنفکران، متخصصین و حتی روحانیون کشور توده ای فکر میکنند و این فقط جنابعالی هستید که درست فکر میکنید مرا به یاد شاه مخلوق می اندازد که تمامی بدبختی های کشور را به حزب توده نسبت میداد و آنهم موقعی که ما مبارزین زیرزمینی بهتر از هرکسی میدانستیم که از بساط حزب توده علی مانده است و حوضش.

حقیقتش من شما را به غیر از چند تا نوشته که اینجا و آنجا دیده ام از طریق دیگری نمی شناسم. ولی چون نمی خواهم جزو آن ۹۰ درصد فرمایشی شما باشم نمیگویم که جناب عالی حزب توده را مطرح میکنید تا امریکا منسی بشود. به جناب عالی هیچ اتهامی نمیزنم. فقط يك بار دیگر نامه تان را بخوانید! در بیشتر از يك صفحه نامه شما خائن، خرابکار، جاسوس و چه و چه فقط توده ای است و بس (گیریم که عده ای از اینها بوده اند.) گویا در این کشور هیچ وقت نه انگلیسی، انتلیجنت سرویس و انگلوفیل ها، نه ژرمانوفیل و روسوفیل ها و نه امریکا، سازمان سیا و هزاران مأمور آن و صدها هزار روشنفکر نست پرورده مستقیم و غیرمستقیم امریکا و غرب سکان دار حکومتهای صد سال اخیر در این کشور نبوده اند.

وای بر چه ایران که قدرت پاسخ به این لامناطات نیز از آن سلب شده است. با احترام س. سهنند آوالی

به ناروا تعریف و تعین میکنند، نشانه ضعف بزرگ نیروهای اپوزیسیون در پیشبرد يك مبارزه دقیق و همه جانبه در راه دمکراسی و به لرزه درآوردن پایه های حکومت جمهوری اسلامی و به عقب نشاندن آن خواهد بود.

احساس تعلق مشترك

الف. آپیشن

راهتمای ما در سفر اخیرم به تاجیکستان که در استخدام سازمان Inturist شوروی سابق بود به نمونه های بسیاری از این ستیزهای درونی و پرونی میان مردم که به فرهنگ ملی و سنتهای دیرسال خود علاقمند بودند و حکومت سوسیالیستی آن موقع اشاره میکرد. او که پدر در پدر، اسرائیل زاده نامیده میشده است به یمن انقلاب اکتبر، ناچار از پذیرش پسوند آف بجای زاده شده بود. یکی از خاطره های او در زمینه ی حفظ فرهنگ ملی، جشن گرفتن مخفیانه ی نوروز بود. ابراهیم اسرائیل زاده تعریف میکرد که خانواده ی او مثل دیگر مردم علاقمند به حفظ سنتها و فرهنگ ملی، عید نوروز را در یکی از کوهپایه های پیرامون شهر دوشنبه و کاملاً دور از چشم اغیار جشن میگرفته اند. چه اگر دولتیان از این مساله آگاه می شده اند، تهدید و زندان در انتظارشان بوده است.

فرهنگ ملی، مجموعه ی همه ی سازه هایی است که افراد يك سرزمین را بهم میپیونداند و آنان را به آن حوزه ی جغرافیایی ارتباط میدهد. هم آمیزی این سازه ها و پیوندشان با آن حوزه جغرافیایی است که معیارهای ارزشی مشخصی را در ذهن انسانها پدید می آورد. در برهه هایی از تاریخ حتا جدایی های جغرافیایی و سپس دگرگونی های معین اجتماعی، زبانی، خطی، مذهبی و غیره، مانع از آن نیست که آن ریشه های مشترك، میان مردم يك سرزمین که خود را در زیر پوشش فرهنگ ملی مشتركی قرار گرفته میدانند، نادیده گرفته شود و یا حتا در شرایطی دیگر، سربرنگند.

هنگامی که پیش از انقلاب ۱۳۵۷، کشورم را بطور موقت ترك كردم تا در سرزمینی دیگر مسکن اختیار کنم، هرگز در اندیشه آن نبودم که مفاهیمی مثل غربیت، مهاجر، مهاجرت، وطن و فرهنگ ملی تا چه درجه از اهمیت برخوردارند و اینکه روزگاری مفاهیم موردنظر چنان بر زندگی من سایه گستر میشوند که شب و روزم- خواسته و یا ناخواسته- بدون آنها سپری نمیکرد. در وطن که بدم آنها را نمیدیدم، خود، بدل به وطن شده بودم. با وطن، نفس میکشیدم و از آنرو، خود را چون پاره ای از وطن و وطن را همچون بخشی از هستی خویش احساس میکردم.

زمانی که در روزگار نوجوانی، زادگاهم را بسوی يك شهر بزرگتر ترك ميكردم، اشکهای مادرم که گویی جوهر جانش را بر من میباراند، بدرقه راهم بود. من میدانستم که به غربت میروم، اما غربت من، غربتی آشنا بود. میدانستم که آنم های شهر تازه را نمیشناسم. نام خیابانهایش را نمیدانم. از جو مشخص حاکم به آن شهر، هیچگونه اطلاعاتی ندارم. اما این را میدانستم که ندانستنهای من مربوط به پوسته ی شهر تازه و آدمهای آن است. چهارچوب وجودی و درونی ی آنها، برایم بیگانه نبود. همه ی ما از يك فرهنگ ملی سیراب میشدیم و سنتهای مشتركی داشتیم. من میدانستم که با آنان همزیانم. اگر در من تعصبی بود در آنان نیز بود. اگر من میبایست از این یا آن دستور و یا مقررات

مسیحی باشد. ممکن است دیدگاههای ارزشی این یا آن يك در خیلی برش ما با یکدیگر تفاوت فاحشی داشته باشد اما در شرایطی که پیرامون این دو، پر از بیگانگان است، معاشرتشان با همه اختلاف سلیقه ها بهتر و راحت تر از معاشرت با کسانی است که کمترین وجه مشترك آنها همان انسان بودن است.

در این بافت، آن عناصری که در انسان را به هم نزدیک کرده است، عناصری از فرهنگ ملی است. اگر این همخوانی ها در آن دو، ژرف و گسترده بود، چه بسا پایه يك دوستی دامنه دار از همان لحظه ریخته می شد. در این زمینه می بینیم که رفتار، قیافه، زبان، فکر، ارزش های اجتماعی، ادبی، سنتی و سیاسی، نست به نست هم میدهند و چتر فرهنگ ملی را بوجود می آورند. مفاهیم آگاهی ملی و وجدان ملی به اعتقاد من، بیشتر اصطلاحاتی مبهم و عام هستند. هنگامی که فرهنگ ملی، در افراد، ژرفش و گسترش داشته باشد، در نتیجه آگاهی ملی به معنی آگاهی به پدیده های زیانبار و یا سودمند در ارتباط با منافع يك ملت، بیشتر خواهد بود و همین آگاهی، در پی خود، وجدان ملی را نیز پدید می آورد. وجدانی که نبض تپنده ی ماست برای نشان دادن پیوند ژرفمان با سرزمینی که خود را بدان متعلق میدانیم.

رویدادهای اجتماعی، سیاسی توفان گونه دو سه سال اخیر در بسیاری از کشورهای جهان، بهم پیوستن دو آلمان از هم کسسته، فروپاشی یوگسلاوی و اتحاد شوروی سابق، حکایت از آن دارد که مساله ی فرهنگ ملی و تعلق خاطر بدان، نه بسادگی و یا حتا فشار خشونت بار میتواند بوجود آید و نه از میان برود. نمونه های رفتاری بسیاری در کشورهای سوسیالیستی دیرین، بازتاب این اصل است که چگونه در سایه ی خشونت و زورگویی، فلسفه های تازه ای از زندگی مسالمت آمیز خلقهای گوناگون با فرهنگهای ملی متفاوت، به بشریت ارائه شده است.

بدون تردید، مفاهیمی از قبیل فرهنگ ملی، آگاهی ملی، وجدان ملی و رابطه میان آنها از سوی افراد گوناگون، میتواند تعریفهای متفاوتی داشته باشد. ممکن است این تعریفها در تقابل با یکدیگر نباشند اما خواه ناخواه عناصر تشکیل دهنده این تعریفها، نمیتوانند در همه ی وجوه بر یکدیگر انطباق یابند. شاید يك علت اساسی در این زمینه آن باشد که ما هنوز برای چنین مفاهیمی تعریفهای علمی پذیرفته شده از سوی همه گروههای فکری نداریم.

فرهنگ ملی آیا چیزی جز آن تاریخ مشترك فکر و عمل يك ملت است؟ هنگامی که دو ایرانی در يك فرودگاه بین المللی در يك سرزمین بیگانه، در میان انبوه انسانهای دیگر با هم برخورد میکنند چرا بسوی یکدیگر جذب میگردند؟ این جذب در درجه اول، آن هنگامی صورت میگیرد که آندو درمی یابند که ایرانی هستند. نه آن يك، نام این يك را میداند و نه این يك، شغل و محل تولد آن يك را. حتا این يك نمیداند که فرد مقابل او ترك است یا بلوچ، كرد است یا عرب، فارس است یا ترکمن؟ آن چیزی که در درجه اول از برخورد این دو فرد برمیخیزد، یکی صورت ظاهر است و دیگری رفتار. عنصر سوم زبان است. عنصر چهارم میتواند آگاهی به مفاهیم و ارزشهایی باشد که در سطح جامعه برای هر دوی آنها مشترك است. اگر شخص الف، سر صحبت را در مورد محدودیت زن از دیدگاه اجتماعی باز میکند، نیاز به توضیح قبلی ندارد که شنونده ی خود را آگاه سازد. هر دو به پیش ارزشها و پیش ساختهای ذهنی مشتركی، آگاهند و این آگاهی آنان را بسادگی وادار به رد و بدل کردن اطلاعات عمومی و خصوصی مجاز میان یکدیگر میسازد. ممکن است شخص ب برخلاف الف به ادبیات علاقه ای نداشته باشد و از میان شخصیت های گذشته ایران، تنها ابوعلی سینا و ابوریحان بیرونی و زکریای رازی را بپسندد. ممکن است شخص الف اصلاً مذهبی نباشد و یا بجای مسلمان بودن

ویژه اطاعت کنم، آنان نیز میبایست همان میکردند. از همین رو بود که من پس از چند روز، چند هفته و حد اکثر چند ماه در منطقه جدید، چنان خود را حل شده میپنداشتم که هیچگاه کسی نمیتوانست از رنگ مو، نحوه ی لباس پوشیدن، قیافه، راه رفتن و لهجه ام دریابد که بیگانه ام. حتی اگر چنان بود هرگز نمیتوانست بدان معنا باشد که زیر فشار نگاه های دیگران، کمرم خم شده باشد. من، خود را بیگانه نمیدیدم. همه این تفاوتها در دایره ای قرار داشت که نمیتوانست در ذهن آنان قضاوتی را بوجود بیاورد که مرا بیگانه بپندارند. با احتمال ای بسیار کم، اگر آنان در مورد من چنین برداشتی میکردند، باز مشکل خودشان بود نه من. من خود را ایرانی میدانستم اگرچه ترک زبان، اگرچه ترکمن، کرد و لر، اگرچه بلوچ و عرب، اگرچه از جزیره ی قشم یا شهر آستارا، با مردم پیرامونم، درد مشترک، شادی، تصمین و انتقاد مشترک، حسرت و آرزوی مشترک داشتم.

سنتها چه وامانده و چه فراروینده در ما جاری بودند. خطری جدی و آنی از دیدگاه ما آنها را تهدید نمیکرد. با انسانهای اطراف خویش، مشکل تفاوت غذایی که بحث در فرهنگ غذایی را پدید آورد نداشتیم. هرچه مردم میخوردند- اگر چه متناسب با درآمدهای بسیار مختلفشان- ما نیز میخوردیم. ما میتوانستیم غذای مردم کم یا پردآمد را به غذای فقیرانه و یا ثروتمندانه تقسیم کنیم. تنها نام فرهنگی که اساس تفاوت بنیادی غذاها میتوانست باشد، غذاهای خارجی بود که ثروتمندان از عهده خرید آن برمیآمدند. و برای ما تردیدی باقی نبود که چنان غذاهایی، ایرانی نیست.

ما اگر حقا ترکمن و بلوچ و لر را در لباس محلی خود در خیابان یک شهر غریب اما در درون وطن میدیدیم ممکن بود بر آنان بخندیم. اما خنده ما بر بیگانه نبود. بر کسانی بود که از آن ما بودند. هموطن ما بودند. خنده ی ما از نادانی ما بود. ما حقا برای بسیاری از هموطنانمان که ساکن نقاط دیگر بودند و حامل برخی ویژگی های محلی، لطیفه میساختیم. این لطیفه ها را ما رونق بازار میدادیم، اگرچه خود نمیدانستیم از کجا می آید. خوشمان می آمد و دوست داشتیم که بگونه ای، نقل مجلس ما شود. آنها را گاه از خود می رنجاندیم بی آنکه آنان و ما به سازندگان این لطیفه های خاص و هدفهای حاصل از ساختن و جاری کردنشان بیندیشیم. با این وجود، آنها ما را از خود میدانستند و ما نیز آنان را از خود.

اینکه در جایی ایستاده ام که خود را غریب احساس میکنم. برای اینکه زنده بودن را ثابت کنم باید به ریشه هایم توجه داشته باشم. باید از خود فاصله نگیرم، در خود نمیروم. اکنون هویتم از من بیرون آمده است. زیرا من از وطن بیرون آمده ام. هویتم در برابر من ایستاده است. بر او فشارهایی مرئی و نامرئی وارد میشود. باید او را دریابم. او را تقویت کنم و به عبارتی از مرگ نجاتش دهم. نجات او، نجات من است. شاهرگ

زندگی من با رشته ای نادیدنی به این هویت پیوند خورده است. نجات او، نجات غرور، نجات افتخار و نجات آن ستونی است که انسان بی آن همچون آواری فرو میریزد. این هویت، فرهنگ ملی من است. بی آن، من بی شناسنامه ام. در وطن که بودم، هویتم در من بود. شناسنامه ام و فرهنگ ملی ام از پوست تنم بیرون میزد. با نفسهایم میرفت و می آمد در و دیوار، خیابان و بیابان، دوست و دشمن، آشنا و بیگانه، زن و مرد، کارگر و کارمند، پولدار و بی پول، همه این هویت را به اثبات میرساندند. به اینجا که آمده ام هیچ چیز بازتاب این هویت نیست. خیابان و بیابان، سازمانهای ملی و دولتی، روزنامه ها و کتابها، رابطه ای با هویت من ندارند. زبان من، سنت ها و باورهای من، برخورد روزانه ام با مشکلات گوناگون زندگی، از آنچه که در این سرزمین غریب جاری است متفاوت است. در چنین شرایطی است که من به خشکی افتاده، به خود می آیم. به خود کاوی میپردازم تا جایگاه خویش را دریابم اجتماعی جدید دریابم. بی آنکه از خود تهی شوم و بی آنکه در سایه سار فرهنگ ملی تازه ای، به آرامش برسم، باید نقبی به اعماق فرهنگ بزنم و در تاریکی نومیدانه ام دریابم که میتوانم حقا دور از حوزه ی جغرافیایی وطن، زنده بمانم.



افتخارتم را داشته باشم، بر ضعفهایم چشم نبندم و معیارهای ارزشی انسانی را نه در یکسوئی شان که در گونه گونی آنها به تماشا آیم.

از میان کشورهایی که بدانها سفر کرده ام، مسافرت به دوشنبه ی تاجیکستان و سمرقند ازبکستان، در من حال و هوای دیگری پدید آورده است. زمانی که در آنجا بودم، آن احساس بیگانگی که از سوند همراه من بود و در مسکو به چندین برابر آن رسیده بود، از میان رفت. درست است که احساس من در این سرزمینها، دقیقاً همان نبود که در زادگاه خود ایران داشتم. اما این نزدیک ترین احساس من نسبت به سرزمین مادریم بود. از خود میپرسیدم چه عناصر مشترکی ما را بعنوان ایرانی و تاجیک پیوند میدهد؟ زبان ما، آداب و رسوم و یا سابقه ی تاریخی ما؟ بدون تردید، این هر سه عامل، نقش تعیین کننده داشته اند و دارند. ما ریشه های یکدیگر را میشناختیم. اگر چه حوادث سیاسی و اجتماعی، میان ما جدایی افکنده بودند. ما همگی، خود را از تبار رودکی و فردوسی میدانستیم. (۱) گذشت زمان در اینجایی، تفاوتهای معیّنی از رفتار و گفتار را میان ما پدید آورده بود اما با این وجود تکیه بر آن شناخت مشترک ما از گذشته ی

فرهنگ ملی و احساس تعلق مشترک بدان، واداشته بود که من خود را در ایران قدیم احساس کنم و آنان نیز مرا با چنین احساسی، پذیره آیند.

آیا فرهنگ ملی همان احساس تعلق مشترک است؟ به اعتقاد من، این دو پدیده در بسیاری از ابعاد، بریکدیگر انطباق دارند. اینکه گفتم بسیاری ابعاد و نه همه ی آنها، بدان دلیل است که میان فرهنگ ملی و احساس تعلق مشترک، برخی تمایزها وجود دارد. من در تاجیکستان، با مردم آنها، احساس تعلق مشترک در سرنوشت تاریخی گذشته ام میگردم بی آنکه از فرهنگ ملی یکسانی صحبت درمیان آرم. اگر ترک و کرد و ترکمن، فارس و بلوچ و عرب، خود را ایرانی میدانند تنها نه از آن روست که آنان با ما در بسیاری ویژگیها مشترک هستند. در این نکته تردید نیست. بلکه علاوه برآن، ما همه، خود را در سرنوشت جغرافیایی، سیاسی، اجتماعی و تاریخی مشترکی سهیم میدانیم. این یک احساس انسانی است که ما با کسانی که در دایره ی نزدیکی به ما قرار دارند، احساس تعلق مشترکی داشته باشیم. اعضای یک خانواده نسبت به هم، افرادی که در همسایگی دیوار به دیوار هستند، کسانی که در یک محله و یا یک منطقه زندگی میکنند، آنها که در یک شهر، استان، کشور و یا قاره زندگی میکنند، احساس تعلق مشترک تری دارند تا نسبت به کسانی که از چنین سلسله مراتب خویشاوندی و یا جغرافیایی برخوردار نیستند.

آیا اینک با توجه به کمست های قومی و ملی در میان بسیاری کشورها، هنگام آن است که ناپاورانه اما هراسمند شاهد گسستهای بیشتری در سرزمینهای گوناگون باشیم که صرفنظر از گذشته ی تاریخی و سیاسی شان، ممکن است در پی استقلال سیاسی و جغرافیایی خویش باشند؟ در این زمینه من هنوز به چنین باوری نرسیده ام. اما تردید ندارم که انسجام و یا عدم انسجام فرهنگ عام ملی در بستر فرهنگ خاص قومی، برخورد حکومتهای برون مرزی میتواند در کاهش دادن و یا تشبیت کردن وضع و یا بالعکس در شدت بخشیدن به این روند، نقش تعیین کننده داشته باشد.

(۱) نه تنها رودکی و فردوسی که از زادگان خراسان بزرگ بوده اند بلکه بسیاری شعرای دیگر که نامشان در تاریخ ادبیات ما ضبط است. اگر چه آنان هرگز به مقام رودکی و فردوسی نرسیدند اما بدون تردید، هریک جایگاه خاص خود را در ادبیات ایران زمین دارند. از آن کسان، میتوان از دولت شاه سمرقندی صاحب تذکره ی دولت شاه و شاعران دیگر نام برد: بساطی سمرقندی، عصمت بخاری، خیالی بخاری، ریاضی سمرقندی عمیق بخاری، رشید سمرقندی، روحانی سمرقند، سوزنی سمرقند، شهاب مؤید نسفی سمرقندی.

۲۰ تیر ماه ۱۳۷۱

هم جنس گرایان را- در بهترین حالت- باید ندیده گرفت و اگر افراد سرشناسی بودند- مثل ویسکونتی، ژنه، ریتموس یا فوکو- باید از کنار «انحراف» آنها بی سر و صدا گذشت. مثل دمل چرکینی که باید پنهان بماند، یا دقیق تر بگوئیم: مثل عامل نجاست. و اگر هم جنس گرایان نجس نباشند، پس نجاست را در کجا باید چست؟!

مطلب از این قرار است!

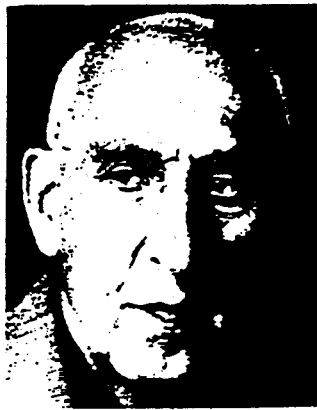
نجفی

«بانگ» تازه

شماره پنجم گاهنامه «بانگ» (بهار ۱۳۷۱) با مدتی تأخیر به دست ما رسیده است. این نشریه را «مرکز ایرانیان دورتموند» در آلمان منتشر میکند. شماره آخر «بانگ» مقالاتی درباره جنبش ناسیونالیستی و مفهوم غربزدگی درج نموده و با صفحاتی که به زنان و کودکان اختصاص داده، به یک مجله خانوادگی نزدیک شده است.

«بانگ» در این شماره از رادمرد تاریخ معاصر ایران دکتر محمد مصدق تجلیل کرده و روی جلد خود را با عکس او مزین نموده است. اقدامی بجا که متأسفانه در نشریات دیگر - از جمله همین «راه آزادی» - از آن کمتر نشان میبینیم. امروزه از مصدق بویژه در عرصه آزادیخواهی خلل ناپذیر او، اعتقاد راسخ او به حرمت دمکراسی و حکومت قانونی و نظام پارلمانی هنوز بسیار چیزها میتوان آموخت.

یادش گرامی باد!



اعتراض به اختناق در ایران

ماه گذشته سندیکای کارکنان رسانه های آلمان به اتفاق اتحادیه نویسندگان آلمان بمناسبت دیدار ولایتی از این کشور، نامه سرگشاده ای به آقای کینکل وزیر امور خارجه آلمان نوشتند و در آن به نقض آزادیهای سیاسی در ایران اعتراض کردند. در این نامه آمده است:

«ما اطلاع داریم که حقوق بشر در ایران به طور مداوم و خشن نقض میشود. دگراندیشان مورد تعقیب و شکنجه قرار میگیرند و به قتل میرسند.» در نامه با اشاره به فتوای قتل سلمان رشیدی گفته شده است:

«ما این اقدام را ضربه هولناکی به حقوق

برخورد ما اما با «معضل» فرخزاد از قماش دیگری بود. ما نه تنها در یک بن بست اخلاقی گیر افتاده بودیم بلکه حتی کسانی از ما برای گریز از عذاب وجدان احتمالی، به طعن و طعنز پناه بردند که: «مابونین ایران هم شهید دادند» یا «حتی مابونین هم از نست جمهوری اسلامی در امان نیستند.»

اینجاست که ما دمکراتهای دو آتشه با فاشیستها همصدا میشویم.

مطلب از این قرار است که مبارزه با همجنسگرایی از عملکرد های دائمی و حتی از علائم مشخصه نظامهای خودکامه است: فالانژهای اسپانیا، نازیهای آلمان و فاشیست های ایتالیا، همجنس گرایان را هم در کنار افراد مترقی و مخالفین دیگری کشتارگاهها میفرستادند. در «اتحاد جماهیر شوروی» سابق همجنس گرایان را هم مثل «ناراضیان» به تبعیدگاههای مخوف روانه میکردند. (و این یکی از علل رویگردانی آندره ژید از آن نظام ضد بشری بود، که تفصیل آنرا در کتاب «بازگشت از شوروی» باز گفته است.) در خونتهای امریکای لاتین هم همجنس گرایان را به جرم «فساد اخلاقی» شکنجه میدادند.

جمهوری اسلامی هم قرار نیست از رژیمهای فاشیستی دیگر عقب بماند. در مین ما هم «اخلاق» حکومت میکند. تکه پاره کردن بدن مخالفان، سوزاندن آلت آنها، وزنه آویختن به بیضه آنها، ادرار کردن در حلق آنها، چپاندن بطری و باتوم به مقعد آنها، بریدن پستان زنان، تجاوز وحشیانه به آنها و صد ها جنایت دیگر هیچ کدام «انحراف اخلاقی» نیست، اما رفتار آزادانه نو انسان، که از آن کمترین آزادی به دیگران نمیرسد، فریاد «وا اخلاق» را به آسمان میروساند.

و ما میراث خوار لاقط بخشی از این «اخلاق» هستیم. ذهنیت مذهب آلود و تابو زده ما نیز هم جنس گرایی را چیزی همدریف فساد یا دستکم انحراف و بیماری میشناسند. عقربه عالم وجود بر ذات مبارک ما می چرخد و هر چیز متفاوت با آن انحراف است! البته که ما دموکرات هستیم. ما اقلیتهای ملی و مذهبی را به رسمیت می شناسیم و برای حقوق آنها مبارزه میکنیم. اما دفاع از حقوق اولیه هم جنس گرایان - اصلاً اگر چنین چیزی وجود داشته باشد- چیزی نیست که به زحمت و بدنامی اش بپردازد.

چند کلمه با خودی ها

قتل ناچوانمردانه فریدون فرخزاد خیلی از ما روشنفکران را در بن بست اخلاقی ناچوری قرار داد. ایران همدردی با کسی که مهر همجنس گرایی بر پیشانی اش خورده بود، برای بسیاری از ما چیز ناگواری بود. این برخورد دو رویداد مشابه را به ذهن تداعی میکند:

وقتی لورکا شاعر بزرگ اسپانیا در سال ۱۹۳۶ به دست هواداران فرانکو تیر باران شد، کسانی که قصد تبرئه فاشیست ها را داشتند، این عمل ضد انسانی را به همجنس گرایی شاعر ربط دادند و حتی دالی که زمانی نزدیک ترین دوست لورکا بود و حالا از فرانکو حمایت میکرد به این تبلیغات پیشروانه دامن میزد.

ماجرای دوم به پازولینی بر میگردد. وقتی سینماگر بزرگ ایتالیایی در سال ۱۹۷۵ در حومه رم به قتل رسید، مطبوعات دست راستی این فاجعه را به همجنس گرایی پازولینی مربوط دانستند. این موضوع را البته کسی باور نکرد. آخرین فیلم پازولینی به نام «سالو...» تازه به روی اکران آمده بود و در محافل نئو فاشیستی خشم دیوانه واری علیه او برانگیخته بود.

شاید فرخزاد با لورکا و پازولینی قابل مقایسه نباشد اما حتماً میتوان ما را با روشنفکران اسپانیایی و ایتالیایی مقایسه کرد چون در هر مورد از آنها پرمدها ترییم. ما میدانیم که آنها به یاره های «اخلاقی» آدمکشان کمترین توجهی نکردند، چون آن «اخلاق» را غیر انسانی و ریاکارانه میدانستند. آنها اعتقاد داشتند که حرمت زندگی انسانها از علایق و دیدگاههای فردی و گروهی والا تر است. دموکرات بودن -از جمله- در این است که انسان به شیوه زندگی دیگران احترام بگذارد. و شرط حاکمیت دمکراتیک - از جمله- در آن است که هریم زندگی خصوصی افراد از تعرض مصون باشد و امنیت آن با پشتوانه های حقوقی کافی تأمین گردد.

سقوط امام!

کتاب آخر خانم نوال السعداوی ارتباط مستقیمی به ایران ندارد و او قرار نیست به سرنوشت سلمان رشدی بهار شود. مطلب از این قرار است که نویسنده معروف مصر و پایه گذار جنبش فمینیستی در جهان عرب - که چند اثر او به فارسی هم ترجمه و منتشر شده است - بعد از اینکه مقامات مصری در سالهای اخیر هم نشریه او را توقیف و هم «انجمن همبستگی زنان عرب» را که او مؤسس و دبیر آن بود، ممنوع اعلام کردند، به رمان نویسی روی آورده است.

رمان «سقوط امام» روایتگر سرگذشت دردناک زنی است که بخاطر بار گرفتن از عشقی نامشروع به دستور «امام» سنگسار میشود. در جریان داستان می فهمیم که زن خود دختر نامشروع امام است. امام که نفوذ معنوی و سیطره خشونت بار خود را در خطر میبیند به نابودی زن کمر می بندد، اما زن سرانجام زنده میماند و با یک گلوله به زندگی «حضرت امام» خاتمه میدهد.

کتاب خانم سعداوی اخیراً به زبانهای اروپائی ترجمه شده و منتقدین ادبی بیان شاعرانه و استعاری آن را ستوده اند. به همین مناسبت نشریه برلینی «فرایتاگ» مصاحبه ای با وی درج نموده که حاوی نکات جالبی است. سعداوی از جمله میگوید: «منظور من از امام همه حکامی هستند که به نام خدا در این دنیا حکومت میکنند، از سادات گرفته تا نهموی و خمینی. من تلاش کرده ام که در قالب یک داستان، گذشته و حال و آینده را به هم پیوند بزنم... به عقیده من در برابر بنیادگرایان باید ایستاد، نه مثل سادات که به آنها پاچ میداد، چون میخواست از رشد چپي ها و ناصری ها جلوگیری کند، اما بالاخره همانها کارش را ساختند...» خانم سعداوی به این نکته اشاره نکرده که سادات «تاکتیک» مذکور را از دوست ایرانی اش یاد گرفته بود.

دریغا هدایت!

صادق هدایت در ۹ آوریل ۱۹۵۱ در پاریس به زندگی خود خاتمه داد. بنابراین ما چند ماه پیش از کنار چهلمین سالگرد نویسنده بزرگمان خاموش گذشت ایم. ما بنوبه خود از این غفلت متأسف و شرمساریم. در ادبیات معاصر ایران صادق هدایت را میتوان نستکم در چند رشته از پیشگامان دانست: گردآوری فرهنگ توده (فولکلور)، ترجمه آثار فرنگی، ترجمه متون پهلوی، پژوهشهای نوین ادبی و لئزنویسی انتقادی. اما از همه مهم تر هدایت پایه گذار داستان نویسی نوین ایران و تا امروز بارزترین نماینده آن است.

مهمترین اثر هدایت، رمان بوف کور، هر روز در گوشه ای از دنیایه زبان تازه ای با خوانندگانش سخن میگوید. در همه جا دوستداران ادبیات - پس از شصت سال - هنوز از بیان بدیع و زبان مدرن این اثر شگفت زده میشوند. سال گذشته در امریکا پرفسور مایکل پوره کار تحقیقی تازه ای درباره این اثر منتشر کرده است: «بوف کور بعنوان یک داستان غربی»: کاری که در زبان فارسی هنوز بی سابقه است. اخیراً کتاب دیگری به عنوان «هدایت، زندگی و افسانه یک نویسنده ایرانی» پژوهش گسترده و عمیق دکتر همایون کاتوزیان به زبان انگلیسی انتشار یافته و گویا ترجمه فارسی آنهم در ایران زیر چاپ است. سال پیش سومین برگردان «بوف کور» به زبان آلمانی به ترجمه بهمن نیرومند به بازار آمد. چند ماه پیش بطور همزمان سه ترجمه از این اثر به زبان اسپانیولی انتشار یافت.

در ایران نه تنها هیچگاه تحلیل شایسته ای از این نویسنده بزرگ به عمل نیامد، بلکه آثار او همواره با توقیف و سانسور درگیر بوده اند. یکی از آثار او به عنوان «توپ مرواری» تا آستانه انقلاب توقیف بود، چرا که در آن به رها شاه (که هدایت به تمسخر او را «پدر شاخدار» مینامید) مستقیماً توهین شده بود. و پس از انقلاب اسلامی علاوه بر اثر فوق الذکر، بسته دیگری از آثار هدایت به تیغ سانسور دچار شدند: حاجی آقا، علویه خانم، افسانه آفرینش و ... و جای هیچ شگفتی نیست. هدایت در آثار خود پیش از هر چیز با جهل و استبداد می ستیزد، و تا زمانی که در میهن او این دو آفت حکومت کنند کار پرهمین متوال خواهد بود. او دوستدار مردم ایران بود و تا زمانی که این مردم در بند باشند، او نیز مهجور و نا ماجور خواهد ماند.

یادآوری:

از دوستانی که مایلند انتقادات، نظریات و یا فعالیتهای فرهنگی آنها در این صفحه منعکس شود خواهش میشود نامه های خود را به آدرس زیر ارسال دارند:

Postfach 750242
5000 Köln 71
Germany



رهائی در تبعید؟!

فیلم برهه ساخته فرخ مجیدی که در ماههای اخیر در کشورهای مختلف اروپا به نمایش درآمده مورد استقبال گرم هم میهنان ما قرار گرفته است. فرصت تماشای این فیلم را ما به تازگی توسط یکی از کانالهای تلویزیون هلند بستم آوردیم.

این فیلم داستانی یک ساعته که با بودجه محدود در دانمارک تهیه شده، روایتگر زندگی یک زن هنرمند ایرانی است که بخاطر فشار و اختناق حاکم بر ایران، از میهن خود گریخته و به اروپا پناه آورده است. بخاطر این گریز اجباری زن از تمام حیثیت و اعتبار حرفه ای، علایق شخصی و پیوندهای عاطفی خود کنده شده و حالا با روحیه ای متزلزل و درهم شکسته با انبوه مشکلات آشکار و پنهان تبعید روبرو است. حسن فیلم آن است که بدون اینکه دچار آشفتگی و پراکنده گشتی گردد، بسیاری از مشکلات روحی و مادی یک پناهنده را بیان میکند: بلا تکلیفی، بی خبری، نگرانی از سرنوشت بستگان، تنهایی در محیطی ناشناخته و دشمن خو، فشارهای مادی، بی گمان بازی هنرمندان شهره آفداتلو در تصویر این فشارهای چندگانه و فرساینده نقش مهمی داشته است.

فیلم رشته ای از صحنه های متقاطع است که با (مونتاژ متداخل) بهم پیوند خورده اند تا لایه های فعالیت عینی و ذهنی زن را در یک بستر زمانی نامگون و در سه سطح زندگی روزمره، خاطره و رؤیا ترسیم کنند: گذشته زن (خاطراتی مخوف و لوزاننده از اختناق)، حال زن (که با یأس و اضطراب درهم تنیده) و رویاهای زن که یکسره به تسخیر کابوسهای رعب آور درآمده است (نشان از آینده ای شوم و بدرجام).

تصویری که فیلم از موقعیت پناهندگان ارائه داده سخت تیره و هشداردهنده است. بیان فیلم گاه به شدت شخصی است و ادر ترسیم وضعیت عام پناهندگان اغلب ناتوان می ماند و همین به ناگزیر، در بعضی صحنه ها برقراری رابطه با آن را دشوار میکند. فیلم «رها» اثر قابل تحسینی است که برخلاف فیلمهای مشابه ایرانی با رسانه سینما بطور مسئولانه و جدی برخورد کرده است.

بشر میدانیم. برقراری روابط دیپلماتیک با ایران فقط در صورتی میتواند قابل قبول باشد که دولت ایران به عهدنامه های بین المللی احترام بگذارد و در کشور خود هم آنها را رعایت کند. اعضای سفارت جمهوری اسلامی ایران در آلمان، از جمله وابسته فرهنگی این کشور، باصراحت حکم اعدام سلمان رشدی را تأیید میکنند. به نظر ما این موضعگیری نباید در خاک آلمان بی پاسخ بماند، زیرا مخالف حقوق ملی و بین المللی ماست.

در پایان این نامه از آقای کینکل خواسته شده که به سرنوشت انسانهایی فکر کند که در جمهوری اسلامی چانشان در خطر است.



دمکراسی، تمامیت ارضی و مسئله اقلیت ها در ایران

سعید

(۳)

تذکر ضروری:

ارادی و خواسته بوده است و ناچه اندازه نتیجه سرنوشت و یا حتی زور؟ در چند کشور موجودیت این اقوام و ملیت ها مورد شناسایی قرار میگیرد و به حقوق آنها احترام گذاشته میشود؟ تجربه تاریخی نشان میدهد که در میان همبدهای انسانی که بتوسی درکنار یکدیگر همزیستی (داوطلبانه یا غیر داوطلبانه) دارند، بطور عمده قوی ترها بر اقلیت ها و گروه های کوچکتر حکومت کرده اند و از همین موضع هم موجودیت دیگران را مورد انکار قرار داده اند. منطق نفی وجود اقلیت های قومی، ملی و غیره توسط اکثریت از شرایط مسلط ناشی میشود. بازتاب این نگرش و عملکرد را در سطح سازمانهای بین المللی میتوان مشاهده کرد. تاکنون در چند نوبت تلاشهای برخی کشورهای اروپائی و شوروی سابق برای تصویب قطعنامه ای در حمایت از اقلیت های قومی - زبانی و فرهنگی بخاطر مخالفت شمار بزرگی از کشورهای عضو با شکست مواجه شده است.

البته دولت ها و بسیاری از نیروهای سیاسی بویژه ناسیونالیستهای نو آتشه برای توجیه چنین سیاست و برخوردی به دستاویز سیاسی مهمی متوسل میشوند که نزد افکار عمومی هم به آسانی قابل دفاع است. آنها با پیش کشیدن مسائلی مانند «تمامیت ارضی»، «وحدت ملی»، «یگانگی ملی» وانمود میکنند که هر نوع تجزیه «ملت واحد» به اقوام و گروههای مختلف میتواند به آژم پاشیدن کشور بینجامد. از این زاویه نفی موجودیت و هویت گروه های اقلیت بمثابه عناصر خطرناک برای «وحدت» کشور به سیاست متداول تبدیل میشود. جالب اینجاست که این سیاست گاه از سوی کسانی در پیش گرفته میشود که تا دیروز علیه نیروی سلطه گر دیگری (استعمارگران) برای دفاع از هویت ملی خود مبارزه میکردند.

در برخوردی واقع گرایانه به فضای سیاسی کنونی جهان، البته نمیتوان این نگرانی را بکلی نادیده انگاشت. یعنی نمیتوان پذیرفت که هر اقلیتی با هر درجه از انسجام و یا هر کمیتهی بتواند برای مثال با خواست جدائی از کشور «مادر» به تغییر مرزهای جغرافیائی دست یازد و یا نهاد ها و سازمانهای موجود را زیر علامت سزال ببرد و اکثریت کشوری را مستخروش بحران کند. اما دربرابر بطور منطقی هم نمیتوان بر خواستهای اقلیت های شناخته شده قومی و ملی و دارای هویت وجدان و اراده جمعی به بهانه حفظ استقلال، وحدت یا تمامیت ارضی چشم پوشید و حتی به سرکوب آنها دست زد. دمکراسی و نظام های سیاسی باید بتوانند با گسترش افق های خود به چنان چهارچوبی دست یابند که برای چنین مسائلی پیچیده پاسخ های مناسب، انسانی و دمکراتیک بیابند. مسئله کلیدی و اساسی احترام به انتخاب و نظر مردم است و نظام های دمکراتیک باید چنین ضمانت هایی را بطور واقعی بوجود آورند.

مقاله مسئله ملی، دمکراسی و تمامیت ارضی بخاطر طولانی بودن در ۵ بخش تنظیم شده است که در این شماره بخش سوم آنرا ملاحظه میکنید. تقسیم مقاله به ۵ بخش جداگانه و مشکلاتی که از این رهگذر گریبانگیر خوانندگان میشود نگارنده را ناگزیر به تکرار برخی مسائل طرح شده بصورت بسیار خلاصه در مقالات بعدی کرده است. هدف مقاله حاضر اشاره به برخی مسائل مربوط به اقلیت های قومی و ملی در ایران و سایر کشورهاست. در دو بخش باقیمانده مسئله ناسیونالیسم و نقش آن در جنبشهای سیاسی معاصر و نیز راه حل دمکراتیک مسئله ملی در ایران پرداخته خواهد شد. فهرست کامل منابع در پایان مقاله خواهد آمد.

در بخش نخست مقاله (راه آزادی ۲۱) به گوشه هایی از واقعیت های مربوط به مناطق غیر فارس اشاره شد. در این بخش ضمن برشمردن برخی نابرابری ها و عقب ماندگیهای موجود به واقعیهایی اشاره شد که حکایت از نوعی ستیز و مقاومت فرهنگی در این مناطق میکنند. در بخش دوم مقاله (راه آزادی ۲۲) به مسئله اقلیت ها بمثابه مسئله ای جهانی که در سطح بخش بزرگی از کشورها مطرح است پرداخته شد. در این مقاله از جمله به مسئله بی اعتنائی به حقوق اقلیتهای ملی، قومی یا فرهنگی به بهانه های مختلف در بسیاری از کشورها و حتی در دمکراسی های غربی اشاره شد. در دنباله همین بحث در بخش سوم مقاله مسئله اقلیت ها و برخورد با آنها با حوصله بیشتر و از جنبه های گوناگون مورد بررسی قرار میگیرد.

«ملت»: کدام واقعیت؟

میشل فوشه جغرافی دان فرانسوی در يك بررسی جالب بر روی جغرافیای سیاسی جهان نشان میدهد که در افریقا ۸۷ درصد مرزهایی که در سال ۱۹۸۵ وجود داشتند توسط استعمارگران تعیین شده اند و در آسیا این رقم به ۴۵ درصد بالغ میشود. نیروهای استعماری روسی، انگلیسی، فرانسوی و هلندی نقش اصلی را در تعیین مرزها ایفا کردند. (M. Foucher, ۱۹۸۸). اگر به روند شکل گیری دولت های مدرن در طول دو سده اخیر در ۵ قاره جهان نظری بیفکنیم، پیش از همه این نکته را درمی یابیم که «ملت ها» و دولت های کنونی داده های مطلق نیستند. فقط در قرن حاضر چندین دوره تاریخی مهم و حوادث و طوفان های سیاسی تغییرات چشمگیری را در این زمینه بوجود آورده اند. ازهم پاشیدن ۳ امپراطوری روس، عثمانی و اتریش و مجارستان در اوایل قرن حاضر، جنبشهای ضد استعماری سالیهای پس از جنگ دوم جهانی و نیز رویدادهای سیاسی چند سال اخیر در اروپای شرقی و شوروی سابق جغرافیای سیاسی جهان را دچار دگرگونی های فراوانی ساخته اند. این وقایع نشان میدهند که تا چه اندازه داده های تاریخی، جامعه شناسانه و حتی حقوقی و سیاسی نسبی هستند.

جایگاه اقلیت های قومی و ملی

همبدها و اجتماعات انسانی بویژه در آنچه که به سازماندهی جامعه خود باز میگردند تحول تاریخی پیچیده ای را از اولین گروه ها، قبیله و طایفه تا عالی ترین شکل این سازمانیابی یعنی ملت پشت سر گذارده اند. اینکه امروز نمیتوان تعریف عامی از ملت بدست داد فقط به اختلاف دیدگاه ها و برخوردها مربوط نمیشود و بازتاب بخشی از این واقعیت پیچیده نیز هست. یکی از جنبه های مهم این پیچیدگی مرزهای جغرافیایی است که امروز جوامع انسانی را از یکدیگر جدا میکنند. اریک هاسباون تاریخدان طی يك بررسی نشان میدهد که از میان بیش از ۱۷۰ کشور جهان فقط حدود ۱۲ دولت را میتوان یافت که از نظر قومی - زبانی مجموعه همگونی را تشکیل میدهند، اما در عین حال هیچ کشوری را نمیتوان یافت که از این نظر بطور کامل «ملتی» را دربرمیگیرد که عنوان آنرا یدک میکشد. (به نقل از لوموند دیپلماتیک ۴۶۱، صفحه اول)

این واقعیت نشان میدهد که در اکثریت بزرگی از کشورهای جهان اقوام، ملیت ها و همبدهای انسانی مختلف در قالب يك کشور بصورت يك «ملت» بصرمیگردند و توسط يك دولت اداره میشوند. این کشورها چگونه بوجود آمده اند؟ چند کشور از این میان «تاریخا» وجود داشته اند؟ این همبدهای انسانی چگونه کنار هم قرار گرفته اند؟ رابطه آنها در طول سده ها و دهه های گذشته چه وضعیتی داشته است؟ همزیستی اقوام گوناگون تاچه اندازه

گلستان و ترکمن چای از ما جدا شدند، با ما مانده بودند ایران بی شک سرنوشت دیگری داشت و «ملت» ایران شامل این مناطق هم میشد و چیزی بنام ملت افغانستان بصورت امروزی آن وجود نداشت. اگر مطابق قرارداد ۱۹۲۰ سرو فرانسه به کردها سرزمین جداگانه ای داده شده بود، امروز در همسایگ ایران کشور کردستان هم وجود داشت. اگر عراق در پی وضعیت خاص بین المللی در سالهای ۲۰ بوجود نیامده بود، امروز چیزی بنام عراق وجود خارجی نداشت.

حتی مردم کشورهایایی که امروز حداقل بصورت حقوقی عنوان یک «ملی» را یدک میکشند، تاچه اندازه بطور واقعی یک «ملت» را تشکیل میدهند و در آنها میتوان از دولت ملی سخن به میان آورد. شوروی سابق از ۱۵۲ ملیت تشکیل شده بود. بلژیک، سوئیس، هند، انگلستان و دهها کشور دیگر ملیت های گوناگون را دربرمیگیرند. گاه این ملیت ها بطور تاریخی باهم بوده اند و گاه ملیت ها و اقوامی که بطور تاریخی باهم همزیستی داشتند، اینک در دو یا چند کشور جداگانه بسر میبرند.

در آثار بسیاری از نویسندگان به گذشته مشترک و جنبه های تاریخی همبدهای انسانی بهای فراوان داده میشود. بی تردید این عامل مهمی در شکل گیری مرزهای جغرافیایی امروز و تشکیل کشورها بوده است، اما اینرا هم نمیتوان مطلق کرد. گذشته ملت ها با مفهوم و درک امروزی ما از ملیت و هویت ملی تفاوت های فاحشی دارد. وانگهی گذشته در موارد فراوانی چندان هم درخشان و زیبا نبوده است. در ایران ما شاهد چند جنگ و قدر کشتار میان حکام محلی و طایفه های رقیب برای تسلط بر منطقه وسیعتری بوده ایم؟ بسیاری از طایفه هایی که بر بخشهایی از ایران امروز حکومت میکردند، آیا جز به حکومت و سرزمین محدود خود می اندیشیدند؟ تازه آنان که قصد گسترده سایه حکومت خود را بر همه این آب و خاک داشتند مگر برای انداختن طوق اطاعت بر گردن این امیر و آن والی وسیله ای جز شمشیر و نیزه می شناختند؟ مگر آقامحمد خان ها برای ضمیمه کردن بخشی از خاک همین کشور از کشته پشته نمی ساختند و از چشم و سر کشتگان کوه برپا نمیکردند؟ گذشته تاریخی را نمیتوان با معیارهای امروز مورد قضاوت قرار داد. ما در گذشته هم مورد تجاوز قرار گرفته ایم و هم سرزمین دیگران را مورد تاخت و تاز قرار داده ایم. نه آنگاه که مورد تجاوز قرار میگرفتیم مسئله دفاع از مرز و بوم بصورت امروزی نزد مردم مطرح بود و نه زمانی که به ویران کردن کشور های دیگر دست میزدیم، چیزی نصیب مردم میشد. همه چیز در وجود شاه، حاکم، قبله عالم، پادشاه اسلام و... خلاصه میشد و جاه طلبی، کاردانی و بی تدبیری او بود که نمیتوانست هم سلطان حسین ها را بوجود آورد و هم نادر شاه ها و کریم خان ها. در تاریخ گذشته کشورهایایی باستانی روابط میام مردم مناطق و اقوام فقط با یک منطق تنظیم میشد: زور و شمشیر. آنچه که از این گذشته برای شکل گیری مفهوم مدرن ملت اساسی بود بجز زبان، فرهنگ و سنت ها، اسطوره هایی است که ملل جدید بر اساس آنها ریشه خود را می چویند.

عامل تاریخی و نقش آن در پیوند و همزیستی ملیت ها و اقوام و اقلیت های ساکن یک کشور را از جمله باید باتوجه به این واقعیت ها مورد توجه قرارداد و ضمن اینکه این پیوند تاریخی و گذشته مشترک را نمیتوان بصورت مشروعیت مطلق وجود یک ملت و یا همزیستی ملیت ها و اقوام گوناگون در چهارچوب مرزهای مشترک جلوه داد. اینکه امروز اقلیت ملی را مجبور کرد تحت هر شرایطی با ما در کشور واحدی زندگی کند، همان قدر غیرمنطقی است که ما به سراغ کسانی که طی دهها و سده های پیشین به دلایل تاریخی از سرزمین «مادر» جدا شده اند و اکنون از هویت مستقلی برخوردارند برویم و از آنها بخواهیم به حکم گذشته مشترک و پیوندهای تاریخی به سرزمین ما ملحق شوند.

نقش هویت و اراده مشترک

در دنیای امروز حوادثی بوقوع پیوسته است که نمیتوان از کنار آنها بی تفاوت گذشت. تشکیل دولت اسرائیل و بازگشت یهودیان پراکنده در چهار گوشه جهان به سرزمین نیاکان خود (چیزی که فقط در اسطوره ها و روایات وجود دارد) یک نمونه جالب و قابل توجه است. کسانی که امروز «ملت یهود» را شامل میشوند حتی گاه به یک

زبان هم صحبت نمیکند و مذهب، آداب و رسوم مربوط به آن و نیز خواست و اراده مشترک تنها رشته هایی هستند که آنها را بهم پیوند میدهند. یهودیان طی سده های گذشته در کشورهای دیگر با فرهنگ های یکلی متفاوت زیسته بودند. ولی شرایط بین المللی ایجاد یک کشور یهودی را امکان پذیر ساخت. به واقعیت درآمدن تشکیل کشوری مانند اسرائیل این سؤال منطقی را پیش می آورد که اقوام و اقلیت های ملی که توانسته باشند تا حدی هویت خود را حفظ کنند، در صورت تمایل شایسته برخوردار از یک کشور مستقل نیستند؟ آیا مبارزه مردم کبک اریتره، تبت، سیک، کرس، کاتولون و دیگر اقلیت های ملی و قومی کمتر از یهودیان مشروع و برحق است؟ کدام منطق میتواند قوم و ملیتی که با برخوردار از خصوصیات مشترک و آگاهی و وجدان جمعی خواهان حفظ هویت ملی و قومی خود از طریق زندگی در شرایط برابر با دیگران و یا حق تشکیل یک کشور مستقل باشند را جدائی طلب، آشوب گر و برهم زننده وحدت ملی بشمار آورد؟

ژان پل سارتر در مورد مسئله یهودیان تاکید میکرد که این مسئله بدین خاطر وجود دارد که خود آنها میخواهند (به نقل از POUVOIR، شماره ۵۷، صفحه ۶۲) به زبانی روشن تر اراده و خواست اقلیت ها برای تأمین خواست های خویشان عامل تعیین کننده در شناسایی و تحقق حقوق آنها بشمار میروند. اینکه چنین شناسایی بصورت همزیستی در کنار دیگران یا تأسیس یک کشور مستقل و یا حتی پیوسته به کشور مادر تأمین شود، مسائلی هستند که به اوضاع و شرایط مربوط میگردد. بسیاری از این اقلیت ها چیزی از «ملت» هایی که صاحب کشور مستقل خویشند کم ندارند. پ. اچ. سیمون در «دیالکتیک دولت ملی» گذار از مرحله ملیت به دولت ملی را گذار نوعی تمایلات مفشوش و مبهم به اراده روشن، اشکال خودبخودی ناشی از تجربه زندگی به پی ریزی نهاد های نقشه شده، گذار عرف و روابط غیر رسمی به قانون و در یک کلام گذار از نظم ناشی از حالت طبیعی زندگی به نظمی که با تدبیر بناشود، میدانند. (به نقل از Georges Bordeau، ۱۹۶۷، صفحه ۱۲۲) برای سیمون همانند بسیاری دیگر از کارشناسان مسائل سیاسی، پدیدایی دولت ملی فقط مرحله حقوقی و سیاسی مقدماتی و الزامی است که مقدم بر آن بطور عینی وجود دارند.

شاید تکرار این موضوع بیهوده باشد که هدف از این بحث ها اعتقاد به تشکیل دولت ها برپایه اقوام یا دادن یک کشور مستقل به هر قوم و اقلیت ملی نیست زیرا بسیاری از اقلیت های قومی و ملی شرایط لازم و از آن مهم تر تمایل بدین کار ندارند. از سوی دیگر زمانی که جوامع انسانی بسوی همگرایی های بزرگتر پیش میروند، معلوم نیست طرفداری از تکه تکه شدن کشورهای موجود در خدمت منافع همین اقلیت ها باشد.

تعلق و همبستگی انسانها به همبندی که بدان وابسته اند سرچشمه نیروی بزرگی در جوامع انسانی است و ریشه انسان ها در همبدهایی است که بدان تعلق دارند. همگی خوب بیاد داریم که از زمان شروع حوادث قره باغ ارمنی های ایرانی همگی طرفدار ارمنی های قره باغ و ارمنستان بوده اند و آذری های ایرانی از آذری های آن ولایت جانبداری کرده اند. نظیر این واقعیت ساده را صدها و صدها بار میتوان در رویدادها و حوادث هر روز مشاهده کرد. یک یهودی فرانسوی معلوم نیست بالاخره بیشتر فرانسوی است یا یهودی و طرفدار اسرائیل. این تعلق و وابستگی واقعیتی است که از کنار آن نمیتوان بی تفاوت گذشت.

دموکراسی در آخرین دهه قرن حاضر با عرصه جدیدی از الزامات و نیازهای جامعه بشری روبروست. نظام های سیاسی باید بتوانند پاسخ های لازم و شایسته ای برای مسئله اقلیت ها و تأمین و احترام به حقوق و خواست های آنها بیابند. کشورهایایی که توانسته اند با راه های دموکراتیک و انسانی به حل این مسئله همت گمارند، اینک شاهد ثمره سیاست خود بصورت همزیستی صلح آمیز و داوطلبانه اقلیت ها در چهارچوب جغرافیایی موجود هستند. هرچا که سیاست همانند سازی، نفی هویت اقلیت ها، سرکوب و انکار آنها پیش رفته است، زخم های بی اعتمادی، بحران، تشنج و حتی جنگ پیکر جامعه را فرا گرفته است. از ایرلند تا کردستان، از اریتره تا هند، از کروات تا تبت چه نیروی عظیم مادی و معنوی و چه جان های شریف انسان های بی گناهی بخاطر بی اعتنایی به حقوق اقلیت ها نابود شده است.

ادامه دارد



مشارکت در بحث مسئله ملی

بابک امیر خسروی

(بخش چهارم)

آیا ملت ایران وجود دارد؟

پاسخ روشن به سؤال بالا در تلاش اصلی ما برای تدوین طرح روشنی در مبحث ملی برای ایران، اهمیت اساسی دارد. اگر ملت ایران موجودیت دارد و از حقانیت و هویت حقوقی - سیاسی و جامعه شناختی برخوردار است، در این صورت انطباق اصل «حق ملل در تعیین سرنوشت خویش» در ایران، صرفاً در چهارچوب این ملت در کل و وحدت آن موضوعیت و معنا دارد نه غیر از آن. برعکس اگر بتوان استدلال کرد که کشور ایران، نه از ملت ایران بلکه از مجموعه ای از ملت ها تشکیل میشود و به اصطلاح متداول، «کثیرالمله» است، در این صورت بنا به اصل فوق الذکر و یا «اصل ملیت ها» به معنی هر ملت یک دولت، هر کدام از این ملت ها به تعداد مدعیان آن حق جدائی و تشکیل دولت ملی خود را دارند و مجاز به اعلام استقلال سیاسی و تأمین حاکمیت ملی خویش اند. پیامدهای سیاسی سرنوشت سازی که از نتیجه این بحث بدست می آید برای آینده کشور قابل انکار نیست. اهمیت چنین بررسی ای و پاسخ روشن به آن نیز از همینجاست. منتهی ابتدا باید دید ملت چیست؟

در گذشته کار ما آسان بود، زیرا یک مرجع بیشتر نداشتیم. تعریف استالین را میگردانیم و چشم بسته و جزم گرایانه به کار می بستیم. اما اینک کار خود را باید با انتقاد از آن آغاز کنیم و ذهن خود را از قیدها و تنگنا های آن آزاد سازیم. زیرا خمیرمایه بسیاری از کج اندیشی ها و خطاهای بینشی ما در این مبحث از همان جاست. کار اساسی دیگر ما در جریان این بررسی انتقادی، کند و کاو در مبحث ملت از زوایای مختلف آن خواهد بود. تا از ورای آن بتوانیم به مفهوم ملت نزدیک شویم و به سوال بالا پاسخ شایسته ای بدهیم. این کار از این جهت ضرورت دارد که مرزبندی با تعریف استالین، مغز ما را از رسوبات مضر آن پالایش میدهد، اما همه موضوع را حل نمیکند. زیرا درباره ملت، تعریف واحد دیگری که مورد قبول قاطبه جامعه شناسان و صاحب نظران باشد موجود نیست. حتی مکاتب متعددی وجود دارند: مکتب فرانسه، مکتب آلمان، مکتب اطریش، مکتب بلشویک های روسیه. صاحب نظران متعدد بورژوا-لیبرال و جنبش های ملی و غیره نیز هرکدام از زاویه ای موضوع را مطرح کرده و تعریف خاص خود را داده اند. بررسی هرکدام و توضیح انگیزه ها و عللی که به تعاریف مختلف منجر شده اند، احتیاج به نوشته مستقلی دارد و فعلاً از حوصله کار ما خارج است.

پس بررسی خود را از تعریف استالین آغاز میکنیم:

تعریف استالین از ملت

استالین، به توصیه لنین رساله ی معروف «مارکسیسم و مساله ملی» را در اواخر سال ۱۹۱۲ و اوایل ۱۹۱۳ در وین به رشته ی تحریر درآورد. این نوشته برای اولین بار در سال ۱۹۱۳ در شماره های ۲ تا ۵ مجله بلشویکی پروسو چنیه، تحت عنوان «مساله ملی و سوسیال

دموکراسی» منتشر شد. و در چاپ های بعدی (۱۹۱۴، ۱۹۱۹ و ...) با همان عنوان اولی تجدید چاپ شد. درباره همین نوشته استالین است که لنین در نامه ای به ماکسیسم گورکی (نیمه دوم فوریه ۱۹۱۳) بشارت میدهد! «در اینجا ما یک گرجی قابل تحسینی داریم که اینک پس از جمع آوری همه اسناد اطریشی و غیره، نست به تدوین یک مقاله عالی برای مجله پروسو چنیه زده است.» ۸۱ (مجدداً یادآوری میشود که مانند مقاله های قبلی، چه در این نقل قول و چه موارد دیگر، تاکیدهها از اصل است.)

لنین در مقاله «برنامه ملی حزب کارگری سوسیال دموکرات روسیه» که در شماره ۲۲ مجله سوسیال دموکراسی در سپتامبر ۱۹۱۳ منتشر شد، بار دیگر به مقاله استالین اشاره میکند و اهمیت آن را در پایه ریزی برنامه ملی سوسیال دموکراتها تأکید میکند. مینویسد: «در این اواخر، در ادبیات تئوریک مارکسیستی، این وضع و پایه های برنامه ملی سوسیال دموکرات ها اعلام شده است. (در اینجا لازم است در رأس همه، مقاله استالین را ذکر کرد.)» ۸۲ از این لحن تمجید آمیز و نیز چنانکه از مجموعه نوشته ها و احکام لنین برمی آید، لنین نه تنها شخصاً تعریفی از ملت نداده است، بلکه عملاً تعریف استالین را پذیرفته است.

استالین ملت را چنین تعریف میکند: «ملت اشتراکی تاریخی شکل یافته و پایدار از زبان، سرزمین، زندگی اقتصادی و ساختار روانی است که در اشتراک فرهنگی تجلی می یابد.» ۸۳ برای دریافت ساده تر و بهتر تعریف بالا، تعریف جامع تر دیگری از استالین را که ۱۶ سال بعد از آن ارائه داده است، ذیلاً می آوریم: «ملت عبارت از همبودی (جماعت) انسانی پایدار و تاریخی شکل یافته ایست که بر اساس اشتراک در چهار مشخصه اساسی پدید آمده است: اشتراک زبان، سرزمین، زندگی اقتصادی و ساختار روانی که در مشخصات مشترک فرهنگ ملی بیان میگردد.» ۸۴

استالین در مقاله «مارکسیسم و مساله ملی» چند حکم اساسی و تکمیل کننده دیگر را به تعریف خود اضافه میکند که اجزاء جدائی ناپذیر آندند. بلافاصله بعد از تعریف اول، چنین قید میکند: «لازم است تأکید شود که هیچ کدام از نشانه های قید شده، به تنهایی کافی برای تعریف ملت نیست. بالا تر از آن: نبود حتی یکی از این نشانه ها کافیست که ملت دیگر ملت نباشد. ۸۵ و یا در جای دیگر تأکید میکند: «فقط جمع این نشانه ها باهم، ملت را به وجود می آورد.» ۸۶

حکم مهم دیگر که لنین نیز در نوشته ی: «حق ملل در تعیین سرنوشت خویش» آن را گسترش میدهد (در مقاله های قبلی به آنها اشاره کرده ام) این است که استالین ملت را پدیده ویژه مرحله سرمایه داری روبه تعالی میدانند و چنین می گوید: «ملت بطور ساده یک مقوله تاریخی نیست، بلکه مقوله تاریخی یک مرحله معین، مرحله سرمایه داری رو به تعالی است.» ۸۷

ما در مقاله های قبلی نشان دادیم که لنین با حرکت از این حکم، سرنوشتی سرمایه داری و استقرار سوسیالیسم را آغاز مرحله ادغام ملت ها در یکدیگر و زوال ملت می دانست.

نقائص این تعریف

نقص بنیادی و اساسی تعریف استالین قبل از همه، در بسته بودن و تصلب و عدم انعطاف سیستمی است که ارائه میدهد. همزمان و باهم بودن عناصر بکلی متفاوت و نامتجانس، چون سرزمین (لایتغیر و ساکن)، فرهنگ و زبان (تغییرپذیری بسیار کند و از ورای سده ها)، با عنصری چون صورتبندی اقتصادی - اجتماعی (نسبتاً پویا و متغیر) و آن هم محدود به یکی از آن ها، یعنی سرمایه داری، همچون شرایط ضروری و بی قید و شرط یک ملت بودن ذکر شده اند. عدم انعطاف در این تعریف تا حدی است که چنانچه در بالا نقل کردیم: «نبود حتی یکی از این نشانه ها کافیست که ملت دیگر ملت نباشد.»!!

تاریخ معاصر، حتی در حیات وی، در نمونه های فراوانی نقاط ضعف این تعریف و ناپیگیری آن را نشان داد. با تعریف استالین، قاطبه کشورهای مستعمره سابق موجودیت ملی نداشتند. زیرا تعداد بسیار کمی از آن ها در لحظه نست یابی به استقلال ملی، این چهار شرط و همه ی این نشانه های الزام آور را یک جا، حائز بوده اند. قبل از هر چیز، قاطبه آن ها فاقد زبان مشترک بودند.

روستو در دایرة المعارف علوم اجتماعی قید میکند: «اگر نقشه مربوط به زبان شناسی جهان را با مرزهای سیاسی آن در سال های دهه ۶۰ مقایسه کنیم، درمی یابیم که این دو نقشه تقریباً تنها در مورد بیست کشور انطباق پیدا میکند که بیشترین آن ها در اروپا قرار دارند. در تقریباً نیمی از کشورهای جهان کمتر از ۷۰ درصد مردم به یک زبان سخن میگویند و در یک چهارم کشورهای جهان اکثریت زبانی وجود ندارد». ۸۸ در هندوستان به یک حساب بیش از ۲۰ زبان رسمی و بیش از ۲۰۰ لهجه و بحساب دیگر ۶۹ زبان رسمی و بیش از ۵۰۰ لهجه وجود دارد! با تعریف استالین یا ملت هند وجود نداشته و حالا هم وجود ندارد و یا باید به دهها قطعه کوچک تقسیم بشود. نمونه های ایران و اندونزی و سوئیس و بسیاری از کشورها را میتوان بدان افزود.

اساساً کمتر نمونه ای در جهان میتوان یافت که در آن ملت و دولت ملی، برپایه قوم واحدی تشکیل شده باشد. ملتها و دولتهای ملی معمولاً از چند قوم و اختلاط آن ها به وجود آمده اند. حتی ملت فرانسه که معمولاً جزو نمونه های ملت های یک دست بشمار می آید، لاقلاً اختلاطی از سلت ها، ایبری ها و ژرمن هاست. ملت کنونی ایران، از درون دیک بزرگی سر درآورده است که در آن اقوام متعدّد آریائی، آزیاتیک، ترک و سامی در هم آمیخته (و با هم جوش خورده اند. هنوز هم اثرات این رنگارنگی در ترکیب و سیمای قومی ایران، رنگ و نشان خود را در زبان و فرهنگ مردم این مرز و بوم برجای گذاشته است.) وجود آذربایجانی ها، بلوچ ها، ترکمن ها، کردها و نیز طبرستانی ها، گیلک ها و طالش ها، لرها و عرب های ایرانی خلیج فارس و خوزستان (که در حمله عراق به ایران با چنگ و دندان از میهن ایرانی خود در برابر مهاجمان عرب پدفاع برخاستند) تیلور آنست. آن شمایی شسته و رفته با چارچوب خوب خط کشی شده را جز در آزمایشگاه ذهنی، در جای دیگری نمیتوان سراغ گرفت.

اشکال در هر کدام از نشانه ها و مختصات مشاهده میشود که استالین مطرح ساخته است. مثلاً موضوع زبان را در نظر بگیریم می بینیم از یک سو در جهان، ملت های چند زبانی و مرکب از چند دین و مذهب و قوم وجود دارند. و از سوی دیگر، کشورهایی چون امریکای جنوبی که به یک زبان سخن میگویند (جز برزیل) و ریشه قومی تقریباً مشترکی دارند، سرزمین شان بهم پیوسته است و از درجه رشد اقتصادی مشابهی برخوردارند اما ملت واحدی تشکیل نمی دهند. آلمان و اطریش جز اختلاف مختصر در لهجه، همه نشانه های چهارگانه استالین را با هم دارند. اتفاقاً لهجه پروسسی ها به مراتب با اطریشی ها نزدیک تر است تا به سایر نقاط آلمان! از آن سو، در کشور سوئیس به سه یا چهار زبان پیشرفته و زنده صحبت میشود و چندین گروه مختلف قومی در آن بسر میبرند ولی با اراده واحد و رضای عمومی، ملت سوئیس را بوجود آورده اند. در افغانستان و تاجیکستان و ایران، بخش قابل توجهی از مردم به زبان دری صحبت میکنند و از فرهنگ و دین و حتی تاریخ مشترکی برخوردارند، ولی سرنوشت آن ها را از هم جدا کرده و اینک به صورت ملت های متمایزی دولت های خود را تشکیل داده اند. در همان حال در ایران، مردم به دو گروه اصلی و کاملاً متفاوت زبانی، زبان ها و گویش های ایرانی، نظیر فارسی، کردی، بلوچی و... و زبان و گویشهای ترکی سخن میگویند، نظیر آذربایجان و ترکمن صحرا و نقاط مختلف ایران. ولی سرنوشت مشترک از ورای هزاره ها، احساس عمیق همبستگی ایرانیّت و تعلق به ملت ایران را در میان آنها برانگیخته است. آقای ارنست رنان میگوید: «زبان دعوت به وحدت میکند، اما مجبور به آن نمیکند... در انسان چیزی مافوق زبان وجود دارد. آن هم اراده ی اوست.» ۸۹ اراده به زندگی باهم و متحد شدن در برابر بیگانگان و برای انجام کارهای بزرگ بر بستر تاریخ.

نگاهی به احوال ملت های گوناگون، نکته جالبی را به نمایش میگذارد، که به کلی سیستم استالینی تعریف ملت را به هم می ریزد. زیرا دیده شده است که احساس ملی، همبستگی ملی و آگاهی از هویت خویش برای یک ملت، میتواند به اتکاء حتی یک عامل چون زبان و فرهنگ، یا مذهب و یا عامل دیگر برانگیخته شود و جنبش ملی برای تعیین سرنوشت و تشکیل دولت ملی، به اتکاء آن برپا شود. در بسیاری از کشورهای مستعمره، همین عامل سلطه بیگانه، به تنهائی محرک اصلی بیداری احساسات ملی گرایانه و

انگیزه واقعی مبارزه مردم برای دستیابی به استقلال ملی و تشکیل دولت ملی بوده است. در حالی که بین کشورها از نظر اقتصادی در مراحل ماقبل سرمایه داری، متشکل از قبیله ها و طوایف مختلف و به طریق اولی فاقد زبان مشترک و دیگر عناصر الزامی مندرج در تعریف استالین بوده اند. در الجزایر، مردم به چند زبان و گویش سخن میگفتند. حتی گویش محاوره ای متداول عرب برای مردم مراکش و مصر و لبنان قابل فهم نبود. ۱۲۵ سال سلطه ی استعماری حافظه تاریخی مردم را کور کرده بود. کودکان الجزایری بجای تاریخ کشور خود، تاریخ فرانسه را آن هم به زبان فرانسه میآموختند. لذا مردم، از تاریخ خود بی خبر بودند. جنبه آزادی بخش ملی برای برانگیختن احساسات ملی و جلب توده های دهقانی و ایجاد یک هویت الجزایری و فرهنگ ملی، از مذهب چون عامل اصلی تمایز مردم مسلمان از فرانسوی های مسیحی اشغالگر استفاده کردند. جدائی پاکستان از هندوستان اساساً بر محور مذهب بود. بنگلادش و بنگال غربی صرفاً برپایه اختلاف مذهب از هم متمایزند. میدانیم که در مراحل معینی از تاریخ ایران و بطور مشخص بعد از استیلای عرب بر ایران، وقتی که حاکمان جبار عرب میخواستند با زور و خشونت زبان عربی را بر ایرانیان تحمیل کنند، رادمردان ملی و استقلال جوی ایرانی در شرق کشور که دورتر از مرکز خلافت بود، زبان دری (فارسی دری) و احیای خاطره های پرافتخار تاریخ نیاکان خود را چون ابزارهای مؤثری در دستهای با کفایت خود قرار دادند و برای مقابله با تشبیهات حاکمان عرب و بیداری وجدان ملی و حفظ هویت ملی، بکار گرفتند. شاهرخ مسکوب در تحلیل پرارزش خود درباره ملیّت و زبان توضیح میدهد که پس از مسلمان شدن ایرانیان، تنها در دو چیز از مسلمان های دیگر جدا می شدند: تاریخ و زبان! وی تأکید میکند: «درست بر همین دو عامل هویت ملی یا قومی خودمان را بنا کردیم.» ۹۰ می گوید: «در قرن چهارم هجری ما ایرانی ها ملتی بودیم از پوته شکست برآمده، صافی تر از گذشته با کوله بار تاریخ مان و ایستاده بر زمین زبان. درخت «ایرانیّت» بر زمین زبان فارسی و در آب و هوای اسلام رشد کرد و سرکشید. یک قوم یا ملت کهن اما نواخته.» ۹۱ میدانیم که برخی از ملت های باستانی نظیر مصر، با از دست دادن زبان خود و مستحیل شدن در فرهنگ اعراب با پذیرش دین اسلام، هویت اصلی خود را از دست دادند و عرب شدند. زبان پارسی دری که از خراسان بزرگ برخاست به همت سلسله های ملی ایرانی نظیر سامانیان، صفاریان، طاهریان و سایرین که «محصول حس ملی بودند، از همان ابتدا مخصوصاً در زمینه زبان، به صورت نگهدار و عامل ملیّت درآمدند.» ۹۲ تصادفی نیست که فردوسی برای احیاء هویت و ملیّت ایرانی به تاریخ حماسی باستانی ایران متوسّل میشود، اما در کار خود، تکیه را به نقش زبان پارسی میگذارد:

جهان کرده ام از سخن چون بهشت

از این پیش تخم سخن کس نکشت

بسی رنج بردم در این سال سی

عجم زنده کردم بدین پارسی!

جالب توجه است که همین زبان فارسی دری، وقتی در زمان ما جنبه تمحیلی بخود میگیرد و به انکار و ممنوعیت آموزش زبان های رایج در مناطقی چون آذربایجان و کردستان و جاهای دیگر منجر میشود، وحدت ملی ایرانیان را بخطر می اندازد و به خصومت ها میدان می دهد و به سوء استفاده های خطرناک برای تمامیت ارضی و استقلال کشور، زمینه میسازد. در این باره و راه حلّ امروزی مساله زبان در جای دیگر مکتب بیشتری خواهیم کرد.

مذهب شیعه نیز چنین نقشی را در دوره هائی از تاریخ ایران، برای تمایز ایرانیان از اعراب و عثمانی، داشته و بطور عینی نقش ملی ایفا کرده است. گو اینکه اساس ایدئولوژی اسلامی با ملی گراشی ناسازگار است و در زمان صفویه نیز تعصبات افراطی شیعیگری آنان، در اتخاذ چنین سیاستی بی تاثیر نبوده و بجای خود، پیامدهای منفی و مخرب داشته است. به این نمونه ها، موارد متعدّد دیگری از تاریخ ملت ها میتوان افزود که هرکدام به نحوی سستی پایه ها و غلط بودن (تئوری) استالینی از ملت را به ثبوت می رساند. در بحث های بعدی به جنبه های نادرست دیگر این «تئوری» اشاره خواهیم کرد. این کار ضرورت دارد. زیرا بدون مرزبندی روشن و قاطع با آن، در توضیح مساله ملی در ایران، همواره دچار مشکل خواهیم بود. زیرا اگر منطق و تعریف استالین را پایه و اساس کار

خود قرار بدهیم. در واقع هرگز ملت ایران وجود نداشت، هنوز هم وجود ندارد و با آن منطبق، وجود نیز نخواهد داشت. زیرا تا انقلاب مشروطیت و از جهاتی تا سلسله پهلوی، ایران هنوز در مرحله ماقبل سرمایه داری بود و «پیروزی نهائی سرمایه داری بر فئودالیسم» آن گونه که لنین تاکید داشت، آغاز نشده و تحقق نیافته بود. لنین، ایران را جزو کشورهای میسرمد که جنبشهای ملی برای تشکیل دولت مستقل و همگون ملی در آن، در قرن بیستم آغاز میشود. اضافه بر آن، چه در گذشته و چه در حال، زبان واحد و مشترک در ایران وجود نداشته است. با زور هم نمیشود و نباید زبان و فرهنگ مردم را تغییر داد.

بیهوده بودن اساس تئوری استالین و پیامد مضر آن از جمله در این است که برای تعیین حدود و ثغور يك ملت بر اساس تامین باهم چهار شرط و شاخص، در کشورهای نظیر ایران آن قدر باید حیطة را تنگ و تنگ تر کرد تا عملاً به محدوده اقوام و قبایل رسید. و در عمل، جوامعی را که در طول سده ها و هزاره ها همزیستی داشته اند، تگه تگه کرد تا از آن ها «ملت» هائی به قد و قواره تعریف استالینی تراشید. طرفداران نظریه «ایران کشوری است کثیرالمثله» نیز از همین «تئوری» الهام میگیرند و متأسفانه خیال میکنند مترقی و چپ و دموکرات پی گیر بودن یعنی پذیرش آن! ولی عنایت ندارند که تحقق چنین نظریه ای رجعت بدوران ملوک الطوائفی و خانخانی است. با این تفاوت که در گذشته پادشاه بر بالای همه خان ها قرار داشت که حافظ تمامیت ارضی و استقلال ایران بود، حال آنکه در دنیای امروزی و با وضع جغرافیای - سیاسی ایران، گام گذاشتن در این راه کشور را به سوی تجزیه و تلاشی سوق خواهد داد. نباید ملت را که يك مقوله تاریخی - اجتماعی بر بنیادی سیاسی - حقوقی است با قوم و قبیله که مقوله ی مردم شناسی (Ethnologie) است، اختلاط و اشتباه کرد.

تئوری استالین درباره ملت فقط از سوی منتقدان غرب زیر سوال نرفته است. قبل از همه در خود شوروی آغاز شده بود. نامه ی انتقادی آقایان مشکوف و کوالچوک در ۱۹۲۹ به استالین که در این نوشته به آن اشاره خواهیم کرد، از نمونه های آنست. این صداها در دوران اوج بعدی کیش شخصیت استالین خفه شد و تئوری استالین طی ده ها حالت تقدس پیدا کرد. اما بعد از مرگ وی و در دوران استالین زدائی، در برابر مشکلات عینی ناشی از رشد جنبشهای رهائی بخش در آسیا و آفریقا، انتقاد به تئوری وی از ملت آغاز شد. مقاله ایوانف که ذیلاً جملاتی از آن نقل میشود، نمونه آنست. ایوانف مینویسد: «بنا به تعریف استالین، ملت باید از ۵ معیار برخوردار باشد. که فقدان هر یک از آن ها، موجودیت را از ملت سلب میکند. اما تاریخ جنبش رهائی بخش در دوران ما، این نظریه را تایید نمیکند. می بینیم که يك ملت میتواند بی آنکه به زبان مشترکی حرف بزند شکل بگیرد موجودیت بیاید و به مبارزه دست بزند، (نظیر اندونزی، هندوستان، گانا...) و یا اینکه زبان مشترک داشته باشد. اما سرزمین مشترک و مناسبات اقتصادی مشترک نداشته باشد (مثلاً در کشورهای عربی شرق میانه) و باز پیش می آید که يك ملت در جریان مبارزه خلقهای مختلف علیه امپریالیسم بوجود بیاید و مثال های دیگر. سرشت متفاوتی تعریف استالین و این واقعیت که تعریف وی فقط با شرایط ویژه جنبشهای ملی اروپا مطابقت دارد، از هنگامی عیان شد که جنبشهای رهائی بخش ملی وسعت گرفتند و پایه های تاریخی و اقتصادی متفاوتی یافتند.» ۹۳

ما بعداً نشان خواهیم داد که تئوری استالین و ایضاً لنین در این باره، صرفاً به دوره معینی محدود می شده است (قرن ۱۸ و ۱۹) و به پدیده پیدایش و تکوین ملت در دوره های قبل از آن کاملاً بی توجه مانده است.

آیا ملت ها قبل از سرمایه داری وجود داشتند؟

این حکم که استالین در رساله اش بر آن تاکید میکند و لنین نیز در نوشته های خود آن را مطرح میسازد، مبتنی بر اینکه ملت مقوله تاریخی خاص و محدود به مرحله سرمایه داری است، خلاف واقعیت های تاریخی و تقلیل مساله ریشه دار تاریخی ملت تا حد طبقات اجتماعی است. استالین در پاسخ به مشکوف و کوالچوک و دیگران تصریح میکند که: «در مرحله قبل از سرمایه داری، ملت ها

وجود نداشتند.» ۹۴ علت آن را هم فقدان بازار ملی و مراکز ملی اقتصادی و فرهنگی توضیح میدهد. بی تردید، پیدایش سرمایه داری و رشد بعدی آن، بخاطر نقشی که در گسترش بازار داخلی و ایجاد ارتباطات وسیع در میان اهالی کشور از طریق بسط راههای ارتباطی و وسائل ارتباط جمعی، عمومی شدن آموزش و بالا رفتن سطح باسوادی، پیشرفت تکنولوژی و ایجاد نهاد های سیاسی - اجتماعی بسیار گسترده و پیچیده، به وحدت اقتصادی - سیاسی، کمک های بزرگی کرده است و انسجام و همبستگی ملی را به سطح بی سابقه و غیرقابل قیاس با گذشته سوق داده است. بویژه با نقشی که در پیدایش و تحقق پدیده ی نوین ملت - دولت (Etat - Nation) ایفاء کرده، بعد جدید و بسیار مهمی به مقوله ملت داد. اما نباید از نظر دور داشت که در بطن همه ی این ها، پیشرفت تکنولوژی و رشد نیروهای تولیدی خوابیده است. روشن است که بدون انقلاب صنعتی در انگلستان، سرمایه داری مدرن بوجود نمی آمد. بهمان ترتیب است نقش اختراع برق و سایر نوآوریهای علمی و فنی. قرن ها طول کشیده است تا این تحولات زمینه سلطه سرمایه داری را چون صورتبندی اقتصادی - اجتماعی فراهم سازد. ولی در تمام این مدت، گام به گام، انسجام ملی تحقق می یافته و به تکوین ملت منجر میشده است.

وانگهی، مطلبی که از اساسی ترین هاست، اینست که مساله ملت و پیدایش و تکوین آن، يك مقوله تاریخی و جامعه شناختی و فرهنگی و معنوی بر بنیادی سیاسی - حقوقی است. چنانچه بعداً خواهیم دید، نطفه های ایدئولوژیکی آن از همان دورانی که دنیای بشری به صورت اقوام در کنار هم می زیسته اند، بسته شده و بتدریج در طول قرن ها - و در رابطه با ملت های کهنسال چون ایرن و چین در طول هزاره ها - قوام یافته است. چنین نیست که همه ی اقوام و همبندی های انسانی، در يك مرحله از رشد نیروهای مولده - (و در ارتباط با بحث ما، با ورود به مرحله سرمایه داری به ملت مبدل میشوند. احساس تعلق به ملت، آگاهی ملی و همبستگی ملی و هویت ملی، که بیان موجودیت و پویائی هر ملت از ورای آنهاست، مفاهیمی نیستند که بتوان آنها را بطور مکانیکی محصور در مرحله ی سرمایه داری کرد و بر اساس آن، مدعی شد که پیش از آن وجود داشته اند و در سوسیالیسم هم، مرحله ادغام ملت ها در یکدیگر آغاز خواهد شد. لحظه گذار از موقعیت قومی و معمولاً چند قومی به سطح ملت، - که الزاماً درجه ای از انسجام و پیشرفت را در زمینه های مختلف زندگی فرهنگی، اقتصادی و ارتباطات ایجاد میکند - یعنی موقعی که موفق میشوند در سراسر يك سرزمین، تحت يك نظام سیاسی قرار گرفته و به تشکیل دولت واحد دست بیابند، درباره هر ملت باید بطور مشخص بررسی گردد زیرا این روند، محققاً درباره هر ملت متفاوت است. و تکوین آن، به عوامل متعدد و گوناگون درونی و خارجی بستگی دارد که عنصر تعیین کننده ی آن همواره و در مورد همه ملت ها الزاماً یکسان نیست. به قول یاروی: «اصرار بر این که خلق ها قبلاً از مختصات ملی محروم بوده و از هویت جمعی خود آگاهی نداشته اند کار بی معنی است. اگر آن زمان عناصر زیربنائی هم آهنگ نشده بودند و یا اگر امکانات گردش و مبادله ی کالا محدود بود، تهدید خارجی - خطر حمله و جنگ - هم کم نبود.» ۹۵

متأسفانه در میان چپ های سنتی، مساله ملی و موضوع ملت ایران بمثابه يك مبحث تاریخی - جامعه شناختی، بررسی نشده است. کار ما، همان طور که قبلاً گفتیم، تکرار احکام استالین و تئوریهای لنین بوده است. و چه بسا آنها را هم بطور ناقص و فقط در محدوده ی جزوات آموزشی، که آلوده به ملاحظات و انگیزه های ناسالم ایدئولوژیکی و سیاسی بودند بکار میگردفتم. در میان نیروهای ملی و دموکرات ها نیز کار چندانی صورت نگرفته است. البته درباره تاریخ ایران و یا ایالت ها و قوم های ایرانی نظیر آذربایجانی ها و کردها، کارهای متعدد و پرارزشی از سوی محققان و دانشمندان ایرانی و خارجی صورت گرفته است که مواد فراوانی را در اختیار هر جوینده قرار میدهد. در زمینه های مشخص، میتوان بطور نمونه، کار پرارزش شاهرخ مسکوب در کتاب «ملیت و زبان» و نیز مقاله های حسین ملک و همکاران مجله سهند را نام برد. ولی این ها کافی به مقصود نیست. ما هنوز در آغاز کار دشوار خود هستیم. این سلسله مقاله ها هم جز مشارکتی فزوتانه در این بحث مهم و دشوار،

جنگهای صد ساله میداند. وی تاکید دارد که در قرن ۱۵: «شکست ها و سپس پیروزی ها در این جنگ طولانی و دوران ژان دارک، تاثیر بسزایی در شکل گیری احساس ملی داشت.» ۹۸ و میگوید: «با پایان قرون وسطی [آخر قرن ۱۵ و اوایل قرن ۱۶] سرانجام ملت فرانسه، همانند انگلستان بطور نهائی بوجود آمد و قرن ۱۶ بی شک سازمان دهی دولت ملی در فرانسه را بشارت میدهد.» ۹۹ روشن است که در قرون ۱۵ و ۱۶ کشور فرانسه هنوز از شرایط قانونمندی های یک کشور سرمایه داری بدور بود و هنوز نظام حاکم و مناسبات تولیدی مسلط، فئودالی بود.

در واقع از قرن ۱۸ به بعد است که بورژوازی بطور موثری در صحنه ی اجتماعی - سیاسی فرانسه عرض اندام میکند. در این قرن بورژوازی از لحاظ اقتصادی نیرومندترین طبقه و دهقانان کثیرترین طبقه بودند.

در قرن ۱۸، جامعه فرانسه به سه طبقه تقسیم میشد. نخستین طبقه روحانیون بودند. طبقه دوم را نجبا و اشراف تشکیل میدادند. طبقه سوم، که دهم جمعیت کشور را در آستانه انقلاب کبیر فرانسه تشکیل میداد که بورژوازی، دهقانان و اقشار پائین و مردمی شهرها را شامل میشد. این اقشار «از نظام فئودالی رنج میبردند و از این رو شرایط برای ایجاد جبهه واحد ضد فئودالی آماده شد... و طبقه سوم به نبرد با نظام فئودالی برخاست.» ۱۰۰ انقلاب کبیر فرانسه، فرجام این نبرد بود.

درواقع استالین و نیز لنین همین وضعیت اجتماعی - اقتصادی و تحولات خاص قرن ۱۸ و ۱۹ را در نظر داشتند و به روندی که از قرنهای پیش جریان داشت و به شکل گیری دولت واحد و متمرکز انجامید و به تاثیرات آن در پیدایش و تکوین ملت ها در مرحله ی قبل از تعالی سرمایه داری، بدروستی عنایت نداشتند. کافیسیت به نوشته های لنین و از جمله نقل قول هائی که در بخشهای قبلی این سلسله مقاله ها آورده، مراجعه شود.

اریه یا آری که از صاحب نظران وجود ملت ها قبل از فرارسیدن سرمایه داری است، خاطر نشان میسازد: «میتوان در بررسی تاریخ ملت ها به زمان های خیلی دور، تا «جوامع آبی» (Societes) hydrauliques در عهد استبداد شرقی پیش رفت. نمونه چین و یا مصر باستانی [بی تردید میتوان مورد ایران، بویژه در عهد عیلام و ساسانی ها و نیز تمدن سومری ها در بین النهرین را به آنها افزود] گواهی از وضعی میدهند که شرایط طبیعی تولید (شط های بزرگ آبیاری) شرایط تاریخی تولید را شکل میدادند در این کشورها، رژیم های استبدادی بینهایت متمرکز، با یک طبقه حاکم که قوانین خود را تصویب میکردند و فرهنگ ملی ویژه ای را متحد کرده و گسترش میدادند، کشور را با ارتشی نیرومند مجهز و سرحدات را معین و امن میکردند و مدتها پیش از سرمایه داری، ملت های واقعی بوجود آورده.» ۱۰۱

یادآوری یک نکته، چون عنصر تامل در بحث ما، ضرورت دارد. و آن اینست که در نوشته ها و مکاتبه های مارکس و انگلس، اشاره ها و فرازهایی وجد دارد که نشان میدهد اینان منکر وجود ملت ها در دوران ماقبل سرمایه داری نبوده اند. البته بدون اینکه به بررسی تئوریک این موضوع پرداخته باشند. بعنوان نمونه این فراز از «مانیفست» را از نظر بگذرانیم: «بورژوازی با تکمیل سریع هرگونه ابزار تولید و با حد اعلا تسهیل ارتباطات و مواصلات، همه ملل و حتی پرپرترین آنها را به مدار تمدن کشاند.» ۱۰۲ و یا «بورژوازی تمام ملت ها را وادار میسازد تا اگر نخواهند نابود شوند، شیوه تولید بورژوازی را بپذیرند و به اصطلاح تمدن را در کشورهای خویش رواج دهند و به بیان دیگر بورژوا شوند.» ۱۰۳ (در این دو نقل قول تاکید ها از ماست.) در این گفتارها، پایه گذاران مارکسیسم آشکارا سخن از ملت هائی میکنند که در مراحل قبل از رسوخ سرمایه داری، قرار داشته اند. مارکس در صحبت از تاریخ تقسیم لهستان، در اشاره به دوره های به مراتب قبل از قرن ۱۷، اشاره هائی چون «ملت تیره روز لهستان» و یا «قیام ملی» را بکار میبرد. و حتی از «نجابت اشراف لهستانی که برای استقلال ملی مبارزه میکردند.» ۱۰۴ سخن میگوید.

مع هذا تذکر یک نکته مهم ضرورت دارد: اساساً باید به موضوع پیدایش ملت ها، از لحاظ روند و تاریخ و مرحله رشد اقتصادی -

نباید تلقی گردد. حال آنکه صاحب نظران در کشورهای دیگر جهان، مدتهاست بررسی های مربوط به قوم شناسی خود را آغاز کرده و کارهای گسترده ای در زمینه شناخت ملت انجام داده و جریان و چگونگی پیدایش و تکوین ملت در کشورهای خود را به طرز آموزنده و قابل تحسینی توضیح داده اند و لحظه گذار به آن را تقریباً با دقت ریاضی مشخص کرده اند. البته جوان بودن حتی قدیمی ترین ملت ها در اروپا و آمریکا کار آن ها را تا حدی آسان کرده است. به هر حال، چون موضوع بحث استالین و لنین، پیدایش ملت ها در اروپای غربی است، الزاماً صحت و سقم گفتار آن ها را در درجه اول باید در واقعیت همین کشورها جستجو کرد. البته بدون آنکه قصد شبیه سازی داشته باشیم و یا به تفاوت های اساسی در تشکیل و تکوین ملت ها در اروپای غربی با شرق بویژه ایران، بی توجه بمانیم. چگونگی تکوین «قدیمی ترین ملت اروپا»

معمولاً در بررسی موضوع ملت، به نمونه فرانسه (همراه با انگلستان) چون قدیمی ترین ملت اروپا، مراجعه میشود. این توجه بویژه بخاطر نقشی است که انقلاب کبیر فرانسه در تحقق اندیشه ی ملت - دولت و در فروپاشی نظام های فئودالی در اروپا و تشکیل دولت های ملی در قاره داشته است. ما هم همان مورد را از نظر میگذرانیم: نگاهی به روند شکل گیری ملت فرانسه و چگونگی تجلی پدیده ملت - دولت در این کشور، نشان میدهد که تشکیل دولت در نهاد پادشاهی، مقدم بر شکل گیری ملت و هر دوی آنها در شرایط سلطه ی روابط فئودالی رخ داده است. دیده میشود که درست همین دولت متجسم در پادشاه است که در تکوین و گسترش شرایط و عناصر اصلی ملت نقش تعیین کننده ای داشته است.

میدانیم که فرانسه، تا اواخر قرون وسطی (قرن ۱۵ و ۱۶) به صورت سرزمین های کوچک تقسیم شده و فاقد دولت واحد بود. قبل از آن هم به گروهبندی های مختلفی چون تقسیمات اداری رومی، ایالت ها و شهرها تقسیم شده بود. اما از قرن ۱۶ به این سو، در فرانسه و انگلستان که مقدم بر سایر کشورهای اروپا بودند، روند وحدت ملی بدست پادشاهان آغاز میشود. تاریخ نویسان فرانسوی «قرن ۱۶ را بحق قرن نوزایش نجبای فرانسه و اشرافیت درباری میدانند. و این بدان معناست که طبقه قدیم فئودال با سلسله مراتب و مناسبات و اسالی که سطوح بالائی را به سطوح پائین متصل مینمود، در اثر تحکیم قدرت پادشاه، در معرض تغییرات سخت قرارگرفت. سننیورهای بزرگ که قبلاً استقلال سیاسی داشتند، از لحاظ فیزیکی و یا کم و بیش از لحاظ سیاسی نابود گشتند. طبقه فئودال دیگر جز توسط یک سننیور راهبردی نمیشد و آن شاه بود و همه ی نجبا میبایست بی چون و چرا از او اطاعت کنند.» ۹۶ این وضع شامل شهرها هم شد. شاه فرانسه همه را تابع خود ساخت و «همه قوانین شهر را ملغی ساخت و به حاکمیت شهرها پایان داد و شهرها را همچون اشراف، رعایای خود محسوب نمود.» ۹۷

شکل گیری ملت فرانسه، در واقع با روند خروج از این حالت پاره پارگی و تجمع همبندی های قومی مختلف از راه اتحاد سیاسی، در شکل دولت واحد که در اندام پادشاه مطلق العنان تجسم مییافت، توأم بود. درواقع، این دولت واحد فئودالی است که عناصر اصلی متحد کننده ملت فرانسه را فراهم میکند. اتحاد زبان با فرمان ۱۵۲۹ در بکارگیری زبان فرانسه در مکاتبات اداری، ساختمان راه های ارتباطی، پایه گذاری سیستم اداری قوی پادشاهی و ایجاد قدرت مرکزی و فراهم کردن حدی از توسعه ی مناسبات اقتصادی و تولید کالائی از جمله آنهاست. این اقدامات، به تقویت هم پیوندی های فرهنگی و زبانی و انسجام و پیدایش هویت ملی یاری رساند. و درعین حال زمینه های رشد سریع تر بورژوازی تجاری و پولی را فراهم ساخت. اما آن عامل معنوی که همه عناصر و شرایط مادی و عینی فوق الذکر را چون ملاطی بهم بست میزند، پیدایش و تجلی احساس و همبستگی ملی و آگاهی ملی است. و الا ملت معنا نمی یابد. و این احساس، معمولاً در زندگی هر ملت در مقابله با مصیبتهای بزرگ چون جنگ و مقاومت در برابر تهاجمات خارجی، از رای شکستها و پیروزی ها و به مدد ایدئولوژی قومی - ملی که بدست روشنفکران همین جوامع تدوین میشود، تجلی مییابد. تیمبال در دائره المعارف جهانی، واقعه ای را که در تاریخ فرانسه در تکوین احساس ملی و پیدایش خودآگاهی ملت فرانسه نقش مهمی ایفا کرد،

اجتماعی آنها، با احتیاط و نسبت برخورد کرد و از هرگونه کلیشه سازی و نسخه پیچی اجتناب نمود. میتوان نمونه هائی آورد (نظیر ایالات متحده آمریکا و کشورهای آمریکای لاتین و غیره) که ملت ها در دوران سرمایه داری تکوین یافته و بتدریج شکل نهائی گرفته اند. قصد اصلی ما در اینجا، شکستن دکم ناشی از تعریف استالین بود. زیرا در رابطه با بحث پیدایش و تکوین ملت در ایران، چنین کوششی ضرورت دارد. اما باید از افتادن در دکم دیگری اجتناب کرد.

در بحث مربوط به قدمت پیدایش ملت ها، ماکسیم رودنسون، شرق شناس و محقق برجسته، نظریه بسیار جالبی در مورد ایدئولوژی های قومی - ملی ارائه میدهد که مختصراً به آن اشاره میکنیم:

ایدئولوژی قومی - ملی

ماکسیم رودنسون، در چند اثر، از جمله در «مارکسیسم و ملت» و بویژه در مقاله «ملت و ایدئولوژی» که در دائره المعارف جهانی چاپ شده است، این نظریه را بسط میدهد که از قدیم، چه در میان «اقوام سازمان یافته» (منظورش مجموعه واحدهای مستقل شکل نیافته و یا کمتر شکل یافته چون قبایل و شهر - دولت هاست) و چه در میان «دولت های قومی - ملی» (منظورش مرحله پیدایش ساختار دولتی است که قوم مشخصی را دربرمیگرفته است) ایدئولوژی «قومی - ملی» بوجود می آمده است. وی توضیح میدهد، ابتدائی ترین حالت این ایدئولوژی، آگاهی مبهم از خویش، نوعی بیان هویت گروه «قومی - ملی» و تبیین تمایز خود از سایرین است. به نحوی که «تمام خطوط فرهنگی و نهادهائی که ویژگی گروه را مشخص میکند و یا به این مقصود بوجود آمده اند، در این ایدئولوژی با هویت گروه مربوط اند. همه این تجلیات وحدت در این ایدئولوژی توجیه شده و مشروعیت می یابد.» ۱.۵

رودنسون تشریح میکند: «در آغاز، وقتی که دنیای بشری بصورت عالمی از اقوام که درکنار هم قرار گرفته اند، ظاهر میشود، ایدئولوژی قومی - ملی غالباً حاکم است. آنچه مشاهده میگردد، نطفه های ایدئولوژی هائیسست که برپایه های دیگری بنا شده اند.» ماکسیم رودنسون در بررسی خود، از جمله به نقش مذاهب جهانشمول در رابطه با احساسات قومی - ملی میپردازد: «اسلام، که در اصل یک مذهب جهانی است. در مراحل اولیه ی خود، چارچوب ایدئولوژیکی برای احساسات قومی - ملی عرب ها، فراهم میکند. بودائیسم در تثبیت چین حالتی را بخود میگیرد. آئین مزدامذهبی با پیام جهانی بود، حتی وقتی هم که ایرانیان مزدائی خلق های دیگر و همبودی های دیگری را زیر سلطه خود داشتند، باز درحد یک مذهب قومی - ملی مسدود ماند.» ۱.۶ وی وظایف اصلی ایدئولوژی های قومی - ملی را تامین انسجام آنها میداند و مینویسد: «به مجرد اینکه یک صورتبندی (Formation) گسترده تراز قبيله یا شهر و امثال آن، در اثر شرایط اقتصادی، رشد جمعیت، وضعمیت جغرافیائی و غیره بوجود می آید، ایدئولوژی قومی - ملی، مکانیسم انسجام لازم را تامین میکند... تعیین حد و حدود نصیبت به خارج، تأکید بر نوعی برتری و... مقاومت در برابر فشار خارجی یا یک تهدید واقعی یا خیالی، پایه ریزی آئین اخلاقی درونی جامعه از طریق تعریف و تمحیل نظام ارزش های والا تر از همه ی ارزش های دیگر است، بکارگیری اقداماتی با هدف تامین وحدت و سلامت صورتبندی قومی - ملی و طلب اطاعت و فداکاری به آن» ۱.۷ مؤلفه های متشکله چنین ایدئولوژی هائی هستند.

رودنسون سپس به روند تاریخی تکامل واحدهای ماقبل قومی به دولت های قومی - ملی و ارتقاء آنها به سطح ملت - دولت از قرون ۱۸ و ۱۹ به بعد و نقشی که بورژوازی بطور مشخص در این دوره ایفا میکند، میپردازد که برای اجتناب از طولانی شدن این نوشته از آن صرفنظر میکنیم.

منشأ شکل گیری و روند تکوین ملت ها

از آنچه در بالا آمد، بویژه آنگونه که بررسی تاریخی و جامعه شناختی ماکسیم رودنسون نشان میدهد، میتوان شمای زیر را در خطوط کلی آن، لاقلاً درباره ملت های قدیمی، بویژه در شرق ترسیم کرد: از لحظه ای که قوم یا اقوامی، چه به لحاظ تکامل و پیشرفت خود

در زمینه های اقتصادی و فرهنگی و گسترش سرزمین اسکانی و نیازهای ناشی از سازمان دهی و اداره امور درونی جامعه؛ و چه بخاطر الزامات ناشی از سازمان دهی مقاومت و دفاع در برابر خطرات ناشی از تجاوزات و هجوم از خارج، دست به تشکیل دولت واحد و متمرکز میزنند؛ همزمان با آن، ایدئولوژی قومی - ملی با مضمون و وظایف و انگیزه هائی که توضیح آن در بالا آمد، پا به عرصه ی وجود میگذارد و به انسجام همه جانبه تر همبودی خدمت میکند. احساسات قومی - ملی و همبستگی میان اعضاء آن، بتدریج در طول تاریخ، از ورای سرنوشت مشترکی که در جریان جنگهای کم و بیش طولانی و تقریباً بلا انقطاع برای بقا و حفظ هویت قومی - ملی و دفاع از سرزمین آباء و اجدادی، پیدا میکنند توأم می یابد. بدین روال، ملت های کهن چون ایران شکل می گیرند. حدود و ثغور سرحدات خود را که همواره هسته اصلی قومی - ملی در مرکز ثقل آن قرار داشته است ترسیم میکنند. پاسداری از تمامیت آن حالت تقدس می یابد و آحاد ملت به فداکاریها و ازجان گذشته ها دعوت میشوند. و احساسات میهنی و ملی و فرهنگ ملی و ایدئولوژی قومی - ملی رشد می یابد و همبستگی های درونی تقویت میشود و ملت هویت می یابد و متجلی میشود و تمایز از دیگران و «غیرخودی ها» پرورش داده میشود. اصطلاحات باستانی ایران و انیران (یعنی غیر ایرانی) از همینجاست. اگر کلمات ملت یا میهن دوستی بامفهوم امروزی آن، در قاموس سیاسی تازگی دارند، منافاتی با مفاهیمی چون ایرانیت و ایرانی که در گذشته بکارمیرفته است و یا حب وطن و ایران دوستی، ندارند و هرکدام، مقاصد و احساسات واحدی را برانگیخته و منعکس میکنند. این بیان حماسی و فرور انگیز فردوسی:

چو ایران نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده يك تن مباد!
در هزار سال پیش، تبلور همان احساس ملی و هویت ملی و حسن میهن پرستی است که ما امروز بکارمیبریم. اگر نظامی گنجوی عین همین احساسات را در ۷۰۰ سال پیش در اشعار زیر بیان میکند:

همه عالم تن است و ایران دل نیست گوینده زین قیاس خجل
چونکه ایران دل زمین باشد دل زتن به بود یقین باشد.

مفاهیم هماننددی را در نظر داشته است.

اگر اخوان ثالث در زمان ما میگوید:

ز پودج جهان هیچ اگر دوست دارم
ترا، ای کهن بوم و بر دوست دارم
ترا، ای کهن پیر جاوید برنا
ترا دوست دارم، اگر دوست دارم
ترا، ای گرانمایه، دیرینه ایران
ترا ای گرامی گهر دوست دارم
ترا، ای کهن زاد و بوم بزرگان
بزرگ آفرین نامور دوست دارم

چیزی جز استمرار همان بیان و احساسات میهنی و ملی فردوسی و نظامی گنجوی نیست که به زمان مافرا رسیده است و بی تردید نسلهای بعدی را هم درخواهد نورد. کلمات عوض میشوند ولی جوهر و مفاهیم اساسی از نسلی به نسل دیگر، از عصری به عصری دیگر منتقل میشود. حتی کلماتی چون نژاد ایرانی که نامداران ما، گاه برای بیان هویت ملی ایرانی خود بکارگرفته و به ستایش آن پرداخته اند همان مفهوم ایرانیت و ملیت ایرانی را در ذهن خود داشته اند. ادگار مورن میگوید: «عملاً، ملت تشکیل يك «نژاد» میدهد. این «نژاد» به مفهوم زیست شناختی نیست، بلکه از آن مفهوم فرهنگی برداشت میشود.» ۱.۸ وقتی اسمعیل بن یسار شاعر شجاع ایرانی قرن های اول و دوم هجری، احساسات ملی و ایرانیت خود را در ستایش از نژاد و تاریخ خویش، در قالب قصیده پرشوری دربرابر خلیفه قدر قدرت اموی می سراید که توجه فارسی چند بیت آن نبدلاً آورده میشود، همین معنا و مفهوم را در نظر داشته است:

من از نژادی بزرگم و بزرگواری من قابل قیاس نیست
مرا زبان نیست که چون زبان تیغ زهرآگین است
و با آن از عظمت ملتی بزرگ وار دفاع میکنم. (۱.۹)

برخلاف خواست باطنی، بحث ما در برخورد با تئوری استالین به درازا کشید، بدون اینکه کاملاً تمام شده باشد و فرصت پرداختن به مفهوم ملت و تعریف آن را داشته باشیم. بخاطر اهمیتی که

من مرگ هیچ عزیزی را باور نمیکنم!

بازسازی سوسیالیسم بر پایه نظریات انسانی ایمان داشت و تو گویی از هم پاشیدن این کشور برای او بمثابة مرگ آرمان ها و رؤیاهایی بود که همه عمر برای آنها مبارزه کرده بود.

بهمن فکر میکرد با مقاومت در برابر مرگ خواهد توانست دوباره به کنار نوید، به کسی که پیش از همه در جهان به او دل بسته بود بازگردد. اما افسوس.

هنگامی که پیکر بی جان بهمین را داخل گور میگذاشتند چیزی که قلب همه را بدره می آورد آخرین عکس او با نوید بود که بهمین در بیمارستان با هیجان به همه نشان می داد.

بحث های داخلی شرکت میکرد و آنجا که مخالف بود سرسخت بر عقیده خود پامیفشرد. این برخورد و روش بهمین برای همه کسانی که با حرف های او چندان موافق نبودند، تحسین برانگیز و دوست داشتنی بود و از این جنبه بهمین همیشه دوست خوب و یار صمیمی همه باقی مانده بود.

بهمین با دقت و علاقه وصف ناپذیری تلاش سازمانها و شخصیت های چپ در راه اتحاد و رسیدن به مواضع مشترک را دنبال میکرد و بدان امید فراوان داشت. انتشار نخستین منشور حاصل این نشست ها را وی با شادی و شغف فراوان استقبال کرد. شرکت کنندگان در جلسه بحث دوم ماه مه امسال پاریس پیرامون منشور چپ جوان رنگ پریده، نحیف و کم رمقی را به یاد دارند که ساعتها با حوصله و دقت همه بحث ها را دنبال میکرد. اما شاید کمتر کسی میدانست که بهمین از روی تخت بیمارستان برای شنیدن و دنبال کردن بحثها به جلسه آمده بود.

دو مسئله ای که پیش از هر چیز بهمین را در آخرین سال های زندگی رنج داد و قلب آرزومندش را به درد آورد، نوری از پسرش نوید و از هم پاشیدن اتحاد شوروی بود. او بقدری به آرمان سوسیالیسم اعتقاد داشت که برای او چنین حادثه ای دردناک و باورنکردنی بود. او تا آخرین لحظه به اصلاح این جامعه و

بهمین یار دیر آشنا و همراه صمیمی و پرشور ما پس از ماهها مقاومت در برابر مرگ، سرانجام دیده از جهان فروبست. برای کسانی که در این ماههای دشوار و طاقت فرسا کنار بهمین بودند، شاید این مرگ غیرمنتظره نبود، اما روحیه و اراده بهمین در این نبرد سخت هیچگاه در آنها امید به زندگی و بهبودی او را از میان نبرد. آنچه در این مرگ باورنکردنی و سنگین بود، از طیش بازماندن قلبی بود که سرشار از امید و آرزو، از شور و آرمانهای انسانی بود. آری وقتی بهمین در برابر دیو مرگ زانو زد، همه ما میبایست باور میکردیم که یکی از بهترین و صمیمی ترین یارانمان دیگر در میان ما نیست.

بهمین در عقایدش سرسخت بود و همه اینرا خوب میدانستند. او وقتی به نادرستی مجموعه فکری حزب توده ایران پی برد و آنرا باور کرد، پیگیرانه به مبارزه با آن برخاست و هیچگاه در این راستا بخود تردیدی راه نداد. آنگاه هم که به اتفاق یاران دیگر حزب دمکراتیک مردم ایران را پی ریزی کرد، به همان آرمانها باور داشت و تا به آخر بر سر آنها ایستاد. در پی کنگره دوم از آنجا که او با بخش مهمی از تصمیمات آن مخالف بود کمتر خودرا وابسته به حزب میدانست. اما پیگیرانه و با شور کم نظیری حتی در دورانی که در بیمارستان بود در همه

تظاهرات ضد نژاد پرستی

در سوئد

اتحادیه ضد نژادپرستی در سوئد قصد دارد نهم نوامبر روز ترور جمشید رنجبر به دست نژادپرستان سوئدی را به روز بین المللی تظاهرات علیه نژادپرستی تبدیل کند. این تلاشها در حال صورت می پذیرد که طی ماههای گذشته فعالیت نژادپرستان راست افراطی در کشورهای مختلف اروپایی گسترش یافته است و نگرانی جدی در محافل افکار عمومی و نیز خارجیان مقیم این کشور ها بوجود آورده است.

اعتراض علیه سفر ولایتی

سازمان فدائیان خلق ایران و جمهوری خواهان ملی در آلمان طی نامه ای به وزیر خارجه این کشور خواسته اند در جریان سفر ولایتی به آلمان مسائل حقوق بشر و زندان ها در ایران را مورد توجه قرار دهد

- روشن شدن اینگونه مقوله ها و مسائل برای بحث ما دارد، امید است که طرح گسترده ی آنها برای خوانندگان راه آزادی قابل تحمل باشد. در جریان بحث خود به دو مطلب مهم اشاره کردیم ولی به سرعت رد شدیم یکی نقش دولت در تکوین و شکل گیری ملت و دیگری پدیده و مقوله ی دولت - ملت است که در حقیقت بخش های تکمیلی این بحث هستند. بخاطر رعایت حوصله خوانندگان و محدودیت صفحات راه آزادی، بحث روی این دو موضوع، همراه با موضوع اصلی مقاله بعدی که مفهوم ملت و تعریف آنست، صورت خواهد گرفت.
- ۸۱ - به نقل از «مارکسیسم و مساله ملی و مستعمراتی» نوشت ای از استالین در مساله ملی. متن فرانسه صفحه ۲۶
- ۸۲ - مقاله لنین «برنامه ملی حزب کارگری سوسیال دمکرات روسیه» آثار کامل بفرانسه جلد ۱۹ صفحه ۵۷۸
- ۸۳ - همان منبع ۸۱ صفحه ۲۳
- ۸۴ - همان منبع ۸۱ از مقاله «پاسخ به رفقا مشینک و کوالچوک» مارس ۱۹۲۹ صفحه ۲۱۲
- ۸۵ - همان منبع ۸۱
- ۸۶ - همان منبع ۸۱
- ۸۷ - همان منبع ۸۱ صفحه ۳۹
- ۸۸ - د. روستو مقاله «ملت» انسیکلوپدی علوم سیاسی. به نقل از مجله سپند شماره ۵ و ۶ صفحه ۱۴۳
- ۸۹ - ارنست رنان. «ملت چیست» به نقل از کتاب «ارنست رنان و آلمان» مجموعه مقالات به فرانسه صفحه ۱۸۷
- ۹۰ - شاهرخ مسکوب. «ملیت و زبان» صفحه ۲۰.

- ۹۱ - منبع ۹۰ صفحه ۳۶
- ۹۲ - منبع ۹۰ صفحه ۲۷
- ۹۳ - آریه ی آاری. «جدال ملی» جلد اول. متن فرانسه. صفحه ۱۶۹
- ۹۴ - منبع ۸۱ صفحه ۲۱۵
- ۹۵ - منبع ۹۳ صفحه ۱۶۹
- ۹۶ - تاریخ فرانسه. از سوی مورخین شوروی. ترجمه فریدون شایان. جلد اول صفحات ۲۰۷ و ۲۰۸
- ۹۷ - منبع ۹۶ صفحه ۲۰۸
- ۹۸ - دائرة المعارف جهانی جلد ۱۲ سال ۱۹۸۵ مقاله «اندیشه ملت» از پی یر کلمان تیمبال صفحه ۹۳۶
- ۹۹ - همان منبع ۹۸
- ۱۰۰ - منبع ۹۶ صفحه ۳۶۹
- ۱۰۱ - منبع ۹۳ صفحه ۱۶۴
- ۱۰۲ - مارکس و انگلس: «مانیفست» ترجمه فارسی پورهرمزان صفحه ۵۷
- ۱۰۳ - همان منبع ۱۰۲
- ۱۰۴ - به نقل از منبع ۹۳ صفحه ۱۶۳
- ۱۰۵ - منبع ۹۸ مقاله: «ملت و ایدئولوژی» از ماکسیم رودنسون صفحه ۹۴۱
- ۱۰۶ - منبع ۹۸ صفحه ۹۴۴
- ۱۰۸ - اندگار مورن «جامه شناسی» مقاله درآمدی بر مفهوم ملت» به نقل از مجله سپند شماره ۵ و ۶ صفحه ۱۰۹

اسناد منتشر نشده در باره کودتای

۲۸ مرداد ۱۳۳۲

پیرامون نقش رهبری حزب توده ایران

فریدون آذر نور

نامه کیانوری که بخط خود نوشته شده است.

رفقای عزیز

خواسته بودید نظریات خودمان را درباره مسائل حزبی باطلاع شما برسانیم - متأسفانه وضع ارتباط طوری است که نوشتن مشروح نظریات میسر نیست و مطلب هم چیزی نیست که بشود بطور مختصر آنرا تشریح کرد. معذک برای حداکثر از امکان فعلی خطوط کلی نظریات خود را برای سایر رفقا مینویسم

بنظر من نقص اساسی کنونی حزب ما قبل از هر چیز ضعف مرکز رهبری کننده آنست و این ضعف در تمام جریانات کار حزب در زمینه سیاست و تشکیلات همه جا منعکس است و تاکنون اثرات ناگواری پیاورده است و بدون تردید اگر علاج نشود در آینده هم چنین اثراتی پیاور خواهد آورد.

رفقا بهتر از هرکس ما ۵ نفر را میشناسند نه کمک فکری از طرف شما دوستان بما میرسد و نه به نظر کادر های دیگر حزبی که در خارج هیئت اجرائیه هستند وقتی می بینیم - سالها مبارزه مخفی بما چیز هائی آموخته ولی مشخصات بدی هم بوجود آورده که تاثیر سوء آن در کار ها و قضاوتهای ما مشهود است، پلنوم کمیته مرکزی و مشورت فعالین وجود ندارد. هر کس مخالف نظر ما حرفی بزند یا منحرف است و یا علیه ما تحریک میکند این وضع ما را بطرف سکتاریسم سیاسی و خودسری تشکیلاتی سوق داده و میدهد. حتا در جلسات هیئت اجرائیه روش تحکم و بزور قبولاندن نظرات و عدم توجه به استدالات بشدت از طرف بعضی از رفقا دنبال میشود. مرعوب کردن از راه سلب مسئولیت و خفه کردن از راه لجن مالی از روشهای عادی است. گاهی اوقات کار ما اشکال مسخره بخود میگیرد.

رفیقی شب تصمیم میگیرد فردا در جلسه يك ارگان «نامطلوب» منحل میشود. از رفیقی از هیئت اجرائیه سلب مسئولیت میشود چون رفیق دیگر از او خوشش نیاید... رفقا اینها افسانه نیست جریان روزمره کار ماست. این ضعف رهبری ناشی از ضعف تئوریک ماست، عدم علاقه ما به تحصیل و مطالعه، شرکت نداشتن در کار عملی، مجزا بودن از توده ها، نبودن هیچگونه حساب پس دادن و مورد مؤاخذه قرار گرفتن و کم کاری و خودخواهی و تکبر شدید است. انعکاس خارجی این ضعف اشتباهات مکرر سیاسی، ارزیابی نادرست از نیرو های اجتماعی، توسل بشیوه های نادرست، بسته بندی، لجن مال کردن، دیکتاتور منشی، انقامجوئی و حتا گاهی تعیین و نوبهمزنی و غیره است. رفقا این عیب ها خیلی سنگین است ولی واقعیتی است بسیار تلخ که همه ما بعضی کمتر و بعضی بیشتر به آن مبتلا هستیم. من در این نامه تنها تاثیر این ضعف رهبری را در کار های تشکیلاتی مورد بحث قرار میدهم. البته این در کار های سیاسی تاثیر عمیقی می نهد. از لحاظ داخلی حزب بهیچوجه وضع خوبی ندارد. مبارزه داخل حزب از چهار چوب مبارزه شرافتمندانه اصولی مدتهاست که خارج شده و بصورت دشمنی و کین توزی

ناسالمی درآمد و عده ای از رفقا از هیئت اجرائیه تا تابین برای رسیدن به هدف خود هر وسیله ای را مجاز میشمرند.

رفقا بحث درباره اینکه چه کسانی در درجه اول مسئول پیدایش چنین وضعی هستند بسیار مفصل است. اگر امکان نوشتن نامه مشروح پیدا بشود من نظریاتم را خواهم نوشت ولی رسیدگی به آنها تنها وقتی ممکن است که یا يك جلسه عمومی با شرکت شما بعنوان قاضی تشکیل گردد و ما بتوانیم آزادانه بحث کنیم و یا لاقلا اگر جلسه عمومی ممکن نباشد چند نفر از شما که از این جنجال برکنارید بدون جهت گیری دلائل ما را بشنوید و جنبه های مثبت و منفی هر يك را مشخص بکنید.

از اینرو بنظر من بدون آمدن همه و یا لاقلا چند نفر از رفقای مؤثر خارج به اینجا خارج شدن حزب از وضع ناسالم کنونی بنظر من بسیار دشوار است و از ما ساخته نیست. ممکن است بتوان با توسل به ارباب افراد را خفه کرد ولی نمیتوان آنها را قانع ساخت بخصوص در شرایط کنونی که امپریالیسم هار امریکا با تمام قوا برای وارد آوردن ضربه های سخت به سازمان مخفی ما در تلاش است و فعالیت جاسوسی آن بطور بیسابقه ای توسعه یافته است. بخصوص اینکه ما يك شکست پشت سر داریم که اکثریت قاطع افراد حزبی تا حد زیادی آنرا محصور اشتباه و ضعف رهبری میدانند. در چنین شرایطی نبودن وحدت و اتخاذ روشهای خشنوت آمیز و مرعوب کننده میتواند خطرات زیادی را متوجه نهضت ما سازد.

مسئله رفع اختلافات داخلی حزب بطریقی که برای افراد با حسن نیت قانع کننده باشد مهمترین مسئله ایست که حزب ما امروز با آن روبرو است.

بعضی از رفقا اصرار دارند اینطور وانمود کنند که این اختلافات تنها ناشی از خودخواهی ها بدانند بنظر من این ساده کردن موضوع است. اختلافی اینقدر پر دامنه و عمیق و طولانی نمیتواند تنها از خودخواهی این یا آن سرچشمه بگیرد. خودخواهی و کین توزی میتواند عامل تشدید کننده باشد ولی عامل تعیین کننده نیست. بنظر من عده ای از رفقا برای پوشاندن اشتباهات سیاسی و تشکیلاتی خود این جنجال را براه انداخته اند و بدون تردید عوامل دشمن هم در تشدید آن با تمام قوا کمک کرده است. رفقا خود این مسئله که این اختلافات وسعتی که پیدا کرده بطوریکه اعضاء ساده سازمان میدانند در کمیته مرکزی دو بستگی وجود دارد و کیانوری عامل امپریالیسم است و خرابکاری میکند ولی در روزنامه های دشمن که بر سر کوچکترین خبر جنجالی راه میپندازند کوچکترین انعکاسی پیدا نمیکند، باندازه کافی نباید ما را متوجه این کند که ازین جهت هم اختلافات دامن زده میشود آیا در این صورت وظیفه ما این نیست که در رفع آن بکوشیم. رفقا برای ما نامه نوشتند که وحدت حزب را حفظ کنیم.

نو نفر از اعضای هیئت اجرایی پیشنهاد کردند که قبل از هر بحث دیگر این مسئله را بطور دقیق مورد بحث قرار دهیم و کوشش کنیم راههایی برای رفع اختلاف پیدا کنیم رفقا جودت و یزدی با تأیید رفیق بهرامی بالاخره با این پیشنهاد موافقت نکردند و آنرا بصورت مسخره ای درآوردند. بنظر رفقا دیگر وقت آن رسیده است که کار را یکطرفه کنند در هر حال رفقا چون من هیچ راهی دیگر ندارم از خودم رسماً سلب مسئولیت کردم و تمام مسئولیت آنچه را که در آینده پیش آید متوجه رفقا یزدی و جودت در درجه اول و بهرامی که بوسیله آنها مرعوب گردیده در درجه دوم میدانم چگونه میتوان این مشکل را مرتفع ساخت؟

۱- ما در دوران با اهمیتی از تاریخ کشور خود قرار داریم. مسائل بغرنجی در مقابل حزب ما قرار دارد که حل آنها مستلزم وجود یک رهبری قوی است و از اینجهت بنظر من بهترین راه اگر ممکن باشد مراجعت همه رفقای خارج به ایران است باین شکل جلسه کمیته مرکزی میتواند تشکیل گردد. حیثیت و نفوذ رهبری بطور غیرقابل مقایسه ای بالا میبرد امکان رسیدگی به مسائل کلی بوجود میآید. در چنین حالتی ممکن است عده ای از افرادی که در اینجا ممکن است مزاحم باشند برای مدتی دور شوند. البته بدون تردید این بهترین راه حل است ولی با تجربه مسافرت سه نفر از رفقا که رفتند تا دیگران را بیاورند ولی خود نتوانستند برگردند مثل اینکه چنین امکانی کم است. ولی بنظر من رفقا باید داین مسئله را با تمام اهمیتی که دارد مورد شور و بحث قرار دهند.

۲- راه حلی که کمتر از اول مؤثر است ولی معذک تاثیر خیلی زیاد میتواند داشته باشد مراجعت چند نفر از یاران بایران است. اگر آمدن رفقا بخصوص چند نفر از مؤثر ترین رفقا با خارج شدن چند نفر از رفقای اینجا که در هر حال در این چنگال سهم مؤثری دارند ممکن است بطور قابل توجهی مؤثر واقع شود. البته همزمان با این آمدن و رفتن باید روشهای کار رهبری نیز تغییرات اساسی نماید دموکراسی متمرکز و کار دسته جمعی جای خود را به یکه تازی و تحمیل نظریات بدهد.

۳- در صورتیکه آمدن همه یا عده ای از رفقا بایران میسر نباشد باید به اقدامات کم اثر تری متوسل شد زیرا در هر حال باقی گذاشتن حزب را در وضع فعلی درست نیست و در چنین حالی بنظر من سه کار حتماً ضروری است.

الف - ایجاد امکان اینکه ما بتوانیم مشروحاً نظریات خودمان را برای شما بفرستیم تا رفقا تاحدودی از نظریات ما آگاه شوند و یا اگر ممکن شود رفقا امکان مسافرت لاقبل بو نفر از رفقای اینجا را برای مدت محدود بنزد خود تأمین کنند تا واقعاً امکان اینکه تا حدودی تابلوی واقعی وضع اینجا در مقابل چشم شما مجسم شود بوجود آید و رفقا پس از آشناسدن به واقعیت ما را راهنمایی کنند و امکان هم فکری و کمک را در آینده نیز تأمین نمایند.

ب - خارج شدن چند نفر از رفقای که بنظر من در هر حال نخواهند توانست مصالح حزب را بالا تر از حب و بغض ها و تضارتهای جامد قرار دهند، از ایران خارج شوند.

ج - ایجاد یک سازمان رهبری وسیعتر بصورت پلنوم تصمیم گیرنده که هیئت اجرایی را انتخاب کند و کارش را کنترل نموده مورد بازخواست قرار دهد بعلاوه برای تمرکز بیشتر در شرایط کار مخفی یک هیئت دبیران ۳-۵ نفری از طرف هیئت اجرایی انتخاب گردد ولی دقیقاً حقوق هیئت اجرایی و مخصوصاً پلنوم مراعات گردد

ولی این وقتی ممکن است که تعداد اعضا پلنوم نسبتاً قابل توجه باشند مثلاً ۱۹ - ۲۱ نفر بنظر من تأمین تکنیک تشکیل جلسات دو ماهه و یا سه ماهه پلنوم حتی در شرایط کنونی موجود است. باینترتیب سیستم کار کنونی که سرنوشت حزب و نهضت و کادر ها و حتی افراد هیئت اجرایی بدست یک اکثریت سه نفری است که در مقابل هیچ ارگانی جوابگو نیست تغییر مییابد و اگر کمک منظم فکری و راهنمایی رفقا از خارج تأمین شود ممکن است بتدریج همه مشکلات تشکیلات کنونی حزب مرتفع گردد و در راه طبیعی خود بیفتند.

رفقا بشمنی و کین توزی بین کادر ها از ه.ا گرفته تا پائین بصورت غیرقابل تصویری عادی درآمده است. توهین، فحش و متهم کردن بسیار عانی است از آنجا که در تمام دوران پس از مسافرت رفقا من در اقلیت بودم و هیچ مرجعی برای رسیدگی به اختلاف نظر های

موجود بین ما وجود نداشته من هیچگونه مسئولیتی را متوجه خود نمیدانم. با این وضع بزرگترین صدمات را بحزب وارد ساخته و در فاصله بین ۲۰ تیر و ۲۸ مرداد که امکانات بیسابقه ای برای توسعه و پیشرفت عمیق نهضت موجود بود بدون کوچکترین زیاده گوئی ۹۰ در صد تمام وقت هیئت اجرایی به مسائل کوچک خصوصی و انتقامجویی و تصفیه حساب و تهیه زمینه برای سلب مسئولیت از عده ای از رفقا و اشغال مقامات حزبی بدست عده دیگر مصرف شده است. سازمانهای حزبی ما در اغلب شهرستانها بجای توسعه بقهقرا رفته است. در استانی مانند آذربایجان با آنهمه آمادگی پس از يك توسعه مقدماتی تشکیلات بعداً مدتی بحال رکود بعداً بطرف سقوط و تلاشی رفته است. این وضع قبل از ۲۸ مرداد بوده نه پس از آن. رفقا خواهش میکنم رفیقی مانند شاندرمنی را که شما خوب میشناسید و پیش از یکسالست که بعنوان منشی در هیئت اجرایی شرکت میکند و اخیراً بعلت اقدامات خودمسرانه رفقا جودت و یزدی و گروه خاص مورد حمایت آنان از همه مسئولیت های حزبی بعنوان اعتراض استعفا داده است بنزد خود بخوانید تا شاید بهتر از جریان آگاه شوید. یا اگر ممکن است وسائل فرستادن نامه ها را فراهم کرد خود شما با انتخاب خودتان از ۵۰ نفر از بهترین کادر های حزبی نسبت به جریانات اظهار نظر بخواهید. شاید برای شما روشن کننده تر باشد.

این بود بطور خیلی مختصر نظریات من درباره وضع حزب امید است امکان دیدار و بحث یا لاقبل نوشتن نامه تفصیلی دست دهد.

مسئله کیانوری

این عنوان کمی مسخره است ولی متأسفانه واقعیتی است. کیانوری در حزب ما مسئله ای شده است که حل آن در کنار سایر مسائل به پیشرفت کار کمک میکند البته تنها مسئله کیانوری نیست رفقای دیگر هم مانند قاسمی و فروتن و عده ای دیگر مطرح هستند ولی آنچه در شرائط کنونی بیش از هر چیز مطرح است کیانوری است عده ای از رفقا مدتهاست در تمام شبکه های حزبی در تهران و شهرستانها حتا شهر های کوچک آذربایجان و فارس در زندان در تبعید یا پیگیری اینطور تبلیغ می کنند که يك جناح منشویک خیانتکار عامل امپریالیسم در کمیته مرکزی هست که نمایندگان آن قاسمی، فروتن و کیانوری هستند و بخصوص کیانوری در شرائط کنونی نقش بریا-اسلانسکی را بازی میکند و تمام شکست های حزب محصول خرابکاری اوست مثلاً اینکه کیانوری مسبب غیرقانونی شدن حزب در ۱۵ بهمن است و یا اینکه روز ۲۸ مرداد کمیته مرکزی تصمیم به قیام مسلح گرفت کیانوری خیانت کرد و آنرا عقیم گذاشت.

رفقا تصور نکنید که این بحث اتفاقی بین چند نفر است. خیلی نادرند مسئولین و افراد حزبی که این مسائل باضافه پست ترین لجن مالی خصوصی که مهمترین و شرافتمندانه ترین آن اینستکه کیانوری در زندان هر روز شامپانی میخورد از این دهان بان دهان نقل میشود. این اقدامات بنظر من مستقیماً زیر نظر و با موافقت رفقای هیئت اجرایی انجام میگردد زیرا اگر غیر از این بود در مدت یکسال و نیم برای نمونه هم شده یکبار یکی از دهها نمونه و شکایت و احکام مستند را کمیته مرکزی دنبال و رسیدگی میکرد. این که گفته میشود از دهها نمونه حتا یکی هم رسیدگی نشده کوچکترین زیاده گوئی نیست. فقط یکبار هیئتی برای رسیدگی بیکی از این شکایات انتخاب شد و چون پای بعضی از رفقای هیئت اجرایی در آن کشیده میشد هفته بعد منحل گردید و رسیدگی معوق ماند.

باینترتیب حیثیتی برای کیانوری باقی نمانده است و سکوت رضایت آمیز کمیته مرکزی هم بمنزله تأیید کامل این جریان است.

البته رفیق قاسمی تاحدود زیادی از این جریان سهم میبرد و درباره او هم همین سکوت رضایت آمیز حکمفرماست.

درست کمی قبل از ۲۸ مرداد در يك جلسه بدون کوچکترین رسیدگی بدون انتقاد از کار گذشته کیانوری تمام مسئولیتهای او سلب شد و شعبه مطبوعات پای واگذار گردید. البته این تصمیم در جلسه مخفی جداگانه رفقا گرفته شد و بعداً در جلسه رسمی هیئت اجرایی مطرح و تصویب شد. همزمان با این تصمیم ظاهراً تصمیمات دیگری برای خاتمه دادن بر آنچه در فوق گفته شد گرفته شد ولی تنها چیزی که از این مجموعه تصمیمات عملی شد سلب مسئولیت کیانوری و مریم بیگار گذاشتن متقی و شاندرمنی و عزیز [معلوم نشد عزیز نام

مستعار چه کسی است] برای مدت طولانی یعنی همان چیز یک عده معینی از رفقا همیشه خواستار آن بودند.

بلافاصله شبکه پخش اخبار این تز را مطرح کرد که منشویک اصلی را امشی زیم و کاری یار دایم که نتواند نفس بکشد. واقعاً اینطور بود بخصوص که پس از ۲۸ مرداد کار شعبه کیانوری به تنظیم یک روزنامه ستونی در هفته منحصر گردید و برای کارهای دیگر نه امکانات فنی و عملی وجود داشت و نه رفقای مورد بحث امکان فعالیت به او میدادند اینکار شکنی آنقدر شور شد که در یک مورد هتا رفیق علوی که پس از چندین بار مطرح کردن مأمور رسیدگی شد مجبور شد از همان اولین برخورد اعتراف کند که عده ای از رفقا در کاری که مسئولیت آن با کیانوری بود عمداً کارشکنی کرده اند. کیانوری مدتی قبل از ۲۸ مرداد بعزت این وضع تقاضا کرد او را از ترکیب هیئت اجرائیه کنار گذارند و برای آنکه گفته نشود او مسئول تشنجات است بعنوان مسئول یکی از استانها فرستاده شود. رفقا نه از این لحاظ که کیانوری وجودش در هیئت اجرائیه مفید است بلکه از این جهت که وسیله تبلیغات از دست آنها خارج شده در آینده جوابگو خود آنها خواهند بود و دیگر نمیشود در حزب منتشر کرد که کیانوری تصمیمات کمیته مرکزی را بطرف انحراف میکشاند با این پیشنهاد مخالفت کردند.

وضع از آنوقت تا کنون خیلی شدید تر گردیده است. وجود کیانوری در هیئت اجرائیه با وضع کنونی که از یکطرف اینطور لجن مال میشود و کوچکترین دفاعی در مقابل این لجن مالی بعمل نیاید حیثیت و اعتبار کمیته مرکزی را متزلزل میکند. حتا اگر رفقا اینطور بگویند که ما از ترس نمیتوانیم کیانوری را کنار بگذاریم (گوینده یزدی) باز هم آبروش برای کمیته مرکزی بوجود نیاید.

من در چند هفته قبل که باز هم تصمیمات کودتائی جدیدی از طرف رفقا جودت و یزدی علیرغم مخالفت دو نفر عضو رسمی و یکنفر مشاور از ۶ نفر هیئت اجرائیه گرفته شد و منجر به استعفای شاندرمنی گردید پیشنهاد کردم که اگر کوچکترین صداقتی در ادعای رفقا دائر باینکه مسئول تشنجات کیانوری است وجود دارد من حاضرم با قبول اینکه بیرون از ایران در شرایط کنونی برای فوری مانند کیانوری بحساب ضعف و فرار باید گذاشته شود هر وقت رفقا تصمیم بگیرند شرایط آنرا فراهم آورند خارج شوم و از رفقا این بهانه سلب شود و در مقابل حزب برای اشتباهات و اعمال غیر حزبی خود جوابگو باشم.

پیشنهاد من برفقایم اینست. وجود کیانوری در شرایط کنونی در صورتیکه کسانی از شما به ایران نیائید برای نهضت ضرور دارد. ضررش هم از این لحاظ است که با سیستم کنونی که هرگونه حساب پس دهی وجود ندارد کیانوری وسیله ماستمالی کردن اشتباهات کم کاریها، نواقص اخلاقی رفقاقت و نسیسه تحریک و بجان هم انداختن کادر هائی که از هرلحاظ میتوانند در جهت واحدی صمیمانه همکاری کنند. رفقا اینست باز مختصری از وضع کیانوری و مسئله ای که او بوجود آورده. من از شما خواهش میکنم برای بیرون کشیدن رفیقی که میتواند در شرایط آینده عضو مفیدی باشد از چنین وضع دشواری تصمیم بگیرید. ادامه این وضع برآستی تحمل پذیر نیست اعصاب فولاد هم تاب نخواهد آورد و خورد خواهد شد. رفقا رفیق شاندرمنی که مسلماً نمیتواند به داشتن حسن نظر به کیانوری مظنون باشد بعنوان ناظر بیطرفی شاهد کار یکسال و نیم اخیر ماست بخواید شاید به این نتیجه برسید که سهمی از ادعا های کیانوری صحیح است و باید برای آن راهی اندیشید.

تقاضای مسافرت مریم فیروز برای معالجه [زیر این عنوان هیچگونه شرحی نوشته نشده است و کیانوری خطاب به رفقای عزیز مطالب خود را ادامه میدهد]

رفقای عزیز

نظر رفقا درباره تحلیل واقعه ۲۸ مرداد رسید من با تحلیل رفقا کاملاً موافقم ولی در یک نکته یعنی در مورد روشی که باوجود عدم آمادگیها میبایست اتخاذ میکردیم نوشته رفقا مختصر و ناروشن است. در این مورد من نظرم را مینویسم و از رفقا خواهشمندم با توضیح بیشتری ما را روشن کنند.

در مورد تحلیل ۲۸ مرداد بین ما ۵ نفر اتفاق نظر وجود ندارد نظریه رفقای دیگر بصورت جزوه ای درآمده است که با همین پیک برای شما فرستاده میشود نظر رفقا با محتوی اساسی نظر شما یعنی

مسئولیت سنگین حزب ما در دوران پس از ۲۰ مرداد تا ۲۸ [بمنظر میرسد منظور ۳۰ تیر تا ۲۸ مرداد است] مغایر است و چون این نه تنها موضوع اختلاف در هیئت اجرائیه بلکه مورد اختلاف عده زیادی از کادر های حزبی است مجبورم با وجود کوشش در اختصار کمی مشروحتر صحبت کنم

بمنظر من تحلیل رفقا در مورد ۲۸ مرداد که در جزوه تدوین شده است فاقد روح انتقاد از خود صمیمانه است و هدفش اینستکه مسئولیت سنگینی را که متوجه رهبری حزب در دوران بعد از ۲۰ تیر تا ۲۸ مرداد میشود ماست مالی کند و برای این منظور واقعاً حقایق در بعضی موارد تحریف و یا مسکوت گذاشته شده است و برای تیرته رهبری حزب ارزیابی نادرستی از نیرو هائی که در کودتا شرکت کرده اند بعمل آمد. نیرو های دشمن خیلی پیش از آنچه واقعاً بوده و نیرو های خودی و ضد کودتا خیلی کمتر از واقعیت بحساب آمده تا این نتیجه گیری شود که این شکست اجتناب ناپذیر بوده و اگر کمیته مرکزی در دوران یکسال پس از ۲۰ تیر هیچگونه نقشی هم در کارش نبود باز هم شکست حتمی بود. این تحلیل نه تنها نقش آموزنده و تجهیز کننده ندارد بلکه روی افراد حزبی و توده های ضد استعمار که شاهد حادثه ۲۸ مرداد و نیرو های کودتائی شرکت کننده در آن بودند مایوس کننده است. آنها اعتماد خود را به نیرو های خود از دست میدهند و به این نتیجه میرسند که اگر هم نهضت قوی باشد و امکانات مثبت و مساعد زیادی بدست آورد همیشه عده قلیلی آوایش به آن صورت مفتضح میتوانند پیروزیهای بدست آمده را نابود سازند.

رفقا، یکبار چهار اشتباه بزرگی شدیم و در جریان مبارزات اولیه علیه شرکت نفت روش نادرستی درپیش گرفتیم ولی گناه بزرگ این نبود که اشتباه کردیم بلکه این بود که خیلی دیر به آن پی بردیم و وقتی هم که مسیر حوادث علیرغم لجاج ما آنرا بما فهماند باز هم حاضر نشدیم آنرا اعتراف کنیم و از این راه راه تکرار اینگونه اشتباهات را بشوار کنیم. اگر امروز پس از سه سال حاضر میشویم قسمتی از اشتباهات خود را اعتراف کنیم اولاً در اثر فشار زیادی است که از طرف افراد و طرفداران حزب بما وارد میاید و ثانیاً برای آنستکه در پناه این اعترافات اشتباه و قصور جدیدی را که امروز مطرح است بهوشانیم این روح عدم پذیرش انتقاد در همه کار های ما اهم از کوچک و بزرگ عمیقاً ریشه دوانیده است و همیشه از این سو به مسائل نزدیک میشویم که از راه ممکن عمل انجام یافته یا کار انجام نیافته را توجیه کنیم. این بزرگترین بیماری رهبری حزب ماست که متأسفانه تاکنون صدمات بزرگ و جبران ناپذیری به نهضت وارد ساخته و اگر بیرحمانه با آن مبارزه نشود در آینده هم صدمات دیگری خواهد زد ولی البته اکنون در اینجا شرايطی است که امکان انتقاد را سلب میکند یعنی انتقاد کننده آنطور مورد کینه توزی قرار میگیرد که یا از میدان خارج میشود و یا مجبور بسکوت میگردد. نظر من درباره واقعه ۲۸

همانطوریکه رفقا نوشته اند پس از ۳۰ تیر دیگر معلوم بود که امپریالیسم برای سرنگون کردن دولت مصدق و درهم شکستن نهضت ملت ایران باخترین حربه خود متوسل شده و آنرا با شدت بیشتری بکار خواهد برد. باین ترتیب وظیفه فوری حزب ما این بود که نیرو های لازم را برای مقابله با این کودتا که حتماً بتوقع میبویست تجهیز و آماده نماید.

در این زمینه چکارهائی میبایست انجام میدادیم؟

۱- قبل از هر چیز لازم بود که توده های وسیع مردم را به خطر کودتا و لزوم مقابله با آن متوجه میساختیم. رسیدن باین هدف مستلزم کار توضیحی وسیع و اتخاذ روش عاقلانه، معطوف داشتن توجه اصلی به این هدف تاکتیکی مهم بود. برای موفقیت در این مبارزه، بیش از هرچیز ضروری بود که ما راه نزدیک شدن بتوده های غیر خودی را هموار میساختیم و اشتباهات گذشته ما در انتخاب شعار ها و اشکال مبارزه در این راه سد های جدی بوجود آورده بود. قشر های قابل توجهی از نیرو های ضد استعمار بحزب ما با نظر بی اعتمادی نگاه میکردند اولین و ضروری ترین عمل برای هموار ساختن این راه يك انتقاد از خود علنی و شرافتمندانه و اعتراف به اشتباهات گذشته و تنظیم دقیق راه آینده میتوانست باشد.

ما اینکار را نکردیم و چون به اشتباهات خود اعتقاد نداشتیم و آنها را با تحلیل علمی کشف نکردیم نمی توانستیم نه در صد تصحیح آنها

برائیم و نه از تکرار آنها اجتناب کنیم و بدون اینکار بهیچوجه نمیتوانستیم به مهمترین هدف تاکتیکی که تجهیز عمده قوای ضد استعماری برای مقابله با کودتاست برسیم و همینطور هم شد.

از این بگذریم ما واقعاً به امکان کودتا و اثرات منفی و دامنه این شکست عمیقاً معتقد نبودیم. در اینباره ما باین نتیجه رسیدیم که برای امپریالیستها دیگر امکان انجام کودتا وجود ندارد حتا پس از کودتا ۲۵ مرداد و عقیم ماندن آن هنگام تدوین اعلامیه کمیته مرکزی در قسمت مربوط به وجود عناصر کودتائی این بحث بود که امکان کودتا دیگر نیست حتا در صحت جریان ۲۵ مرداد تردید میکردند.

چهار نفر از رفقای ما که تحلیل پیوست را تصویب کرده اند عقیده دارند که اگر ما در این دوره هم هیچ اشتباهی نمیکردیم اگر تمام خطا های گذشته را هم تصحیح مینمودیم و علناً اعتراف میکردیم باز هم در این یکسال امکان تجهیز نیرو هائی که کافی برای عقیم گذاشتن کودتای ۲۸ مرداد باشد نمیشدیم

۲- لازم بود نیرو های حزبی را برای برخورد های خیابانی نظیر ۲۰ تیر آماده مینمودیم

لا بد رفقا میدانند که در جریان ۲۰ تیر در حقیقت نیرو های حزبی نقش کوچکی داشتند اولاً دیر بمیدان آمدند. تنها در تهران و بعضی نقاط حرکت کردند و در تهران هم در گرما گرم مبارزه صبح ۲۰ تیر مقدار کمی از نیرو های ما در میدان بودند در صورتیکه ما نیروی قابل توجهی مستقیماً در اختیار داشتیم قریب ۲۵ هزار نفر افراد متشکل در سازمانهای مخفی تهران بودند. تجربه ۲۰ تیر ما را متوجه این نقص کرد و برای رفع آن یعنی برای آماده کردن نیرو های حزبی در روز های نظیر ۲۰ تیر تصمیماتی با حضور ۲ نفر از رفقای مسافر [منظور بقراطی، قاسمی و فروتن است] گرفتیم. این تصمیمات را با دوستان [منظور شورویها است] خود هم مشورت کردیم و آنها هم تایید کردند که اگر با مصدق باشد مفید است.

برای تهیه وسائل بودجه معینی تخصیص داده شد و قرار شد گروههای مبارزی تربیت بشوند ولی در این زمینه چه اقدام عملی کردیم یکی دو ماه گذشت و باین عنوان که گویا خطر کودتا منتفی شده است و دیگر احتیاجی به این تجهیز نیست گروهها منحل شدند و اقدامات اولیه برای تهیه وسائل تعطیل گردید.

این سؤال پیش میاید که آیا این تعطیل کار صحیح بود یا نه بنظر من غلط بوده است و ثانیاً بفرض که این تجهیز را دیده بودیم و روز ۲۸ مرداد با نیروی چند هزار نفری که حداقل تجهیزات را داشته بمیدان میامدیم کودتا قابل جلوگیری بود یانه. بنظر من بدون تردید میسر بود. در این مورد باید با اهمیت واقعی نه تبلیغاتی کودتا توجه شود.

۴ نفر از رفقا برای توجیه نظر خود اولاً این دلیل را میاورند که کودتا خیلی پر دامنه و عمیق بود و آنقدر وسیع بود که جلوگیری از آن با چنین نیرو هائی غیر ممکن بود ثانیاً اینکه اگر بمیدان میامدیم مصدق از ترس ما با ارتجاع سازش میکرد و علیه ما لشکر می کشید بنظر من هر دو دلیل غیر کافی است

درباره دامنه توطئه، رفقا عیناً نوشته مقاله دموکراسی نوین فرانسه را که دامنه توطئه را نشان میدهد نقل میکنیم. در این مورد دوستان ما [منظور شورویها است] در تهران میتوانند قضات و ناظرین بیطرفی باشند خواهش میکنم حتماً در اینباره از آنها نظری بخواهید و بدون این نظر در این باره قضاوتی ننمائید.

درباره ترس مصدق از ما بنظر من از ساعت ۱۱ و بخصوص از ظهر بیبعد دیگری پایه است و مصدق آماده بوده است همه گونه کمکی را از ما بپذیرد

بقیه نظریاتم را در نامه دسته جمعی نوشته ام

۳- اختلاف نظر ها باین مسئله هم ختم نمیشود رفقا عقیده دارند که صرفنظر از مسائل مربوط به گذشته وضع عینی ما در ۲۸ مرداد طوری بود که نمیتوانستیم هیچگونه موفقیتی بدست آوریم. البته رفقا عقیده دارند که صحیح بود در هر حال بمیدان میامدیم و اگر شکست هم میخوریم با مبارزه حیثیتی برای خود بدست میاوریم

ولی من عقیده دارم که با در نظر گرفتن دامنه توطئه و شرایط عینی روز ۲۸ مرداد اگر با همان نیرو های موجود با وسائل ناچیز موجود بمیدان میامدیم (مقارن ظهر) احتمال پیروزی برای دشمن وجود نداشت. حرکت ما باعث میشد که نیرو های طرفدار مصدق از بهت و

غافلگیری خارج شوند و در مقابل نیروی ناچیز حمله کننده مقاومت کنند.

بدون تردید در میان حزب نه کم کسانی هستند که بر اثر شکست به منفی بافی و حملات نادرست دست زده و راه کنار کشیدن خود را با لجن مال کردن هموار میکنند ولی این مسئله از انتقاد صحیح اکثریت کسانی که همپیمان همه چیزشان در مبارزه است بکلی تفاوت دارد.

ضمناً این مسئله را برای رفقا تذکر دهم که اختلاف نظر کنونی من با رفقای دیگر بهیچوجه ناشی از این نیست که در روز ۲۸ مرداد من پیشنهادهائی کرده باشم و رفقا نپذیرفته باشند و حال بخواهم نظر خود را با ثبات برسانم. من در تمام تصمیمات گرفته شده و گرفته نشده غیر از تحلیلی که بعد از ظهر ۲۸ مرداد رفقا درباره سازش مصدق کردند و من مخالف بودم و غیر از لزوم انتقاد از خود که مرتب روی آن پافشاری کرده ام با رفقا نظر مشترک داشته ایم. البته در بحث ها و تحلیل ها اختلاف نظر هائی پیش میاید ولی بالاخره نظر مشترکی صحیح یا اشتباه پیدا نمیکردیم (البته مقصود فقط مسائل سیاسی است) باین ترتیب تمام انتقادات من متوجه مسائلی است که خود من نیز بمقدار زیاد مسئولیت سنگین آنها را بعهده دارم. البته درباره يك مسئله اساسی که ضعف رهبری و توجه رفقا بمسائل کوچک و فراموش کردن مسائل با اهمیت نهضت است من به رفقا ایرادات بسیار جدی دارم و معتقدم که در این باره تقریباً تمام مسئولیت ها متوجه رفقای اکثریت هیئت اجراییه کنونی است.

منتظر نظر رفقا

کیانوری

نظریات مشترک رفقا

اظهار مسرت از دریافت نامه رفقا. این قبیل تبادل نظر و مشورت در مورد مسائل مربوط به حزب برای ما بسیار گرانبها و ضروری و مفید است. امیدواریم نباله این مبادله نظر و مشورت در آینده نیز منظم تر از پیش ادامه یابد. بطور کلی با تحلیل رفقا در مورد ۲۸ مرداد موافقیم جریان حوادث نیز درستی آنها تایید میکند. اخیراً از طرف کمیته مرکزی جزوه ای منتشر شده که قسمت اساسی آن با نظریات شما انطباق دارد انتظار داریم شما نیز درباره این جزوه قضاوت نمائید اما ضمن بحث اختلاف نظر هائی در هیئت اجراییه پدید آمده است.

بعقیده ما درست است که کار ما عاری از نقص نبود بخصوص در کار های توده ای ما نواقص جدی وجود داشت ولی شرایط ایزکتیو محیط بما امکان بیشتری نمیداد. در آستانه کودتا ما در طهران جمعاً ۲۰ قبضه اسلحه گرم، صد تا صد و پنجاه نارنجک در ایندست و آن دست داشتیم اما البته فعلاً توانستیم در حدود ده هزار نارنجک و اسلحه های دیگر بدست آوریم اظهار نظر شما را در این مورد بخصوص لزوم یا عدم لزوم ادامه عملیات مزبور و دامنه توسعه آن خواستاریم. دیگر در مورد جبهه ملی و اشتباهات ما درباره آنها. بنابراین ما چگونه میتوانستیم در عرض یکسال فعالیت تازه ای بکنیم آیا برای کسب اطمینان اعضا و هواداران تازه یا از دست رفتن یکسال صرف وقت کافی است. شکی نیست که ما در این ده دوازده سال از فرصتهای موجود حداکثر استفاده را نکردیم ولی این حکم کلی است و ما نباید همه ناکامیها را بپای عدم آمادگی حزب و سازمانهای وابسته بگذاریم

تذکر این نکته هم مفید است که در مقابل عیوبی مانند سکتاریسم و بوروکراسی که هنوز هم وجود دارد امکانات مساعد تری بوجود آمده و صورت محاسبات و دفاتر و مراجعات ما مؤثراً بهبود یافته است. حتماً ممکن بود از اینهم بهتر شود آثار عیوب پیش حدود مسئولیت ما را چه میدانید؟

شما گفته اید که برای مقابله با مشکلات کنونی به چه اقدامات باید دست زد ولی در مورد تصادم با پلیس و قوای انتظامی سؤال ما اینست که آیا میتوان با ایجاد گروههای ضربتی متحدالشکل و توسل به اسلحه گرم به آنها جواب داد یا نه همانطور مثل سابق یکجوری

بقیه در صفحه ۲۲

نگاهی به تجارب و چشم اندازهای توسعه در جهان سوم - بخش سوم

تجدید سمت گیری اقتصادی و مسائل آن

بیژن فهیمی

چنانچه در بخش نخست اشاره شد سیاستهای توسعه اقتصادی که بر مبنای گرائی اقتصادی و خنثی کردن مکانیزم بازار استوار بوده اند در مجموع ناموفق از آب درآمدند. در حالی که تجربه کشورهای نوسمعی شرق، که در بخش دو مورد بررسی قرار گرفت، نتایج امیدبخش تری داشته است. از ابتدای دهه هشتاد به این سو بسیاری از کشورها سعی کرده اند سیر اقتصاد خود را تغییر داده و راه توسعه صادرات و تشویق اقتصاد بازار را برگزینند. تجربه دهه اخیر نشان داده که این کار چندان ساده نبوده است. در این بخش مواعظی که در راه تجدید سمت گیری اقتصادی کشورهای کمتر رشد یافته قرار دارد و مسائل تجارت جهانی را مورد بررسی قرار میدهم.

موانع داخلی در برابر اصلاحات

در کره جنوبی، سنگاپور و تایوان سیاست جایگزینی واردات در دهه ۵۰ بسیار محتاطانه انجام شد و هرگز دامنه وسیعی نیافت. به همین دلیل در دهه ۶۰ لیبرالیزه شدن اقتصاد مسائل جدی بدنبال نیلورد. حال آنکه کشورهای آمریکای لاتین و سایر ممالکی که سیاست حمایتی شعبیدی را دنبال کرده اند، برای دگرگون کردن سیاست تهرست گذشته با مسائل به مراتب بزرگتری روبرو هستند. اصولاً در اقتصادهایی که به دلیل مقررات و دخالت شدید دولتی، عدم تعادل اقتصادی حکم فرماست، بسیار دشوار بتوان پیش بینی کرد که لیبرالیزه کردن اقتصاد چه عواقبی به دنبال داشته باشد. موانع موجود در برابر اصلاحات را که هم خصالت سیاسی و هم خصالت اقتصادی میتوانند داشته باشند چنین میتوان خلاصه کرد:

۱ - ناپیگیری در انجام اصلاحات و مقاومت سیاسی در برابر آن:

روند تجدید سمت گیری اقتصادی پرون گرایانه در دهه ۸۰ آغاز شد. بجز شیلی و اروگوئه که انتقال به سیاست جدید را با جدیت دنبال کردند در سایر کشورها (هند، مصر، ترکیه و...) اصلاحات بکندی و ناقص انجام شده و اکثراً نیمه کاره مانده است.

هند در این زمینه نمونه وار میباشد. در این کشور یکبار در دهه ۶۰ و بار دیگر در ابتدای دهه ۸۰ تلاشهایی برای لیبرالیزه کردن اقتصاد انجام شد. یک دلیل مهم برای عدم موفقیت این تلاشها نیمه کاره بودن و ناپیگیری در پیش برد سیاستهای اصلاحی بود، اصلاحات بطور عمده به شکل «موضعی» انجام شد. به این معنی که بخشهایی از اقتصاد لیبرالیزه شد و بخشهایی از آن به شکل سابق باقی ماند. لیبرالیزه کردن بخش صادرات برای نمونه بدون اقدامات مشابهی در بازار عوامل تولید انجام شد. این کار نه فقط وضع را بهتر نکرد بلکه به نابسامانی های قبلی نیز دامن زد. بطور کلی هدف از لیبرالیزه کردن در این کشور هیچ گاه بهبود تخصیص منابع نبوده است [Braconier 80] مثال دیگر در مورد اصلاحات موضعی آزاد کردن

سیستم قیمت گذاری بدون رفع مقرراتی است که مانع گسترش شرکت های موجود در گسترش شرکت های جدید میگردد. برای اینکه اقتصاد بازار نتیجه بخش باشد، باید بخشها و رشته های سودآور اقتصاد بتوانند از راه توسعه شرکت های موجود و پیدایش شرکت های جدید، منابع بیشتری را بخود جذب کنند. در غیراینصورت آزاد کردن قیمت ها تنها به عدم تعادل بیشتر در توزیع درآمدها و سودهای انحصاری می انجامد (همانجا) مشابه همین مشکلات در جریان اصلاحات ناهمگون و موضعی اقتصادی در عراق پس از جنگ با ایران بوجود آمد.

تجربه هند نشان میدهد که دلیل مهم ناپیگیری در انجام اصلاحات، مقاومت سیاسی است که در برابر آن شکل میگیرد. هرچه اقتصاد یک کشور بیشتر در چنبره مقررات و کنترل های دیوان سالارانه گرفتار باشد، سود کسانی که از این سیستم سودجویی میکنند بیشتر و مقاومت آنها در برابر اصلاحات شدید تر میباشد. این گروهها معمولاً متشکل و صاحب نفوذ هستند. حال آنکه پرنندگان اصلاحات که مصرف کنندگان و دهقانان کم درآمد هستند، تشکل قابل توجهی ندارند. بعلاوه زیانی که سیستم کهنه به جامعه وارد میکند شکل غیرمستقیم و مکانیزمی پیچیده دارد و بنابراین تلاش برای اصلاح آن شور و شوق مردمی و سیمی ایجاد نمیکند.

شکل عمده دیگر عدم اعتماد به امکان موفقیت برنامه های اصلاحی و تداوم آن میباشد. مردم معمولاً به وعده های دولتمداران بدبین هستند و «سیلی نقد» سیستم غلط فعلی را به «حلاوی نسبی» ثمرات برنامه اصلاحی ترجیح میدهند. بسیاری تلاش برای اصلاحات را تب سیاسی موقت دانسته و به امید بازگشت به روال قدیم با تحولات همراه نمیگردند. به همین دلیل مهم است که اصلاحات اعتماد عمومی را بدست آورد و برای همه روشن باشد که این هیاهوی موقتی نبوده که سمت گیری جدی و دراز مدت اقتصادی میباشد.

معمولاً مشکلات و هزینه های تغییر سیستم زود تر از ثمرات و مواهب آن خود را نشان میدهد. این وضع نارضایتی از اصلاحات و مقاومت در برابر آن را تشدید میکند.

۲ - کمبود سرمایه:

تجدید ساختار اقتصاد در کشورهای کمتر رشد یافته به معنی تعطیلی بسیاری از مؤسسات موجود و تجدید سازمان برخی دیگر از آنان است. این بدان معنی است که علاوه بر سرمایه گذارهای جدید، سرمایه هنگفتی نیز باید برای جبران خسارت کسانی که از رکود بخشهای زیر حمایت قدیم صدمه میبینند صرف گردد. همه اینها مستلزم منابع مالی میباشد.

منابع سرمایه ای موجود در اقتصاد جهانی فعلاً بسیار محدود است. در کشورهای غربی پس از یک دهه رونق مصرف پرپایه استقراض و استفاده از تسهیلات اعتباری و رشد بانکداری بخشهای غیرمولد و سقوط ناگهانی آن، کمبود سرمایه به شکل یک مشکل جدی اقتصادی درآمده است. منابع عظیم مالی کشورهای نفت خیز خاورمیانه پس از جنگ طولانی ایران و عراق و سپس جنگ کویت بشدت تحلیل رفته است. نیروی عظیم مالی آلمان متوجه بازسازی بخش شرقی این کشور است. از سوی دیگر در کنار کشورهای جهان سوم کشورهای سوسیالیستی سابق نیز با نیازهای بی انتهای خود برای بازسازی اقتصادی در انتظار کمک و سرمایه گذاری خارجی هستند. نتیجه اینکه برای پیش برد فرم اقتصادی کشورهای کمتر رشد یافته نمیتوانند روی واردات وسیع سرمایه خارجی حساب کنند. بسیج منابع داخلی میتواند جبران کننده بخشی از این کمبود باشد. اما امکانات داخلی کشورهای کمتر رشد یافته چندان قابل توجه نیست.

۳ - مشکلات کلان اقتصادی و اصلاحات

نهادی - ساختاری:

نرخ بالای بیکاری، تورم و کسری موازنه مبادلات از مهمترین عوامل کلان اقتصادی بوده اند که سیاست اصلاحات اقتصادی را در کشورهای گوناگون با دشواری روبرو کرده اند. به همین دلیل سیاست تثبیتی و کلان اقتصادی باید بر مبارزه جدی با تورم و سیاست پولی و مالی فشرده استوار باشد. این خط مشی در تناقض با سیاست مبارزه با بیکاری قرار دارد و باید موازنه معقولی بین آنها بوجود آید. باید کوشید بیکاری شکل دراز مدت و عمقی پیدا نکند

بازار آن به کندی رشد میکند ارتباط دارد. در زمینه صدور کالاهای صنعتی وضع پمرا تپ بهتر است و سهم کشورهای کمتر توسعه یافته در این زمینه افزایش نشان میدهد. حتی در تجارت جنوب - جنوب سهم کالاهای صنعتی افزایش یافته است. (از ۵ درصد در سال ۱۹۶۲ به ۲۷ درصد در سال ۱۹۸۲ (Hettlin 91)). توسعه تجارت و رشد اقتصادی از همین رو باید متوجه بخشهایی باشد که بازار تجاری گسترش یابنده تری دارد.

آیا موفقیت چند کشور کوچک در توسعه صادرات خود به این معنی است که همه کشورهای جهان سوم همزمان میتوانند همین کار را بکنند؟ آیا بازار جهانی گنجایش اینهمه تولید کننده کالاهای کمابیش مشابه را دارد؟ این بدگمانی بنظر چندان بجا نمی آید. زیرا به دلیل شرایط اقتصادی و سیاسی گوناگون و موقعیت جغرافیائی و منابع طبیعی متفاوت این کشورها ترکیب صادراتی کاملاً مشابهی نخواهد داشت.

از آنجا که کشورهای کمتر رشد یافته در سطوح کاملاً متفاوت رشد اقتصادی هستند، تقسیم کار بین المللی نه تنها میان «شمال جنوب» بلکه بین «جنوب و جنوب» نیز رو به توسعه است. نظریه ک. آکاناتسو در مورد سیر توسعه کشورهای خاور دور در این زمینه جالب است. براساس این نظریه به موازات توسعه کشورهای پیشرفته تر مزایای نسبی آنها به کشورهای پائین تر منتقل میگردد. این انتقال از طریق یک جریان استعمالی روبه افزایش صورت میگردد که طی آن کشورهای بسته اول جایگاه خود را در تولید کالای کمتر پیچیده از دست میدهند و به تولید کالاهای پیشرفته تر متمرکز میگردند و کشورهای کمتر رشد یافته جای این کشورها را در تولید کالاهای ساده تر میگیرند. ساز و کار این انتقال بدین ترتیب است که با افزایش هزینه هزینه های واحد کار در صنایع کاربرو عقب مانده تر در کشورهای صنعتی پیشرفته این کشورها قدرت رقابتی خود را در مقابل کشورهای کمتر رشد یافته که سطح دستمزد کمتر دارند از دست میدهند. کشورهای عقب مانده تر از راه یادگیری، انتقال تکنولوژی و سرمایه گذاری مستقیم کشورهای پیشرفته به سرعت بازار صادرات این محصولات را در دست میگیرند.

این روند به دلیل مقاومت سیاسی و عدم انعطاف ساختاری در تمام کشورها مشهود نبوده است. اما در اقتصاد شرق و جنوب شرقی آسیا چنین روندی واضح میباشد. (مورخو ۹۱) پیشاپیش این کشورها ژاپن قرار دارد که صرفنظر از بخش کشاورزی و تجارت داخلی سنتی و کمتر رشد یافته اش در تجارت خارجی و تولید صنعتی در رده اول جهانی قرار دارد. پشت سر ژاپن چهار کشور نوسنتی آسیائی (کره، تایوان، سنگاپور و هنگ کنگ) را باید قرار داد. آنها که مزیت نسبی خود را در تولیدات کالاهای ارزان قیمت و اجناس کاربرو و ساده تر از دست داده اند به تولیدات پیشرفته تر مثلاً کامپیوتر، اتومبیل های مرغوب، وسائل عکاسی و خدمات مالی رو آورده اند. چیزی که در گذشته فقط عرصه تولیدگران ژاپن، آمریکائی و اروپائی بود. صنایع نساجی، پلاستیک و محصولات ساده تر که سابقاً عرصه اصلی تولید و صادرات این کشورها بود اینک به حوزه تخصص کشورهای چون اندونزی، تایلند، چین، مالزی و تا حدی فیلیپین مبدل شده است. بنابراین ورود کشورهای دسته سوم به عرصه صادرات برای کشورهای دسته دوم تنها بمنزله رقابت بیشتر نیست، بلکه این تحولات نوعی جنبه تکمیل کننده را نیز دربردارند. تحولات اروپای شرقی و شوروی در کوتاه و متوسط المدت بر برنامه های توسعه تجارت خارجی کشورهای کمتر توسعه یافته اثرات منفی خواهد گذاشت. کشورهای شرقی در بسیاری از موارد به رقیب کشورهای جهان سوم در صادرات کالاهای ساده تر و کاربرو مواد کشاورزی مبدل خواهند شد. به دلیل اهمیت سیاسی و امنیتی این کشورها برای غرب، کشورهای پیشرفته بویژه اروپا در گشایش بازار داخلی خود انعطاف و سخاوت بیشتری در مقایسه با کشورهای جهان سوم نشان خواهند داد. این تبعیض موضع کشورهای جهان سوم را در قبایل رقابتی جدید خود تضعیف خواهد کرد.

بازار داخلی کشورهای شرقی در اثر بحران دوران گذار بطور عمده کوچک تر میشود. به همین دلیل امکانات صادراتی کشورهای جهان سوم به کشورهای سابقاً سوسیالیستی حداقل تا پایان قرن حاضر محدود خواهد بود. هرچند که حتی در همین دوران نباید از گشایش

و نیروی کار بیکار شده بطور موقت جذب فعالیتهای آموزشی و تجدید تخصص شود تا بتواند نیازهای بخشهای رو به توسعه آینده را برآورده کند. اصلاح سیستم کاریابی و تسهیل امکانات برای نقل و انتقال افراد به مناطقی که امکانات جاری جدید در آنجا وجود دارد به تعدیل مشکل بیکاری کمک میکند.

برای تشویق پس انداز داخلی و جذب سرمایه خارجی بالاتر بودن نرخ بهره داخلی از بهره بین المللی را طلب میکند. ضمن اینکه بالا رفتن بیش از حد بهره صنایع و مؤسسات را با نشواری استقراری و بازپرداخت بدهی های مالی خود روپرو میسازد. برای بالا رفتن توان صادراتی کشور باید نرخ مبادله ارز به سطح واقع بینانه ای کاهش یابد.

اصلاحات جدی در نهادهای اقتصادی، تجهیز زیربنای اقتصادی کشور و بهبود کارکرد مکانیزم بازار لازمه موفقیت اصلاحات بسوی لیبرالیزه کردن اقتصاد کشور میباشد. بهبود سیستم مالی و بانکی، مؤسسات اعتباری، بیمه، بورس، سیستم کاریابی و مشاوره، بهبود آموزش همگانی بویژه آموزش فنی و حرفه ای، شبکه مخابرات، راه آهن و ارتباطات و بنای سیستم کارای مالیاتی نمونه هایی از اصلاحات ضروری ساختاری و نهادی در این مرحله است.

چشم انداز تجارت جهانی

برای کشورهایی که استراتژی توسعه صادرات را انتخاب میکنند تنها مساله بهبود عرضه کالاهای صادراتی و حل مسائل داخلی مطرح نیست. مساله اوضاع بازار جهانی، سطح تقاضا و رشد بازار، امکانات دستیابی به بازارهای گوناگون و شدت رقابت سایر کشورها نیز مطرح میباشد.

واردات از		صادرات از	
کشورهای توسعه یافته	کشورهای کمتر توسعه یافته	کشورهای توسعه یافته	کشورهای کمتر توسعه یافته
۷۷۸/۷۲	۲۲۵/۷۲	۱۰۱۴/۱۵	۲۸۸/۱۶
۲۹۲/۸۸	۱۰۲/۱۸	۱۴۱۲/۳۱	۳۳۸/۴۱
۱۰۲۲/۱۹			

جدول ۱: الگوی تجارت جهانی - میلیارد دلار - به استثناء بلوک شرق
منبع: سازمان ملل متحد/بیرلتن ماهانه آمار/تهویزوک، س. م. جولای ۸۱ نقل از پورنم ۱۳۹۹

چنانکه از جدول شماره ۱ - پیداست بخش مهم تجارت جهانی مابین کشورهای کمتر توسعه یافته بطورکلی سهم کمی از بازار جهانی دارند و طرف عمده تجاری آنها کشورهای صنعتی هستند. تجارت مابین کشورهای فقیر (جنوب - جنوب) سهم اندکی در بازار جهانی دارد.

سال	۱۹۸۰	۱۹۸۶	۱۹۸۷	نسبت مجموع صادرات - درصد
مجموع صادرات کشورهای صنعتی غرب	۳۳۵/۴	۳۲۷/۷	۳۲۰/۸	۱۰۰
ایالات متحده	۲۱۲/۴	۲۵۷/۴	۲۷۸	۸۵
ژاپن	۶۵/۸	۹۵/۳	۸۲/۴	۲۵
آلمان غربی	۳۲/۵	۳۴/۸	۲۰/۸	۶
سایر کشورها	۱۲۲	۱۲۶/۳	۱۰۲/۸	۳۱

جدول شماره ۲ - بازار اصلی صادرات کشورهای در حال توسعه غیر نفتی
منبع: [نقل از گزیده ... ۱۹۹۱] P 29 IMF & Barcalys Revew 1988 No 2

جدول شماره ۲ نقش مهم کشورهای صنعتی و بویژه ایالات متحده را بعنوان بازار اصلی صادرات غیرنفتی کشورهای در حال توسعه نشان میدهد. باتوجه به این مساله میتوان گفت که موفقیت توسعه صادرات این کشورها تا حد زیادی به رونق اقتصادی در غرب بویژه ایالات متحده وابسته است.

سهم محدود تجارت جنوب-جنوب نشان میدهد که در صورت رشد بازار داخلی این کشورها و لیبرالیزه شدن تجارت میان کشورهای کمتر توسعه یافته چه امکانات بالقوه بزرگی برای توسعه صادرات وجود دارد.

از سال ۱۹۲۸ تا ۱۹۷۰ سهم کشورهای جهان سوم در تجارت جهانی از ۲۴ درصد به ۱۸ درصد تنزل یافت (Svedberg 79) این بیش از هرچیز به تمرکز کشورهای کمتر رشد یافته به صدور مواد خام که

صادرات تا اندازه امروز چشم انداز روشن نداشته است. اما شرط مهم اینست که کشورهای غنی با ایجاد انواع موانع تجاری مانع ورود کشورهای فقیر به بازارهای خود نشوند و کشورهای فقیر بجای اتخاذ سیاست های درون گرایانه به مشکلات ساختاری خود غلبه نمایند.

این کاملاً روشن است که سیاست تجاری کشورهای پیشرفته صنعتی، کشورهای کمتر رشد یافته را مورد تبعیض قرار میدهد. کالاهای ساخت این کشورها با گمرکهای روبروست که بالاتر از تعرفه های معمولی میباشد. جدول شماره ۴ نشان میدهد که حتی پس از میز گرد توکیو که به کاهش تعرفه ها انجامید، جهان سوم کماکان با نرخ بالاتر گمرکی روبروست:

جدول شماره ۴: متوسط نرخ گمرک در چند کشور صنعتی قبل و پس از میزگرد توکیو

کشور	گمرک به کل واردات محصولات صنعتی		گمرک به واردات کالاهای صنعتی از جهان سوم	
	پس از ت.ک.ت.	پس از ت.ک.ت.	پس از ت.ک.ت.	پس از ت.ک.ت.
ایالات متحده	۷٪	۷٪	۱۰٪	۱۰٪
ژاپن	۱۰٪	۱۰٪	۱۰٪	۱۰٪
آلمان	۱۰٪	۱۰٪	۱۰٪	۱۰٪
فرانسه	۱۰٪	۱۰٪	۱۰٪	۱۰٪

منبع: Heltrin 91 World Development Report (1987 tabell 8.1)

بعلاوه موانع گمرکی بطور عمده متوجه محصولات وابسته به بخش کشاورزی و منسوجات میباشد که کشورهای کمتر رشد یافته در آن برتری نسبی دارند. لیه تیز موانع غیر گمرکی تجاری- که به حربه اصلی در مقابل تجارت آزاد بین المللی میدل شده است- نیز متوجه کشورهای کمتر رشد یافته است. در سال ۱۹۸۶ شانزده در صد از کل فرآورده های کشورهای صنعتی در معرض محدودیتهای غیر گمرکی قرار داشت. در حالی که این رقم برای کشورهای جهان سوم بیست و یک در صد بود (Gwiazda 90)

برخی نشانه های امیدبخش نیز در این میان وجود دارند. در برخی موارد کشورهای پیشرفته تسهیلات خاصی برای صادرات کشورهای جهان سوم قائل شده اند. از جمله میتوان از «سیستم ترجیحات عمومی» GSP نام برد که کالاهای معینی را در صورتی که صادر کننده آن کشورهای جهان سوم باشد از مالیات معاف میکند. بر اساس توافق نامه OAP: کالاهایی که بخشی از قطعات اولیه آن در کشور وارد کننده تولید شده باشد از مالیات معاف میباشد. امری که به سود آن بسته از کشورهایی است که محصولات مونتاژ شده را به کشور اصلی تولید کننده صادر میکنند. مقررات ترجیحات عمومی تنها به کالاهای «غیر حساس» محدود بود، و تا حجم معینی از واردات را دربرمیگیرد و پس از آن شامل گمرکات کشورهای «کاملالوداد» میگردد. OAP نیز تنها در ایالات متحده، آلمان و هلند به اجرا درآمده است (Svedberg)

برچیدن موانع تجاری نه تنها به سود کشورهای صادر کننده بلکه به سود اقتصاد جهانی در کل و بویژه مصرف کنندگان میباشد. بر اساس محاسبات بانک جهانی برداشتن این موانع رشد تولید ملی را ۱-۲ در صد افزایش میدهد. (همانجا)

امروز دیگر در محافل آکادمیک و سیاسی غروب این استدلال خریدار زیادی ندارد که کشورهای کمتر رشد یافته نمیتوانند رشد مبتنی بر صادرات داشته باشند، بلکه شکل معکوس این استدلال مطرح میگردد که گویا کشورهای پیشرفته نمیتوانند از پس رقابت با کشورهای کمتر رشد یافته برآیند. گویا واردات از کشورهای جهان سوم که سطح دستمزد پائین تری دارند دلیل اصلی رکود و بیکاری در کشورهای صنعتی است. در حالی که چنانکه دیدیم امروزه واردات کشورهای پیشرفته از جهان سوم بخش محدودی از تجارت خارجی آنها را تشکیل میدهد. مشکلات کشورهای صنعتی پیشرفته به مسائل داخلی و ساختاری خود آنها مربوط میگردد و مقصر جلوه دادن کشورهای «با دستمزد پائین» بی اساس است (Lindbeck)

بعلاوه اگر کشورهای فقیر موفق به توسعه اقتصاد خود شوند دیر یا زود بازار مصرف داخلی آنها توسعه خواهد یافت و کشورهای پیشرفته میتوانند صادرات گسترده ای به این کشورها داشته باشند. کافی است تصور کنیم اگر قدرت خرید مردم در کشورهایی چون هند، چین و برزیل چند برابر شود، چه امکانات عظیمی در مقابل تجارت جهانی گشوده خواهد شد.

نتیجه اینکه مهمترین کمکی که کشورهای غنی به کشورهای کمتر رشد یافته متوانند نکنند، کمک به تسهیل رشد اقتصادی آنهاست.

امکانات جدید همکاری منطقه ای غافل ماند. برای نمونه گشایش هائی که برای همکاری با جمهوریهای سابق آسیائی شوروی بوجود آمده توجه بسیاری را در کشورهایی چون ترکیه، ایران، عربستان، پاکستان، هند، چین و کره جنوبی برانگیخته است. همین انگیزش در جنوب شرقی آسیا در قبایل گشایش روابط با ویتنام، کامبوج و بویژه لائوس وجود دارد.

اگر برنامه گذار اقتصادی در کشورهای شرقی با موفقیت توأم گردد، وارد شدن بازار بزرگ این کشورها به اقتصاد باز جهانی قطعاً به سود برنامه توسعه صادرات در کشورهای جهان سوم است. اما این جنبه از مساله به آینده دورتری ارتباط می یابد.

* نقش کشورهای پیشرفته صنعتی

برای از میان برداشتن شکاف میان کشورهای غنی و فقیر دو راه وجود دارد. یکی اینکه کشورهای غنی بخشی از منابع خود را به کشورهای فقیر منتقل نمایند و دیگر اینکه کشورهای فقیر با رشد سریعتر اقتصادی به کشورهای غنی برسند.

۱- راه حل نخست، تجدید توزیع ثرون بین المللی:

این خوش خیالی است اگر تصور کنیم سکنه بخش غنی جهان داوطلبانه به تعدید ثروت رادیکال با کشورهای فقیر تن بدهند. حتی اگر رهبران کشور های ثروتمند مایل به چنین کاری بودند از نظر سیاسی این کاملاً ناممکن است که از سطح زندگی مردم کشورهای پیشرفته چندین بار کاسته شود تا شکاف میان شمال و جنوب پرگردد.

باتوجه به اینکه بخش عظیمی از مردم جهان در کشورهای فقیر زندگی میکنند (نگاه کنید به جدول شماره ۲) برای بهبود اندکی در سطح زندگی آنها، مردم کشورهای ثروتمند باید سطح زندگی خود را بشدت پائین بیاورند. بر اساس محاسبه ای برای اینکه درآمد مردم کشورهای فقیر از ۱۰ درصد کشورهای صنعتی به ۲۰ در صد ارتقاء یابد باید سطح رفاه مردم کشورهای صنعتی به یک سوم سطح کنونی کاهش یابد. (A. Lindbeck)

جدول شماره ۲: تعداد کشورها - جمعیت در هر گروه از درآمد

درآمد سرانه (برحسب دلار)	تعداد کشورها	درصد تراکمی جمعیت جهان
کمتر از ۲۰۰ دلار	۲۶	۷۸٪
۲۰۰-۲۹۹	۲۸	۱۸٪
۳۰۰-۳۹۹	۵۰	۷٪
۴۰۰-۴۹۹	۲۹	۱۱٪
۵۰۰ به بالا	۲۵	۷٪

آنچه گفته شد به آن معنی نیست که نباید برنامه کمک کشورهای غنی به کشورهای فقیر تر را توسعه داد. بویژه در مورد کشورهای بسیار فقیر (موسوم به جهان چهارم) حمایت از خارج ضرورت جدی دارد. همچنین میتوان از منابعی که در مالکیت قطعی کسی نیست و رشد تکنولوژی بهره گیری آن را آسانتر و آسانتر میکند (مثل منابع کف اقیانوس ها) در این راه بهره گرفت. تجربه چند دهه برنامه کمک اقتصادی نشان داده است که این کمکها میتواند به جیب شرکتهای کشور کمک کننده و دیوان سالاران فاسد محلی برود و یا صرف برنامه های بشود که با نیازها و ساخت اقتصادی کشور دریافت کننده کمک هیچ سازگاری ندارد. کمکهای اقتصادی باید حتی الامکان بطور مستقیم به دست کسانی که میخواهند آنرا برای راه انداختن کارهای تولیدی استفاده کنند داده شود و با ساخت اقتصادی و فرهنگی و اجتماعی کشور دریافت کننده همخوانی داشته باشد. آنچه مسلم است اینکه کمکهای اقتصادی راه حل قطعی کاهش شکاف میان شمال و جنوب نیست.

۲- راه حل دوم. تسریع رشد اقتصادی در کشورهای فقیر

وجود کشورهای پیشرفته به خودی خود مانعی در راه رشد اقتصادی کشورهای فقیر نیست، بلکه عامل بسیار مساعدی نیز به حساب می آید. نخست اینکه دستاوردهای علمی و روشهای تولید و مدیریت پیشرفته به سرعت میتواند به کشورهای دیگر منتقل گردد (که این موضع بحث جداگانه ای است) دیگر اینکه وجود کشورهای پیشرفته به معنی وجود بازار عظیم تجاری در برابر کشورهای فقیرتر میباشد. برخلاف وضعی که کشور های پیشاهنگ توسعه اقتصادی با آن روبرو بودند، از نظر تاریخی هیچگاه رشد اقتصادی بر اساس

اینکار بیش از هر چیز با باز شدن بازارهای داخلی کشورهای صنعتی بر روی صادرات کشورهای رشد یافته و تشویق اصلاحات اقتصادی و نهادهای و ساختاری در این کشورها و کمک مادی برای پیشبرد این اصلاحات است.

خلاصه سه بخش

از دهه ۳۰ و بویژه پس از پایان جنگ جهانی دوم بسیاری از کشورهای کمتر رشد یافته برای توسعه اقتصادی استراتژی درون گرایانه ای را مبنی بر جانشینی واردات با تولید داخلی با کمک دیوار حفاظتی گمرکی و حمایت و دخالت فعال دولتی اتخاذ کردند. ناسیونالیسم اقتصادی و تلاش برای توسعه جهشی و رسیدن به کشورها رشد یافته، ترس از نفوذ خارجی و بدبینی به مؤثر بودن مکانیزم بازار در کشورهای عقب افتاده از جمله دلایل فکری و سیاسی رایج شدن استراتژی درون گرایانه در آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین بود.

استراتژی جانشینی واردات، مانع بهره گیری این کشورها از مزایای نسبی اقتصادی خود از جمله بهره وری از صنایع کاربر و یا محصور شدن اقتصاد در بازار داخلی جلوی تخصصی شدن و استفاده از مزایای تولید بزرگ را میگیرد. این روش منابع را به بخشهای سرمایه بر هدایت کرده و هزینه های تولید را به سرعت افزایش داده است. بخشهای صادراتی و کشاورزی در نتیجه کشیده شدن منابع به زیر حفاظت دولتی دچار رکود شده اند و موازنه تجاری از آنچه بود وخیم تر گشته است و بیکاری و توزیع نامتعادل درآمدها تشدید شده است. درون گرایی اقتصادی به کاهش رقابت و انحصارگرایی در بازار داخلی این کشورها انجامیده است. فساد دولتی و تبدیل اقتصاد به «اقتصاد بند و بست» از دیگر عواقب استراتژی درون گرایانه رشد میباشد.

روشهای بکارگرفته شده برای رسیدن به هدف جایگزینی واردات معمولاً بدترین روشها بوده اند در پیشبرد رفرمهای تکمیلی اعمال شده است. مشکلات توسعه اقتصادی و رشد تجارت کشورهای کمتر رشد یافته به کمبود های نهادهای تخصص نیروی انسانی و بی کارکردن مکانیزم بازار مربوط میگردد و بطور عمده با سیاست تجاری قابل حل نیست.

تجربه توسعه اقتصادی در چهار کشور نو صنعتی شرق (کره جنوبی، تایوان، سنگاپور و هنگ کنگ) به مراتب موفق تر بوده اند. رشد شتابان و همگون اقتصادی، سطح رفاه در این کشورها را بالا برده است و توزیع درآمدها برخلاف تصور رایج در مجموع متعادل تر بوده اند. این کشورها امروز به صادرکننده تولیدات پیش رفت، خدمات و سرمایه مبدل گشته اند.

زمینه های تاریخی برای رشد اقتصادی در این کشورها مجموعاً مناسب بوده اند. سطح آموزش و زیرساخت اقتصادی، مهاجرت صاحبان صنایع و مدیران از بخشهای زیر نفوذ کمونیسیم و تأثیر در مجموع مثبت نفوذ ژاپن و ایالات متحده از جمله پیش شرطهای مناسب رشد اقتصادی در این کشورها بوده اند. سیر توسعه اقتصادی و زمینه های اصلی تولید و صادرات در این

کشورها تفاوتهای مهمی دارد. میزان دخالت دولت نیز در اقتصاد همه جا یکسان نبوده است. اما برون گرایی اقتصادی و تشویق صادرات به همراه تشویق و تسهیل کارکرد بازار از جنبه های مشترک رشد اقتصادی در این کشورها بشمار می آید.

برای کشورهایی که میخواهند سیر کشورهای نو صنعتی شرق را دنبال کنند، موانع بسیاری وجود دارد. مقاومت سیاسی در مقابل انجام تمام و کمال اصلاحات به موضعی و نیمه کاره شدن تحولات می انجامد و گاه مشکلات را دامن میزند. کمبود سرمایه از مشکلات دیگر در برابر اصلاحات اقتصادی میباشد. در دوران گذار به اقتصاد آزاد و برون گرا بویژه مشکلات کلان اقتصادی چون تورم، بیکاری و کسری موازنه تجاری میتوانند به شکست کل اصلاحات بیانجامد.

در عرصه تجارت جهانی چه برای صادرات به کشورهای پیشرفته و چه سایر کشورهای جهان سوم امکانات بالقوه مناسبی هست. لازمه موفقیت در این زمینه برچیده شدن موانع تجاری میان کشورها و به

تحرك در آمدن کشورهای کمتر رشد یافته در بازکردن بازار خود برای واردات میباشد.

كمك مادی و فنی کشورهای صنعتی پیشرفته جایگاه مهمی برای شتاب دادن به توسعه اقتصادی کشورهای فقیر دارد. اما مهمترین نقشی که این کشورها در حل مشکلات کشورهای کمتر رشد یافته میتوانند بازی کنند بازکردن بازارهای داخلی خود برای صادرات این کشورهاست. امری که تاکنون چندان جدی گرفته نشده و با مخالفت گروههای بانفوذ در کشورهای پیشرفته روبرو شده است.

* تجربه جاری در اروپای شرقی نیز مؤید همین نکته است که نیمه کاره و موضعی شدن اصلاحات اکثراً به وخیم تر شدن وضع منجر میگردد. مثلاً آزاد کردن قیمتها بدون اینکه با فعال شدن ابتکارات خصوصی و تغییرات سیستم قانونی و نهادهای اجتماعی همراه باشد میتواند صدمات جدی به برنامه اصلاحات اقتصادی بزند.

* منابع - اسدی، مرتضی/ استراتژی توسعه و عوامل قدرت ملی/ اطلاعات سیاسی-اقتصادی شماره ۵، ۴۹

- پور مقیم، جواد/ تجارت بین المللی، نظریه ها و سیاستهای بازرگانی/ ۱۳۷۰، نشرنی/ تهران

- گویازاد، آدام Pdam Gw,azda، روندهای اخیر در تجارت خارجی کشورهای درحال توسعه

مترجم، م. داوودی/ گزیده مسائل اقتصادی-اجتماعی شماره ۱۱۱-۱۱۲/ سازمان برنامه و بودجه (۱۳۷۰)

- مودوخ، پایزید/ بررسی امکانات تجدید ساختار اقتصادهای درحال توسعه/ گزیده مسائل اقتصادی- اجتماعی شماره ۱۱۳-۱۱۴/ سازمان برنامه و بودجه (۱۳۷۰)

- Braconier.H , Tortenssen.J / Kan indian luckas / Ekonomisk debaü 7-90

- Herlin L / Syd - Sydhondel genuäg eller sanvåg/ Ekonomisk debaü 1-90

- Lindbeck.A / Den bästa U-landshälpen / U-ländernas ekonomi SNS förlag 1989

- Lindbeck.A / Pöblic finance for market - oriented developing contries / Stockholm univercity / Economics dep.

- Sweieicki.J / De fyra Sina tygrarna / värdsopoliska dag frigor 1987

- Sredberg.P Import substitution - en mirslyckd utreckling Strategi ? U-ländernas ekonomi SNS förlag 1989

- Sredberg.P Export promtion 80 - talets utveckting Strategi U-ländernas ekonomi SNS förlag 1989

اسناد منتشر نشده ... بقیه از صفحه ۲۳

حسابان را داشته باشیم که نه سیخ بسوزد و نه کباب شما اطلاع دارید که ما بعد از ۲۸ مرداد چه اقداماتی میخواستیم بکنیم ولی هم اشکال مالی وجود داشت و هم سیاسی

موضوع دیگر تعریف و ماهیت کنونی حزب است که لطفاً برایمان روشن فرمائید تا اسباب زحمت نشود. همین برنامه حزب که خیلی لازمست امروز دیگر مربوط است به وضع آذربایجان که تقریباً عملاً نظر شما تایید شده اما بهتر است در صورتیکه لازم باشد اتحاد شکل بوجود آید از راه مطبوعات رسمی و رادیو اعلام شود تا اسباب مزاحمت فراهم نیاید [منظور وحدت حزب و فرقه دموکرات آذربایجان و تشکیل مجدد حزب واحد است]

امر دیگر مربوط است به استفسار نظر شما درباره ترور چند نفر از دشمنان ناباب که بسیار مزاحم شده اند. آیا از لحاظ امرل مانعی دارد؟ در کشور های دیگر احزاب برادر به کار های مشابهی دست زده اند یا نه

باسلام
مشترکاً

ادامه دارد